LIBRARY OF CONGRESS
0 020 964 544 0

ACKU

ACKU

ACKU

Ayāzī, Muḥammad Aʿẓam.

نمرهٔ عمومی مدیریت زبان (٦)
« خصوصی شعبهٔ لغات و قواعد (١)
« عمومی نشریات پښتو ټولنه (٢٨)

قواعد پښتو

مؤلف :

محمد اعظم ایازی عضو اول شعبهٔ لغات و قواعد

(برتبهٔ مدیر)

از شعبهٔ نشریات نشر شد

کابل ـ مطبعهٔ عمومی

١٣١٨

[1939/40.]

(٨٢)	[illegible]
(١)	[illegible]
(٣)	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

([illegible])

[illegible]

[illegible]

١٣١٨

PK6723
A9
Orien
Ipush

223583

ACKU

فهرست مضامین

مضمون		صفحه
تمهید		۱-۲
دستور زبان		۳
	قسمت اول	۳
بیان حروف تهجی		۳
فصل اول :	الفبای پښتو	۳
فصل دوم :	حرف خالص پشتو و تلفظ صحیح آنها	٤
فصل سوم :	اقسام حروف	٤
فصل چهارم :	حرکات وعلامات	٥
فصل پنجم :	همزه والف	٦
فصل ششم :	واو معروف ومجهول	٦
فصل هفتم :	یای ې و ۍ	٦
فصل هشتم :	یای ملینه و یای ثقیله	٦-۷
فصل نهم :	های ملفوظی و های غیر ملفوظی	۷
فصل دهم :	لهجه ، کلمه و تمرین اول	۷-۱۰
	قسمت دوم	۱۰
علم صرف :		۱۰-۱۱
اقسام کلمه :		۱۱-۱۲
فصل اول :	بیان اسم .	۱۲
فصل دوم :	اقسام اسم	۱۲-۱۳

PK 6796.26 1964

ACKU

صفحه		مضمون	
فصل سوم	:	ساختن اسم معنی دتمرین دوم	۱۳ - ۱۵
فصل چهارم	:	بیان جنس یعی تذکیر وتاینث :	۱۵ - ۱۸
فصل پنجم	:	اقسام مئونثات در پشتو و ساختن اسمای مونث از مذکر و تمرین سوم	۱۸ - ۲۱
فصل ششم	:	بیان عدد یعنی مفرد و جمع و تمرین چهارم	۲۱ - ۲۷
فصل هفتم	:	بیان حالت اسم و تمرین پنجم	۲۷ _ ۳۲
فصل هشتم	:	اسم تصغیر واسم صوت واسم ظرف و تمرین (٦)	۳۳ _ ۳۵
		قسمت سوم	۳۵
بیان صفت	:		۳۵
فصل اول	:	اقسام صفات	۳۵
فصل دوم	:	بیان صفت توصیفی و تمرین (۷)	۵۳ _ ۴۲
فصل سوم	:	بیان صفت مقدار غیرمعین	۴۲ _ ۴۳
فصل چهارم	:	بیان صفت عددی	۴۳ _ ۴٦
فصل پنجم	:	بیان صفت اشاره	۴٦ _ ۴۸
فصل ششم	:	بیان صفت نسبتی و	۴۸ _ ۴۹
فصل هفتم	:	بیان صفت استفهام و تمرین (۸)	۵۰ _ ۵۱
		قسمت چهارم	۵۱
بیان ضمیر	:		۵۱
فصل اول	:	اقسام ضمیر	۵۲
فصل دوم	:	بیان ضمیر شخصی و تمرین (۹)	۵۲ _ ٦۰
فصل سوم	:	بیان ضمیر اشاره	٦۰ _ ٦۱
فصل چهارم	:	بیان ضمیر استفهام	٦۱ _ ٦۲

ACKU

مضمون		صفحه
فصل پنجم	بیان ضمیر موصول	٦٢ _ ٦٤
فصل ششم	بیان ضمیر مشترك	٦٤ _ ٦٥
فصل هفتم	بیان ضمیر مبهم و تمرین (١٠)	٦٥ _ ٦٧
	قسمت پنجم	٦٧
بیان فعل		٦٧ _ ٦٨
فصل اول	بیان زمانه	٦٨
فصل دوم	بیان فعل لازمی ومتعدی	٦٨
فصل سوم	بیان فعل معروف ومجهول	٦٨ _ ٦٩
فصل چهارم	بیان فعل مثبت و منفی	٦٩
فصل پنجم	بیان افعال قیاسی وسماعی و فهرست مصادر بی قاعده	٦٩_٨٣
فصل ششم	بیان وجه فعل	٧٤
فصل هفتم	بیان فعل معاون و ناقص	٧٤
فصل هشتم	بیان مصدر واسمای مشتق و تمرین (١١).	٧٥_٨١
فصل نهم	تصریف افعال معاون	٨١_٨٨
فصل دهم	بیان فعل حال مطلق	٨٩_٩١
فصل یازدهم	بیان فعل حال التزامی	٩١_٩٣
فصل دوازدهم	بیان فعل حال امکانی	٩٣_٩٥
فصل سیزدهم	بیان فعل حال استمراری وتمرین (١٢)	٩٦_٩٧
فصل چهاردهم	بیان فعل ماضی	٩٨
فصل پانزدهم	بیان ماضی مطلق	٩٨_١٠٢
فصل شانزدهم	بیان ماضی قریب	١٠٢_١٠٤

صفحه		مضمون
فصل هفدهم	بیان مضی بعید	١٠٤_١٠٥
فصل هژدهم	بیان ماضی استمراری	١٠٦_١٠٨
فصل نزدهم	بیان ماضی شکیه یا احتمالی	١٠٨_١١١
فصل بستم	بیان ماضی تمنائی	١١١_١١٤
فصل بست ویکم	بیان ماضی شرطیه	١١_١١٧
فصل بست ودوم	بیان ماضی امکانی	١١٧_١٢٠
فصل بست وسوم	بیان ماضی توبیخی و تمرین (١٣)	١٢٠_١٢٥
فصل بست وچهارم	بیان فعل مستقبل مطلق	١٢٥_١٢٨
فصل بست وپنجم	بیان فعل مستقبل التزامی	١٢٨_١٢٩
فصل بست ششم	بیان فعل مستقبل امکانی و تمرین (١٤)	١٣٠_١٣٤
فصل بست هفتم	بیان امر	١٣٤_١٣٨
فصل بست و هشتم	بیان فعل نهی و تمرین (١٥)	١٣٨_١٤٠
فصل بست و نهم	بیان خواص افعال لازمی و متعدی و تمرین (١٦)	١٤٠_١٤٦
	قسمت ششم . ١٤٦	
بیان حرف تمیز		١٤٦ - ١٤٧
فصل اول :	بیان ظرف زمان	١٤٧ - ١٤٨
فصل دوم :	بیان ظرف مکان	١٤٨ - ١٤٩
فصل سوم :	آدات وضعیت	١٤٩ - ١٥٠
فصل چهارم :	آدات تاکید	١٥٠ - ١٥٢
فصل پنجم :	بیان حرف علت	١٥٢ - ١٥٣
فصل ششم :	بیان حرف مقدار و تمرین (١٧)	١٥٣ - ١٥٥

ACKU

مضمون | صفحه

	قسمت هفتم	۱۵۵
بیان حروف جاره و تمرین (۱۸)		۱۵۵ - ۱۵۸
	قسمت هشتم	۱۵۸
بیان آدات عطف و تمرین (۱۹)		۱۵۸ - ۱۶۰
	قسمت نهم	۱۶۱
بیان حرف ندا		۱۶۱ -
فصل اول :	بیان حرف ندا	۱۶۱
فصل دوم :	بیان اصوات تعجب والتماسات	۱۶۱ - ۱۶۲
فصل سوم :	بیان اصوات تحسین	۱۶۲
فصل چهارم :	بیان اصوات نفرین	۱۶۲
فصل پنجم :	اصوات افسوس	۱۶۳
فصل ششم :	اصوات تمنا	۱۶۳
	قسمت دهم	۱۶۴
بیان معانی بعض حروف مرکب ومفرد وتمرین (۲۰)		۱۶۴ - ۱۶۸
فصل دوم :	بیان حروف مغیره و تمرین (۲۱)	۱۶۸ - ۱۷۳
	قسمت یازدهم	
بیان تجزیه کلمات و تمرین (۲۳)		۱۷۳ - ۱۷۹
	قسمت دوازدهم	
بیان رموز اوقاف در رسم الخط		۱۷۹ - ۱۸۱

ACKU

صفحه	مضمون	
	قسمت سیزدهم	۱۸۲
بیان نحو :		۱۸۲
فصل اول :	بیان کلام ناقص واقسام آن و تمرین	۱۸۲ ـ ۱۹۷
فصل دوم :	کلام تام ویا جمله واجزای آن	۱۹۷ ـ ۱۹۹
فصل سوم :	اقسام جمله	۲۰۰
فصل چهارم :	بیان جمله مفرده واقسام آن	۲۰۰
فصل پنجم :	جمله فعلیه واقسام آن و تمرین	۲۰۰ ـ ۲۰۲
فصل ششم :	جمله مخلوط واقسام آن و تمرین	۲۰۲ ـ ۲۰۵
فصل هفتم :	جمله مرکبه واقسام آن	۲۰۵ ـ ۲۰۹
فصل هشتم :	ترتیب اجزای جمله	۲۱۰ ـ ۲۱۱
فصل نهم :	تمرین	۲۱۱ ـ ۲۱۲
	قسمت چهاردهم	
فهرست مصادر وضعی و ترکیبی باقاعده :		۲۱۲ ـ

ACKU

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلواة والسلام علی رسوله الکریم وخاتم النبیین :

تمهید

مسلم است که استعداد علمی وامتیاز ادبی هر ملت از زبان ملی همان ملت شناخته می‌شود ؛ هر قدر که زبان ملی یك ملت دارای ذخائر علمی وادبی وقادر برادای هرگونه مطالب ومباحث علمی وادبی باشد همان قدر متکلمین آن در دنیای متمدن مهذب وقابل شمرده می‌شوند؛ زبان ملی است که حیات یك ملت را زنده وجذبات آنرا متاثر ومتحرك، واخلاق اوراشایسته می سازد؛ زبان ملی است که شئون ملی یك ملت را به دنیامتمدنه معرفی می نماید، زبان ملی است که افکار واذهان افراد ملت را منور ساخته نشوونما میدهد، الغرض جمیع ترقیات معنوی و مادی یك ملت مربوط بزبان ملی همان ملت است،

متأسفانه پشتو که زبان ملی افغانستان وافغانیان است در اثر حوادث زمانه تاحال درگوشهٔ بی‌اعتنائی افتاده وکسی درپرورش، اصلاح وترقی آن سعی وتوجه نه‌نموده بود تاکه اخیراً دردورهٔ درخشان ومعارف پرور حکومت متبوعهٔ حاضرهٔ مادرضمن دیگر اصلاحات امور حیاتیه پشتو هم مورد توجهٔ خاص ذات شاهانه پادشاه ترقیخواه ما اعلیحضرت المتوکل علی‌الله محمد ظاهر شاه قرار گرفته، رسمیت و ترویج آن از حضور ذات ملوکانه اعلام وابلاغ گردید. باثر همین اعلام ذات شاهانه ترویج زبان ملی (پشتو) یومیه‌رو بترقی است ‹چنانچه درجمیع وزارت ها و دوائر رسمی وولایات ازطرف حکومت متبوعه برای آموختن زبان پشتو کورس‌های تعلیمی تاسیس شده توجه مردم بخواندن ونوشتن زبان ملی زیاده تر می شود .

ACKU

چون برای دانستن زبان ملی کتابیکه دارای قواعد پشتو باصول عصری باشد موجود نبود که خوانندگان زبان پشتو از آن استفاده علمی نمایند لهذا (پشتو تولنه) وظیفةً به تدوین یك کتابی که دارای قواعد پشتو باصول عصری باشد اقدم کرده اینك کتاب هذا را در دسترس قارئین گرام گذاشت. ولی بدیهی است که با در نظر گرفتن بدایت کار و عدم فرصت کتاب مذکور خالی از نواقص نخواهد بود لهذا پشتو تولنه از ادبای محترم پشتو استدعا دارد که اگر در این کتاب نقایصی را مشاهده کنند و یا اصلاح مهمی در نظر شان بخورد هرچه زودتر اطلاع فرمایند تا در طبع ثانی زیر نظر گرفته شود. باینصورت امید است در آیندهٔ نزد یکی یك گرامر ثقه و مستند بدست بیاید.

رسم الخط پشتو

ظاهر است که زبان پشتو بلحاظ دور افتادن متکلمین آن از هم شاخهای زیادی پیدا کرده و بهمین سبب در زبان اختلاف رسم الخط و لهجه زیاد است البته این رسم الخط ها و لهجه ها در محیط خود اصلیت دارد لیکن هر گاه یك زبان صورت علمی، ادبی و تحریری را اختیار می نماید و در مقام رسمیت می آید، لازم می شود که از رسم الخط ها و لهجه های مختلفه یك رسم الخط (معیاری) اختیار کرده شود، چنانچه تمامی زبانهای شرقی و مغربی همین شیوه را اختیار نموده اند زیرا که بدون آن زبان هرگز یك صورت علمی و وحدت را حاصل کرده نمی تواند، پس ما هم مجبوریم که از رسم الخط ها و لهجه های مختلفه یك رسم الخط و یك لهجهٔ را که بهتر بدانیم بحیث (رسم الخط معیاری) و (لهجهٔ معیاری) پشتو اختیار نمائیم، تا تحریرات و نشریات رسمی و عمومی ما متحد الشکل باشد

از اینست که در تدوین این کتاب یك رسم الخط واحد که قبلاً تصویب گردیده بکار برده شده است و همین قسم در نظر است در خصوص تعین لهجهٔ معیاری نیز نظر بیك تصویب متفقه عنقریب اقدام کرده شود. «پښتو ټولنه»

ACKU

دستور زبان پشتو

ماخیالات خودرا بواسطه اواز ها وحروف بریك دیگر ظاهر کرده میتوانیم ازاواز ها وحروف کلمات واز کلمات جمله ها واز جمله ها یك عبارت با معنی ساخته میشود که ماانرا زبان میگوئیم ، دستور زبان به مااستعمال صحیح ودرست زبانرا نشان میدهد ، ودرآن بحث ازحروف وکلمات وتعلقات انها بایك دیگر میشود ، زبان بردوقسم است ، زبان تقریری وزبان تحریری زبان تقریری ازآواز ها تشکیل می یابدوزبان تحریری ازحروف که بجای اواز ها استعمال میشود تشکیل می یابد ؛

دستور زبان برسه قسم است : علم حروف تهجی واصول املا ، علم صرف ، و علم نحو :

قسمت اول : بیان علم حروف تهجی

علم حروف تهجی اشکال واواز های حروف وطریق صحیح **هجا** (املا) رابه ما نشان میدهد ؛

فصل اول : بیان الفبای پشتو "

کلمات ازحروف تشکیل می یابد ، و الفبای پشتو چهل حرف است :

ا ، ب ، پ ، ت ، ټ ، ث ، ج ، چ ، څ ، ځ ، ح ، خ ، د ، ډ ، ذ ، ر ، ړ ، ز ، ژ ، ږ ، س ، ش ، ښ ، ص ؛ ض ، ط ، ظ ، ع ، غ ، ف ، ق ، ك ، گ ، ل ، م ، ن ، ڼ ، و ، ه ، ی :

ازین حروف پنج حرف آن مخصوص زبان پشتو است ، مانند څ ، ځ ږ ښ ، ڼ وسه حرف آن در بین اردو وپشتو مشترك است مانند ټ ، ډ ، ړ ، وسه حرف آن در بین فارسی وپشتو مشترك است مانند چ ، ژ ، گ ، ونه حرف آن مخصوص زبان عربی است مانند ث ، ح ، ذ ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ق ، درهر کلمه که یکی ازین نه حرف آمده باشد ، همان کلمه عربی شمرده میشود که درپشتو استعمال میشود مانند کلمه حق ، صبر ؛ ضد ، طلب ، ظاهر ، ذکر ، فکر ، ثواب ؛

ACKU

فصل دوم : حروف خالص پشتو و تلفظ آنها بطور صحیح

ښ :-تلفظ این حرف مانند سین (س) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند ښوك (سوك)
ږ :-تلفظ این حرف مانند (ز) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند ږای (زای):
ژ :-تلفظ این حرف مانند (ژ) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند ژیره (ژیره):
ښ :- تلفظ این حرف مانند شین (ش) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند ښه (شه)
ڼ :- تلفظ این حرف به نون غنه و (ړ) خفیف ادامیشود مانند کوڼ (کوڼ):
نون غنه آن نون ساکن را میگویند که آواز آن درمشام بینی ادا میشود ؛
نوت : بعضی اقوام پشتون تلفظ (ږ) را به گاف فارسی و تلفظ (ښ) را به خ میکنند لیکن در تحریر (ږ) و (ښ) مینویسند مانند (ښه) که انرا (خه) میخوانند و (ږیره) که انرا گیره میخوانند ؛

فصل سوم : اقسام حروف

حروف بر دو قسم است (۱) حروف علت (۲) حروف صحیح :
حروف علت آن است که بدون حرکت اواز خودرا ادا کرده بتوانند مانند واو (زوی) وآن بر سه قسم است .
(ا، و، ی) مثلاً پلار ، ښوك ، بوی :
حروف صحیح آن است که بدون حرکت اواز خود راادا کرده نتوانند.

فصل چهارم: حرکات و علامات

ظاهر است که کلمات از حروف ساخته میشود و حروف بواسطه حرکات یك اواز مخصوصی پیدامیکنند ، درپشتو حرکات چهار است (۱) زبر که بالای حرف نوشته میشود واواز او بطرف بالا میل میکند مثلاً (ځه) :
(۲) زیر که پائین حرف نوشته میشود واواز او بطرف پائین میل میکند مثلا (ځگر)

(۳) پیش که بالای حرف نوشته میشود واواز او مانندواو خفیف می باشد مانند گل، ملك
(٤) زورکی که بالای حرف نوشته میشود واواز یك زبر خفیف رامیدهد مانند تل سل وهل این حرکت مخصوص زبان پشتو می باشد؛

علامات املا

بعضی علاماتی است که تعلق به املا دارد وانرا علامات املائی میگویند وآن این است: -
(۱) تشدید: تشدید آن علامت را گویند که بر بالای حرف گذاشته میشود وآن حرف مشدد خوانده میشود یعنی دو بار خوانده می شود مثلاً (جلاد): لیکن یك حرف نوشته می شود؛
(۲) سکون: سکون آن علامتی را میگویند که بر بالای حرفیکه حرکت نداشته باشد گذاشته می شود در پشتو انرا (ورغندی) میگویند مثلاً هلك،
(۳) مد (~): مد آن علامتی را میگویند که بالای الفیکه در شروع کلمهٔ امده باشد گذاشته می شود واواز الف را دراز می سازد، این علامت اتصال دو الف را در شروع کلمه دور نموده یك الف می سازد مثلاً، آس:
متحرك: حرفیکه حرکت داشته باشد انرا متحرك میگویند
ساکن: حرفیکه حرکت نداشته باشد انرا ساکن میگویند
موقوف: حرفیکه بعد حرف ساکن آمده باشد و متحرك نباشد انرا موقوف میگویند
مفتوح: حرفیکه زبر داشته باشد انرا مفتوح میگویند
مکسور: حرفیکه زیر داشته باشد انرا مکسور میگویند
مضموم: حرفیکه پیش داشته باشد انرا مضموم میگویند
مفتوح خفیف: حرفیکه زورکی داشته باشد انرا مفتوح خفیف میگویند
ممدوده: الفیکه مد داشته باشد انرا الف ممدوده میگویند مثلاً (آ)

فصل پنجم : همزه و الف

فرق در بین الف و همزه این‌است که همزه قبول حرکت میکند و همیشه در شروع کلمه میآید مثلاً (اوش)، و الف همیشه ساکن میباشد و در بین یا آخر کلمه می آید مثلاً الف (بلار): اگر همزه و الف در اول کلمه یکی بعد دیگری بیاید یک الف نوشته می‌شود و بر سر آن علامت مد (~) می گذارند : مثلاً (آس)

فصل ششم: واو معروف ومجهول

واو معروف آن واوی ساکنی را میگویند که ما قبل حرف اوپیش خالص داشته باشد، مثلاً واو (نور) و (لور).

واو مجهول آن واوی ساکنی‌را میگویند که‌حرف ماقبل آن ضمه خفیفه داشته باشد، اواز این واو پوره ادا نمیشود بلکه مجهول خوانده میشود و بر سر آن علامت جزم‌معکوس‌را می گذارند مثلاً واو (کور) و (مور) :

فصل هفتم : یای معروف ومجهول

یای معروف آن یای ساکنی‌را گویند که حرف ماقبل ان زیر خالص داشته باشد، مثلاً سری، لرگی، سپی ؛ این چنین یا اگر در اخر کلمه بیاید دامنه‌دار (ی) نوشته‌می‌شود مثلاً سری ، و اگر در بین کلمه بیاید دو نقطهٔ پهلو به پهلو در زیر ان نوشته می‌شود مثلاً (زبن)

یای مجهول آن‌یای ساکن را میگویند که حرف ماقبل آن کسر مخفیفی داشته باشد ومجهول تلفظ می‌شود مثلاً مستې ، شیدې ، تروې ، این یا اگر در اخر کلمه بیاید و یا در بین کلمه بیاید زیران دو نقطهٔ سر بسر (:) گذاشته می شود مثلاً هېر ، تېر ،

فصل هشتم : یای ملینه و یای ثقیله

یای ملینه آن یای ساکنی را گویند که‌ما قبل حرف آن فتحه خالص داشته

باشد ونرم خوانده میشود واین هم گرد نوشته میشود، مانند یای (سړی) (لرګی) (دی):

یای ثقیله آن‌یای ساکنی را گویند که حرف ماقبل آن زورکی داشته‌باشد وثقیل خوانده میشود. این یاهم گرد نوشته‌میشود وبالای آن این علامت (ء) نوشته می‌شود مثلاً بدئ، سپئ، لحئ، این‌یادر دو جامی‌آید، در اسمای مؤنث‌مانند (سپئ) ودر افعال جمع مخاطب فعل حال مثلاً (لحئ)

فصل نهم: های ملفوظی وهای غیر ملفوظی

های ملفوظی آن‌های‌را میگویند که‌به تلفظ پوره دراید واین‌هادراول، وسط واخر کلمه میآید گاهی ساکن وگاهی متحرك میباشد، مثلاً (هیر) ګهیز، اوزده:

های‌غیر ملفوظی آن های‌را میگویند که‌به تلفظ پوره نیاید وبطور خفیف ادا شود وهمیشه ساکن می‌باشد ودراخر کلمه می‌آید واین‌را مختفی هم میگویند، مثلاً غله، مله، وراره:

فصل دهم: لهجه

لهجه آن‌جزو کلمه را گویند که تلفظ آن فوراً بیك اواز ادا کرده شود:

کلمهٔ که تلفظ آن به یك اواز فوراً ادا شود انرا یك هجائی میگویند مثلاً کور، خور، لحی‌وغیره:

کلمه که تلفظ آن بدو آواز فوراً اداشود انرا دو هجائی میگویند مثلاً اوبه، وابنه وغیره

کلمهٔ که‌تلفظ آن‌به‌سه آواز فوراً اداشود انراسه‌هجائی گویند مثلاً میلمستیا، کتبینستل وغیره

کلمهٔ که تلفظ آن به چهار اواز فوراً ادا شود انرا چهار هجائی گویند مثلاً ننئیستل، ننوتل وغیره

کلمه

اوازیکه معنی داشته باشد انرا کلمه مفید گویند : کلمه برسه قسم است ، جامد ، مشتق ، مرکب ؛

جامد: جامد آن کلمهٔرا گویند که در صورت اصلی وساده خود باشد واز کلمه دیگری مشتق نشده باشد مثلاً آس؛اوښ، ونه،پلار، کوروغیره:

مشتق : مشتق آن کلمهٔرا میگویند که از کلمه جامد باوردن ملحقات ساخته می شود مثلاً ازعقل بی عقل، ازپوه، ناپوه، از سری ، سړیتوب ،از روغ ، روغتیا ،

مرکب : مرکب آن کلمه را میگویند که از دو ویا زیاده از دو کلمه جامد ساخته شده باشد ودلالت بریك معنی واحد کنند مثلاً جلال آباد وغیره .

اقسام کلمات بلحاظ حروف

دو حرفی :ـ کلمه که از دو حرف ساخته شده باشد انرا دو حرفی گویند مثلاً خر،غل،مل،گل.

سه حرفی :ـ کلمه که ازسه حرف ساخته شده باشد انرا سه حرفی گویند مثلاً کور،اوښ،غوا ؛

چهار حرفی :ـ کلمهٔ که از چهار حرف ساخته شده باشد انرا چهار حرفی گویند مثلاً پلار ، ولاړ

پنج حرفی :ـ کلمه که از پنج حرف ساخته شده باشد انرا پنج حرفی گویند مثلاً میلمه ، دریدل ، استول

پنج حرفی مزید فیه : کلمه که زیاده از پنج حرف ساخته شده باشد انرا پنج حرفی مزید فیه گویند ، مثلاً کښیناستل ، میلمستیا وغیره ؛

ابتدا بساکن

درپشتو خلاف فارسی وعربی ابتدا بساکن می آید یعنی در بعض کلمات حرف اول

انراساکن یعنی بدون حرکت میخوانندمثلا وری (بره) سکور (زوغال) نجلی (دختر)لمر(افتاب)وغیره بعضی فارسی زبان‌ها کاابتدا به‌ساکن کرده نمی‌توانند دراول آن الف می آرند مثلا بجای نجلی انجلی میخوانند واین غلط است : ـ

تمرین (۱) سوالات :

(۱) ما خیالات خود را بواسطه چه‌چیز بریك دیگر ظاهر کرده می‌توانیم :

(۲) کلمات ازچه چیزساخته می‌شود :

(۳) زبان برچند قسم‌است :

(٤) زبان تحریری‌ازچه‌چیز تشکیل می‌یابد :

(٥) دستور زبان برچنداقسام منقسم است :

(٦) علم‌حروف تهجی به‌ماچه‌چیز رامی‌اموزاند:

(۷) خالص حروف پشتوچند است :

(۸) خالص حروف عربی که‌درپشتو استعمال‌می‌شود چند است :

(۹) حروف‌برچند قسم است تعریف هریك رابنویسید :

(۱۰) حروف‌علت کدام استانرا تعریف کنید :

(۱۱) حرکات درپشتوچند است :

(۱۲) حروف‌بواسطهٔ چه چیز یك آواز مخصوصی پیدا می کند :

(۱۳) علامات املادرپشتو چند است واستعمال آنرا بیان کنید :

(۱٤) فرق در بین الف‌و همزه‌چیست آنرا مفصل بیان کنید :

(۱٥) واو معروف ومجهول راتعریف کنید ومثال آنها را بنویسید :

(۱٦) یای معروف ومجهول را تعریف کنید ومثال آنهارانشان بدهید :

(۱۷) کدام یا را یای ملینه و ثقیله میگویند مثال آنهارا نشان بدهید :

(۱۸) کدام هارا های ملفوظه‌میگویند ودر کلمه چطوراستعمال‌می‌شود :

ACKU

(١٩) های غیر ملفوظه را تعریف کنید ومثال آنرا بنویسید :

(٢٠) کلمات ولاړ، میلمستیا وتنوتل بهچند لهجه می‌آید و هر یك آنها را چند هجائی میگویند .

(٢١) جامد کدام کلمه را میگویند :

(٢٢) مشتق ومرکب کدام کلمه‌اند، تعریف هریك را بامثال‌ان بنویسید :

(٢٣) غل، اوښ، ولاړ، استول کدام کلماتی است و هر یك آنها از چند حرف ساخته شده است :

(٢٤) حرفیکه زبرداشته باشد انراچه می‌نامند :

(٢٥) حرفیکه زیر داشته باشد ازاچه می‌نامند :

(٢٦) حرفیکه پیش داشته باشد انراچه می‌نامند :

(٢٧) حرفیکه شدداشته باشد انراچه می‌نامند :

(٢٨) حرفیکه سکون داشته باشد انرا چه‌می‌نامند :

(٢٩) الف ممدوده کدام الفی رامیگویند :

(٣٠) درجمله های ذیل یای معروف مجهول؛ ملینه وثقیله‌را نشان بدهید :

دا سړی زما دخور زوی دی .

بدی مه‌کوه چه بدی درونه رسیږی .

زما مستې اوشیدې ډیری خوښی دی .

دا لرگی ډیروچ دی .

داحمد پلار دخلقو سره ډیری نیکئی کوی :

حلیمه پرون مکتب ته تللې نه وه .

قسمت دوم : علم صرف

صرف‌علمی است، که در آن از اقسام، تصریف واشتقاق کلمات بیان می‌شود

تغیریکه در شکل کلمه‌پیدا می‌شود ازا تصریف میگویند

اقسام کلمه

الفاظیکه ما بان تکلم میکنیم بر هشت قسم است :.

(۱) اسم (۲) صفت (۳) ضمیر (٤) فعل (٥) حرف تمیز (٦) حرف ربط
(۷) حرف عطف
(۸) حرف ندا :

(۱) اسم ؛ اسم آن کلمهٔ ئیست که نام شخصی ، حیوانی ، جائی ویا چیزی باشد . مثلاً سړی ؛ آس ، کابل ، کتاب

(۲) صفت :.صفت آن کلمهٔیست که‌صفت ، تعداد و مقدار یك اسم را ظاهر میکند مثلاً ښه‌سړی،څلور هلکان، ځو سړی ،

(۳) ضمیر آن کلمه یست که بجای اسم استعمال می‌شود مثلاً احمددلته نهٔسته هغه مکتب ته تللی دی :

(٤) فعل آن کلمهٔ یست که حالت،اعمل یك اسم یاضمیر را تعیین وبیان میکند و بیکی‌ازسه‌زمانه‌تعلق‌داشته باشد ؛ مثلاً احمد کورته‌ځی ، زه کورته ولاړم :

(٥) حرف تمیز آن کلمهٔیست که معنی فعل ، صفت ویا دیگر حرف تمیز را توضیح میکندمثلاً دا هلك ورو ورو کورته ځی،دا ختکی ډیر خوږ دی زه ډیر ورو ورو سبق وایم :

(٦) حرف ربط (جر) ؛ آن کلمهٔئیست که قبل ویا بعد از یك اسم یاضمیر می آید وتعلق آنرا با کلمه دیگرظاهر می‌سازد مثلاً احمد کورته ولاړ ، محمود د کور څخه راغی ، زما کتاب پر میز باندی دی :

(۷) حرف عطف آن کلمهٔئیست که دو اسم یا دو جمله را باهم وصل میکند مثلا احمد او محمود راغلل ،احمد راغی او محمودولاړ :

(٨) حرف ندا ان کلمه ئیست که یك خیال وياحس نا گهانی راظاهر میکند ای خدایه! پرما رحم وکي : ود رمحل تعجب ، نفرت ، تحسین و ندا و غیره استعمال می شود :-

فصل اول: بیان اسم

هر گاه بخواهیم که درخصوص شخصی ویا چیزی با کسی گفتگو نمائیم ما ضرور نام همان شخص یا چیزرا میگیریم مثلاً احمد، آس، کتاب، سړی، این چنین کلمات را باصطلاح قواعد زبان اسم میگويند :-

تعریف: اسم آن کلمهٔ ئیست که نام شخصی ، حیوانی جائی ویاچیزی باشد :-

فصل دوم : اقسام اسم

اسم بر پینج قسم است (١) اسم خاص (٢) اسم عام (٣) اسم مجموع (٤) اسم نوع (٥) اسم معنی !

(١) اسم خاص آن اسمی را میگويند که نام برای یك شخص و یا چیزی مشخص ومعین باشد وبه یك وقت زیاده ازیك شخص ویاچیزی راظاهر نمیکند مثلا احمد . کابل ، افغانستان، گلستان

(٢) اسم عام آن اسمی است که نام شخص ویا چیزی معین ومخصوصی نباشد بلکه برای تمام افراد همان جنس عام باشد ؛ مثلاً سړی ، کتاب، ملك ، ښار درینجا (سړی) بریك شخص معین مثل احمد دلالت نمی کند بلکه بر هر فردی از افراد انسان دلالت میکند، همچنین کتاب ، ښار و ملك دلالت بر یك کتاب، ښار وملك مخصوصی نمی کند بلکه برای هر کتاب، شهر وملك استعمال می شود :-

(٣) اسم مجموع آن اسمی است که نام برای یك جماعه و گروهی وضع شده باشد مثلاً رمه ، لښکر، ټولئی ، قام اگر چند گوسفند در یك کشت زاری میچرد ، ما هریك آنرا گوسفند و تمامی شان را رمه گفته می توانیم لیکن یك گوسفند را رمهٔ

گفته نمی توانیم : پس رمهٔ نامی است برای تمام آن گوسفندان که در کشت میچرند ،

(٤) اسم جنس یا نوع ان اسمی است که نام اشیای یك نوع را ظاهر میکند، مثلاً اسپنه، مس، سره زر، سپین زر اوبه، غنم، وغیره :

(٥) اسم معنی ان اسمی است که نام یك کیفیت ، حالت و کاری باشد و در خارج وجود مستقل نداشته باشد مثلاً هوښیاری، لوړتیا، سړیتوب، خوب، خندا وغیره:

فصل سوم : ساختن اسم معنی

درپشتو اسم معنی از اسم و اسم صفت بآوردن ملحقات درآخر انها ساخته می شود:

(۱) توب : مثلاً از لیونی (دیوانه) لیونتوب (دیوانگی) از مین (عاشق) مینتوب (عاشقی) از سړی (آدم) سړیتوب (ادمیت) از ځلمی (جوانی) ځلمیتوب (جوانی) از مړنی (مرد) مړنتوب (مردانگی) ، اگر در اخر اسم یای ملینه باشد انرا به یای معروف بدل میکنند و یا اگر اسم از سه حروف زیاده باشد یای ملینه را حذف میکنند مثلاً از سړی سړیتوب ، از مړنی مړنتوب :

(۲) تیا : مثلاً از روغ (تندرست) روغتیا (تندرستی) ، از موړ (سیر) موړتیا (سیری)

از زوړ (پیر) زوړتیا (پیری) ، از زړه ور (بهادر) زړه ورتیا (بهادری) .

(۳) والی : . از اوږد (دراز) اوږدوالی (درازی) از پلن (پهن) پلنوالی (پهنائی) از سپین (سفید) سپینوالی (سفیدی) ، از کلك (سخت) کلکوالی (سختی) از لوی (کلان) لویوالی (کلانی) از پراخ (فراخ) پراخوالی) از سور (سرخ) سوروالی (سرخی)

(٤) ی : مثلاً از یار (دوست) یاری (دوستی) از اشنای (رفیق) اشنائی (رفاقت) : از هوښیار (دانا) هوښیاری (دانائی) از ځوان (جوان) ځوانی (جوانی) از پاچاه ، پاچاهی (پادشاهی) ، از دښمن (دښمنی (دشمنی) :

ACKU

(٥) گلوی: مثلاً ازورور (برادر) وروركلوی (برادری)، ازعزيز (خويش) عزيــز گلوی (خویشی) از پلار (پدر) پلار گلوی (پــدری) از تربور تربور گلوی (تر بوری)،

(٦) تون: مثلاً از بيل (جدا) بيلتون (جدائی) از کنډه (بيوه) کنډ تون (بيوه گی)،

(٧) وی: مثلاً از خپل (عزيز) خپلوی (غزيزی)

(٨) ؤن: مثلاً ازژوندي (زنده) ژوندون (زند گی)

(٩) گنړه: مثلاً ازښه (خوب) ښيگڼه (خوبی)

(١٠) ستيا: مثلاً از ميلمه (مهمان) ميلمستيا مهمانی)،

تمرين (٢)

سوالات ذيل را جواب بدهيد ؟

(١) صرف كدام علمی را ميگويند ؟

(٢) كلما تيكه ما بآن تكلم ميكنيم برچند قسم است ؟

(٣) اسم كدام كلمهٔ را ميگويند ؛ تعريفش را با مثالش بيان كنيد ؟

(٤) تعريف فعل را بامثالش بيان كنيد ؟

(٥) ضمير كدام كلمهٔ را ميگويند با مثالش بيان كنيد ؟

(٦) حرف تميز معنی كدام كلمات را توضيح ميكندبامثالش بيان كنيد ؟

(٧) حرف جربار بطه كدام كلمهٔ راميگويند انرا با مثالش بيان كنيد ؟

(٨) حرف عطف را با مثالش بيان كنيد ؟

(٩) حرف ندا را تعريف كنيد ومثالش را بياريد ؟

(١٠) اسم برچند قسم است هريك را بامثالش بنويسيد :

(١١) (خوب) (سړيتوب) و (لوی والي) كدام اسم است ،

ACKU

(۱۲) تعریف صفت را بامثالش بیان کنید ؟

(۱۳) کدم اسم‌را اسم معنی میگویندوچه طور ساخته می شود تفصیلش را بامثالهای آن بنویسید ؟

(۱٤) اسمایکهٔ درجمله‌های ذیل‌آمده‌اندنشان بدهید که چه‌قسم‌اسم‌است ؟

داسړی زمادوروړ زوی‌دی (۲) زموږ په‌ملك کښې میوې ډیری دی ،

(۳) دا کوڅه ډیره تنګه ده (٤) داحمد وروړ ډیرښه هلك دی ؟

(٥) زماوروړ پرون دقندهار ښخه‌راغی (٦) سړیتوب‌دهرچادپاره ښه‌دی .

(۷) ماپه دی‌دښت کښې دیسورمه ولیدله (۸) داغنم دچادی :

(۹) داسپینی ښخه ډیرشیان‌جوړیږی (۱۰) داسړی‌دخپل وروردیلتون په غم‌اخته دی .

(۱۱) ته هیڅکله‌زماسره‌وروړ ګلوی‌نه کوې (۱۲) تـه‌دخپلوی وړنه‌ې .

(۱۳) نـاجوړ تیاد انسان دبدن سوهان‌دی (۱٤) روغتیاښه شی دی .

(۱٥) ددې هلك په مخ کښې سپین‌والی‌ډیردی اوسوروالی لږ دی .

(۱٦) که‌غواړې‌چه‌دخلقو په‌زړو کښې ګران‌سې ، نودهرچاسره ښیګړه‌کوه .

(۱۷) کنډ تـون دښځی د پاره یولوی عذاب دی .

«تصریف»

تغیراتیکه دراسم بلحاظ مفرد وجمع ، تذکیر و تانیث وغیره پیدا میشود انرا تصریف میگویند ؛ وآن‌برسه قسم‌است (۱) جنس (۲) عدد ، (۳)حالت :

فصل چهارم: بیان جنس

جنس‌آن کیفیت اسم‌رامیگویند که‌بمانشان میدهد که‌آیامراد ازین اسم‌نراست یاماده ویابرای نر وماده یکسان استعمال میشود ، اگر نر باشد انرا جنس مذکر میگویند واگرماده باشد انراجنس مونث میگویند واگربرای نرومونث یکسان

ACKU

استعمال شود انرا جنس مستوی میگویند لهذا در پشتو جنس برسه قسم است .

(١) جنس مذکر (٢) جنس مونث (٣) جنس مستوی :

جنس مذکر

اسمیکه نام برای نر باشد انرا جنس مذکر میگویند مثلاً سړی ، هلك ، آس اوښ ، زوی ، قلم ، کتاب ، چاقو ، لرګی ، کور ، ښار ، غوئی ، لمر ، ستوری سپی ، خر ، کاڼی ، پلار ، ورور ، خټکی ،

علامات تذکیر درپشتو

دراخر هراسمیکه یکی ازین علامات (ی ، ه ، ی ، حرف صحیح و واو) بیاید آن اسم عموماً مذکر میباشد خواه جان دار وبابیجان باشد :-

(١) ی (یای ملینه) مثلا سړی ، لرګی ، سپی ، خټکی ، لښتی ، آخښی ، لوښی ، کاڼی زورکی ، نغری .

(٢) ه (که ماقبل حرف آن زورکی داشته باشد) مثلاً پسه ، زړه ، وېښته ، ماغزه ، تره ، وراره ، لیوه ، میړه ، نیکه ،

(٣) ی (یای معروف نسبتی) مثلاً موچی ، توپچی ، دوبی ، پنډی ، چرسی خونی ، بنګی ، مسلی ، نجاری ،

(٤) حرف صحیح :- مثلا مار ، آس ، اوښ ، خر ، قلم ، کور ، اور ، چرګ پرانګ ، شرمښ ، کتاب ، کاغذ ، پرتوګ ، زنګون ، غر ، خوب ، لاس ، سر تلتك ، خوراك ، پیل ، میز ، کمیص ،

(٥) ، : و (واو معروف) مثلاً چاقو ، تالو ، بارخو ، آلو ، شفتالو ، لاټو زردالو ، ماکو ،

جنس مونث

اسمیکه نام برای ماده باشد انرا جنس مونث گویند؛

علامات تانیث در پشتو

دراخر هراسمیکه یکی ازین علامات (ا ، ه ، ی ، ئی ، ې ن ، و) بیاید آن اسم عموماً مونث می باشد خواه جاندار ویا بیجان باشد مثلاً:

(۱) ا : مثلاً ملا ، غلا ، شا ، بلا ، ژړا ، خندا ، رڼا ، انا ، اشا ، غوا ، گیا ، نیا ،

نوت : اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی است ، انها یامذکر ویامونث خواهد بود مثلاً ملا صبا ، اکا ، بابا :

(۲) ه : (های غیر ملفوظی) مثلاً ښځه ، کنده ، لنگه ، چاړه ، لښته ، ونه ، توره ، دوړه ، مخکه ، پنبه ،

(۳) ی (یای معروف) : مثلاً ښادی ، رو بی ، آشنائی ، خپلو ی ، دوستی بازی ، بدی ، خواری ،

(٤) (ئی) یای ثقیله) : مثلاً سپوزمۍ ، مرئی ، کوټئی لښتی ، سپئی ، بدئی ، خوارئی ، ځپلئی ، هگئی ، خولئی ،

(۵) ې (یای مجهول) مثلاً مستې ، شیدې ، شلومبې ، ابرې ، نینې ، خولې ، ولې ، پیالې :

(٦) ن (که ماقبل حرف آن زور کی داشته باشد) مثلاً پلټن ، لمن ، ستن : څرمن ، بن ، میچن ، میرمن ، برستن ،

(۷) ؤ (واو مجهول) ، مثلاً زانگو ، بزؤ ، پشؤ ، پښتو :

«جنس مستوی»

اسمائیکه دلالت برنرو ماده هردو میکندانرا جنس مستوی میگویند مثلاً شپږه کیکه یا

ACKU

زه ولاړم ، ته‌راغلې ، موږولاړو ، تاسی ولاړاست ، دوی ولاړل ، دوی ولاړې
درین جمله ها ضمائر (زه ، ته ، موږ ، تاسی ، دوی) ضمائری است که برای نرو ماده هردو استعمال می شود ؛

فائده : ـ درپشتو جنس بیجان نمی باشد مثلیکه دراکثر زبان ها می آید ، چراکه درپشتواسمای بیجان یامذکرویامونث می‌آید ، مثلاً (لرگی) که اسم بیجان است مذکرو (لښته) که اسم بیجان است مونث می‌آید ؛

فصل پنجم : اقسام‌مونثات درپشتو

درپشتومونثات برچهارقسم‌است ، (۱) مونثات حقیقی (۲) مونثات معنوی (۳) مونثات لفظی (٤) مونثات سماعی ؛

مونثات حقیقی : مونثات حقیقی آن مونثات را میگویند . که در مقابل خود نرداشته باشد وظاهراً علامت تانیث هم درآن باشد مثلاً ښځه ، غوا ، انا ، خره ، اسپه ، کنده ، پیغله ، وریره ، ترله ، سپی ، نجلئ ، شپنه ، پښتنه ، اوسئ ، لمسئ ، بزو ، پشو ،

مونثات معنوی آن مونثات رامیگویند که درمقابل خود نرداشته باشد لیکن علامات تانیث لفظی درآن‌نباشد مثلاً مور ، خور ، لور ، نږور ، ترور ، ندرور ، .

مونثات لفظی : ـ مونثات لفظی آن مونثات را میگویند که به مقابل خود نرنداشته‌باشد مگردرآن‌علامات ظاهری تانیث باشداین‌چنین‌مونثات‌عموماًازاسمای بیجان می آیندمثلاً ملا ، چاړه ، مځکه ، توره ، څپلی ، سپوږمی ، ستن ، لمن ، میچن ، اېرې ، زانگو ، لښته ، نیکی ، بدی ، شا ،
مونثات سماعی : مونثات سماعی آن مونثات را میگویند که نه در مقابل خود نرونه درآن ظاهراً علامت تانیث باشد وصرف تعلق به سماع دارد ، این چنین

مونثات هم اکثراً از اسمای بیجان می آیند مثلاً میاشت ، لار، اوربخ ، روخ، زمنخ لویشت ، لخنگل ، منگل ، تر خځ ،

قاعده ساختن اسمای تانیث ازمذکر ذی روح

درپشتو ساختن مونث از مذکر ذی روح به‌قاعد های ذیل ساخته می‌شود :ـ

(۱) درآخر هراسم مذکر که‌یای میلنه(ی) باشد آنرا به‌یای ثقیله (ئ) بدل نموده مونث میگردد ، مثلاً ازسپی ؛ سپئی ، ازاو سی، اوسئی ،ازکابلی ، کابلئی ازلیونی، لیو نئ ازکچنی ، کچنئ ، از قند هاری ،قندهارئی، ازلالی ؛ لا لئ از زمری ؛ زمرئی ،

(۲) درآخر هراسم مذکر که نون (ن) یانون غنه (ڼ) باشد وما قبل نون واو معر وف بـا شدوا و ی آ نرا حذ ف نمو ده در اخران (ه) می آ رند و حرف ما قبل (ه) را فتحه دا د ه مو نث می شود مثلاً از شپون ، شپنه ، از شکوڼ ، شکنه ، از پشتون ، پشتنه ،

(۳) درآخر هراسم مذکر که ها (ه) وماقبل حرف آن فتحه باشد ، ها را حذف نموده در آخرآن (نه) را می آرند مثلاً ازمیلمه، میلمنه ، از شپه ، شپنه از لیر به ، لیربنه ، (چوپان بر ها)

(٤) در آخر هرا سم مذکر که حرف صحیح با شد ، در آ خر آن های غیر ملفوظه ا،ورد ه مونث می شود مثلاً از چر گ ، چر گه ، ازخر ، خره ، از اوښ او ښه ، ازپرانگ ، پرانگه ازشرمښ ؛ شرمښه ،

(٥) درآخر هراسم‌مذکر که‌یای ثقیله باشدیای ثقیله‌را به‌یای مجهو ل(ې) بدل نمو ده مونث ساخته می شود ، مثلاً ا ز ملگر ئ ، ملگرې ، ا ز تلو نکئ ، تلو نکې

(٦) در آخر هراسم‌مذکر که‌یای معروف نسبتی باشد(ی) آنرا بیای تانیث ثقیله(ئ) بدل نموده مونث ساخته می‌شود مثلاً از تیلی، تیلئی مسلی، مسلئی، از بنگی، بنگئ

(۷) در آخر هرا سم مذکر که و او معروف نسبتی ، باشد وا و را حذف نموده درآخران لفظ (وره) می آرند مثلاً خیتو ؛ خیتو ره ، گیدو ، گیدوره ،

تمرین ۳

سوالات

(۱) جنس کدام کیفیت اسم رامیگویند و برچندقسم است :

(۲) جنس مذکر راتعریف کنید وچند مثال انرا بنویسید ؟

(۳) علامت مذکر چند است ، هریك را بامثالش بنویسید ؟

(٤) جنس مونث را بیان کنید وچند مثال آنرا بنویسید؟

(٥) علامات تانیث چند است؛ هریك را بامثالش بنویسید ؟

(٦) جنس مستوی کدام جنس رامیگویندودرپشتوبکدام موقع استعمال می شود ،

(۷) درپشتو جنس بیجان می آید ، یانه ؛ اگرنمی آید ، چرا ؟

(۸) درپشتو مونثات برچند قسم است ؟

(۹) مونث حقیقی راتعریف نموده مثالش رابنویسید ؟

(۱۰) مونث معنوی کدام است با مثالش بیان کنید ؟

(۱۱) مونث لفظی را بامثالش بیان کنید،

(۱۲) مونث سماعی را بامثالش بیان کنید

(۱۳) اسم مونث ازاسم مذکر ذی روح بچندقاعده ساخته می شود ، هر یك را بامثالش بنویسید ،

(۱٤) درجمله های ذیل مونث حقیقی ، معنوی ، لفظی وسماعی را معلوم کنید؛

داحمد خورپښتنه ده،

دانجلی پیغله ده ؛

زماملاخوږیږی؛
داستن ډیره نری ده ،
مانن میاښت ولیده ،
داچاړه داحمد دلور ده؛
نن سپوږمۍ ډیره لوړه راختلې ده ،
دا نجونۍ دچالونړی دی
داحمد خور کنده ده . داښځه داحمد مورده :
(۱٤) درجملهای ذیل معلوم کنیدکه کدام اسم مذکر وکدام مونث است :
دا غواډیری شیدې کوی . دالرګی د اجمد دخوردی :
دا شرمښه ډیره وزې ده . دا هلك دچا ملګری دی :
دا سړی تیلی دی ، ستااوښ ډیرچاغ دی ،
داښځه ډیره خپوره ده . داښځه زموږکره میلمنه ده :
دد ې نجلۍکوشئی ډیری توری دی . ستاپلار داحمدکره میلمه و ،
په نغری کښېایږې نهسته . داختګی خوږدی :
دا هند وانهاومه ده . دا اساس زمادی :
زماورور ستابه کورکښې دی . داسړی د هغی نجلی میره دی .
داسپئی درې کوترکی لری : ته څوزامن لرې :
دا لار اوږده ده . دده زیره توره ده

فصل ششم : بیان عدد

عد دانکیفت اسم را میگویندکه بما نشان میدهد ، که مرادازین اسم یك ویازیاده ازیك چیزاست ، اختلاف عدد عموماً به تغیر شکل کلمه ظاهر می‌شود ،
عدد بر دو قسم است ،(۱)، عدد واحد (۲) عدد جمع :

عددواحد یك چیز راظاهر میکند مثلاً سړی ، کتاب ، هلك ، آس ، ښځه ، نجلئی اوښ ، عدد جمع زیاده ازیك چیز راظاهر میکند ، مثلاً سړی ، کتابونه ، هلکان اسان ، ښځی ، نجونی ، غواوی ، اوښکی ، زمریان ، خره ،

قواعد ساختن جمع مذکر درپشتو

درپشتو جمع مذکر بقرار قاعد های ذیل ساخته می شود :ـ

(۱) اگردر اخراسم مذکرحرف صیح باشد جمعان چنین ساخته می شود :ـ

: جمع اسمای ذی روح اکثراًباوردن(آن)دراخرواحد ساخته می شود ،مثلاً از هلك ، هلکان ، ازاوښ ، اوښان ، ازآس ، اسان ، ازمار ، ماران ، ازچرگ چرگان ، ازپرانگ ، پرانگان ازشرمښ ، شرمښان ، ازملك ، ملکان ، ازکوز کوزان . ازیار ، یاران از، دښمن ، دښمنان ، ازنجار ، نجاران ، ازملخ ، ملخان ، ازبزگر ، بزگران

ب :ـ جمع اسما ی غیر ذی روح ا کثراً باور دن لفظ (ونه) در اخر و احد ساخته می شود ، مثلاً کور ؛ کورونه ، غم ، غمونه ، قلم قلمونه ، لاس ، لاسونه ، اور ، اورونه ، سر ، سرونه ، غر ، غرونه ، نس ، نسونه ، میز ، میزونه ، ښار ، ښارونه لمر ، لمرونه ، تغر ، تغرونه ،

ج :ـ اگر اسم ذی روح دوحرفی و بیك لهجه ادا می شود ، حرف اخررا زورکی داده دراخرآن های غیر ملفوظی را می آرندمثلاً ازخر ، خره ، مل ، مله ، غل ، غله

د :ـ اگر ماقبل حرف اخر واو معروف یا مجهول باشد ، واو رابالف بدل کرده ودراخرآن های غیر ملفوظی را میارند مثلاً ازښتون ، ښتانه ، شپون ، شپانه ، سوړ ، ساړه ، کوز ، کاږه ، موږ ، ماږه ، زوړ ، زاړه ، سپور ، سپاره ، خپور ، خپاره

ه :ـ اسمای صوت باوردن لفظ (هار) دراخر واحد ساخته می شود ، مثلاً ازشرپ ، شرپهار ، غپ غپهار ، دز ، دزهار ، غرنب

غر نبهار ، خرپ خر بهار ، شر، شر هار ، پس ، پسهار ، بن، بنهار ، شر نگ شرنگهار ،

(۲) اگر در اخر اسم واحد یای ، ملینه ، باشدازا به‌یای معروف بدل کرده جمع ساخته می‌شود، مثلاً از سړی، سړی، سپی ، سپی،لړکی، لړکی، کونکی ، گونگی، زمری ، زمری، ختکی ، ختکی ،کتهوری ، کتهوری،ستوری ، ستوری، کاڼری، کاڼری ، لښتی ، لښتی ؛ کوسی ، کوسی : نغری : نغری : لو ښی : لو ښی

(۳) اگر در اخر اسم واحد یای معروف (ی) باشد در اخرآن (ان) رااورده جمع می‌سازدمثلاً از سپاهی ، سپاهیان : خونی : خونیان : مو چی : مو چیان دوبی : دوبیان. پندی، پندیان ،چرسی . چرسیان. توپچی توپچیان، بنگی، بنگیان . مسلی،مسلیان .

(٤) اگر در اخرا سم واومعروف باشد درآ خران لفظ (گان) او رده‌جمع ساخته می شود مثلاً از کندو: کندوگان. جارو، جاروگان، تارو، تاروگان چا قو، چاقو گان، تالو، تالو گان، لاتو، لاتوگان، بارخو، بارخوگان الو ،الوگان ، ما کو، ما کوگان ،

(۵) اگردرآخراسم مفردهای غیر ملفوظی‌باشد جمع آن چنین ساخته میشود که‌های غیرملفوظی راحذف نموده برای جان دار لفظ (آن) یا (گان) را میآرد مثلاً از لیوه ،لیوان ، نیکه ، نیکگان ، مرغه ، مرغان ،

وبرای بیجان اکثراً لفظ (ونه) مثلا زړه ، زړونه ، وغیره

بعضی اوقات ماقبل ازهای غیر ملفوظی لفظ (آن) رامی‌آرند مثلا از میلمه میلمانه از کور به ، کوربانه ، غوبه ، غوبانه ،

(٦) درپشتو بعضی اسما است کهانرا اسم جنس میگو یند که اطلا قش بر کم وزیاد میشود مثلاواښهٔ، کچ،غنم ، وریښم، اوړه، رانجه ،

نوت : جمع بعضی اسمای مذکر خلاف قاعدهای فوق می‌آید مثلا پلار ، پلرونه ورور ، ورونړه ، تره ، ترونه ، زوی ، زامن ، کس ، کسه ، تن ، تنه ، کال ، کلونه سل ، سوه ، شل ، شلی ، زر ، زره ، زرونه ، لك ، لکه . لکونه ، پاو ، پاوه من ، منه

بعضی اسمای استندکه حرکت حرف ماقبل اخرآن فتحه می‌باشد درو قت ساختن جمع فتحه آن به زورکی بدل می‌شود مثلا ازملخ ، ملخ ، ازکودګر ، کودګر بزګر ، بزګر ،

تمرین (٤) سوالات ؛

(۱) عدد اسم چه چیزرا به‌ما نشان میدهد ؟ وآن برچند قسم‌است ؟

(۲) در پشتو جمع مذکر چطورسا خته‌میشود آنرامفصل بامثالش بیان کنید :

(۳) عدد مفرد وجمع رابیان کنید ومثال هریك‌را بنویسید ؟

(٤) جمع‌اسمای ذیل رادر مقابلش بنویسید : مار ، اور ، خر : شپون ، دز کتوری ، پنډی ، جارو ، لیوه ، زړه ، میلمه ، تن ، سل ، ملخ :

(٥) مفرداسمای ذیل رادر مقابلش بنویسید : غله ، نغرونه ، ماڼه ، ستوری مرغان ، غیبهار ، سپاهیان ، تالوګان ، وابنه ، غنم ، تنه ، کودګر :۔

ساختن جمع مونث

جمع اسمای مونث بقرار ذیل ساخته می شود ؛

(۱) در اخر مونث که الف باشد جمع ان چنین ساخته می شود ، که برای بیجان اکثراً در اخر واحد مونث لفظ (وی) و برای جان دار لفظ (ګانی) می آرند مثلاً از ملا ، ملاوی از شا ، شاوی از خندا ، خنداوی از ژړا ، ژړاوی از رڼا ، رڼاوی ازاشا ، اشاوی از ګیا ، ګیاوی ازغلا ، غلاوی ازبلا ، بلاوی از نیا ، نیاګانی

ازاناً انا گانی، ازغوا، غواوی، نوت: لفظ بلاوی غواوی خلاف قاعده می‌آید:

(۲) اگردراخراسم‌مفردمونث‌واومجهول (ۇ) باشدجمع ان بآوردن لفظ (گانی) دراخر واحد ساخته‌می‌شودمثلاً ازپشو، پشوگانی، بزو، بزوگانی، زانگو، زانگوگانی

(۳) دراخر هراسم واحد مونث که‌های (غیر ملفوظی) باشدو حرف ما قبل آن متحرك باشد جمع آن چنین ساخته می‌شود که های غیر ملفوظی را به‌یا ی معروف (ی) بدل میکنندمثلاً ازبنجه، بنجی، اسپه، اسپی، توره، توری دوږه، دوږی کندوه، کندوی لنگه، لنگی، البته، لشتی، ونه، ونی، درخته، درختی، مځکه، مځکی، پزه، پزی ؛

واگرحرف‌اول‌اسم‌واحدساکن باشدانوقت های‌غیر ملفوظی رابه‌یای مجهول (ې) بدل میکنند مثلاً ازخره، خرې، پښه، پښې، مره، مرې، سره، سرې، هسته، هستې

نوت بعض‌طوائف افغانها تمام‌اسمای مونث را که‌دراخران ها باشد به‌یای مجهول جمع میکنند .

(٤) دراخرهراسم واحد که‌یای معروف باشد جمع آن چنین ساخته می شود که یای معروف رابه یای ثقیله بدل میکنند مثلاً بدی، بدۍ، خواری، خوارۍ نیکی، نیکۍ، روپی، روپۍ، خپلوی، خپلوۍ، بازی، بازۍ، دوستی، دوستۍ، اشنائی، اشنائۍ بنادی، بنادۍ.

(٥) دراخر هراسم واحد مونث که‌یای ثقیله باشد، جمع آن‌هم‌برهمان‌وزن می آید، مثلاً دوډۍ، سپوږمۍ، تبۍ، مرۍ، کوڅۍ لښتۍ، ښځۍ ؛

بعض‌طوا لفاافغان‌ها برای‌چنین اسماءمفردهم‌مقرر کرده اند وبه‌یای مجهول تلفظ میکنند مثلاً دوډې، وغیره،

(٦) اگردر آخر هراسم مفرد مونث حرف‌صحیح باشد جمع‌آن بآوردن یای معروف ساخته می‌شود مثلاً ازلار، لاری، ازستن، ستنی، ازلمن، لمنی، برستن

برستنی، میچن میچنی پلتن ، پلتنی ؛ ثرمن ؛ثرمنی ؛بن بنی، میرمن، میر منی ؛

(۷) دراخر هراسم واحد مونث که (ر) باشد وماقبل آن واو مجهول باشد جمع آن اکثراً چنین ساخته می شود که(ور) انرا حذف نموده دراخر آن (ندی) می‌ارند مثلاً ازمور؛ مندی ، ازنږور، نږندی ؛ازندرور ،ندرندی ، باشتشنا ی خور ، لور؛ که جمع آنها خوندی، لونړی :

فائده :. اسمای جمع مذکرو یاجمع مونث که دراخر آن یاباشد ؛واسمای جنس ومصادر که فاعل فعل ماضی متعدی امده باشد ویابا حروف مغیره استعمال شده باشد انوقت یای جمع آنها بهواو (و) مجهول بدل می‌شود ؛ مثلاً .

جمع اصل	جمع مغیره	حالت
سړی	سړوو وهلم	فاعل فعل متعدی
ښځی	ښځو ولیدم	»
سړی	دسړو سره ولاړم	حرف مغیره
ښځی	دښځو سره ولاړم	»
کالی	دکالو	»
مندی	دمندو	»

نوت : دروقت اوردن واوجمع اگر درمیان اسم الف باشد انراخدف میکنندمثلاً .

جمع اصل	جمع مغیره
زاړه	دزړوعمر لنږدی
سپاره	سپرووليدم
تاوده	په تودواوبوو لمبيدم
پاخه	اوس دپخوميوو وقت دی
کاږه	دکږولرگوخخه کټ نه جوړيږی

تمرین نمبر ۵ سوالات

(۱) درپشتو جمع مونث به‌چند قاعده ساخته‌می شود هریك‌را بامثالش بیان کنید ،

(۲) جمع اسمای مونث‌را به‌مقابلش بنویسید:ـ رنا ، پشو ، لنگه ، مره ، رویې ، تبئی . کوشئی ، لنبتې ، سپوږمۍ ، بن ، میرمن ، ندرور ، مور :

(۳) جمع مغیر ‌اسمای ذیل را بنویسید؛ سړی ، ښځی ، ختکی ، تاوده ، سپاره ، کالی ؛

فصل هفتم بیان حالت اسم

حالت‌آن کیفیت اسم‌رامیگویند که‌تعلق خودرا درجمله‌با کلمهٔ دیگر ظاهر میکند . درپشتواسم‌شش حالت‌دارد (۱) حالت فاعلی (۲) حالت مفعولی (۳) حالت جری (٤) حالت اضافی (٥) حالت‌ندا (۶) حالت نصبی

(۱) «حالت فاعلی»

اسمیکه‌در جمله فاعل فعل واقع شده باشد درحالت فاعلی می باشد ، وتعلق‌او بافعل می باشد مثلاً احمد راغلی و ، محمود احمد وواهه ، دا هلك نا جوړ دی : در جمله های فوق (احمد) ، (محمو) ، (هلك) ، فاعل فعل (راغلی‌و ، وواهه ، دی) است .

درپشتو فاعل عموماً قبل از فعل خود می آید مثلاً احمد کتاب وا خست ؛ ماخط ولیك ؛ درین جمله ها (احمد ، ما) فاعل اند که قبل از فعل خود (واخست ، ولیده) آمده اند ،

هرگاه فاعل فعل ضمیر متصل باشد آنوقت فاعل بعد مفعول خود می آید ، مثلاً کتاب می‌وواهه ، قلم‌دی واخست ، مشوانړ‌ی یې‌وا خستله ، کتاب موولوست ، قلم‌مو واخست ، مشوانړ‌ی دی‌وا خسته :اسمای واحد که‌حرف اخری آن‌یای‌ملینه وهای خفی‌باشد و فاعل فصل ماضی معتدی آمده‌باشد بصورت جمع می آید لیکن معناًواحدمی‌باشد؛ مثلاً هغه‌سړی‌زما کتاب واخست ، دې‌ښځی‌زما کتاب‌واخست : درجمله‌های فوق (سړی ، ښځی) بصورت جمع‌نوشته می‌شود لیکن به‌معنی واحداند.

«حالت مفعولی»

اسمیکه بدون واسطه کدام حرف فعل راساً براو واقع شده باشد ، درحالت مفعولی می باشد، وآنرامفعول صریح یامفعول به گویند، مفعول صریح عموماً بعداز فاعل خودمی آید، مثلاً احمد زماکتاب لولی محموداسلم ولید ؛ اگر ضمیر متصل فاعل فعل آمده باشد آنوقت مفعول صریح قبل از فاعل خود می آید ، مثلاً احمد می ولید ، کتاب دی ولید ، کتاب ئې واخست : درجمله های فوق (احمد وکتاب) مفعول صریح اند که قبل از فاعل خود (می،دی،ئې) که ضمیر متصل اند ، آمده اند،

نوت: فاعل ومفعول صریح در حالت فاعلی ومفعولی در شکل خود هیچ تغیر نمی یابد مثلاً احمد محمود ولید، محمود احمد وواهه

حالت جری

اسمیکه به واسطه حرف جر فعل براو واقعشده باشد، آنرامفعول بواسطه یا مجرور میگویند : مثلاً احمد کورته ولاړ ،درین جمله(کور)مفعول بواسطه است که فعل (ولاړ) بواسطه حرف جر (ته) براوواقع شده است :

نوت : تعلق مفعول بهواسطه به حرف جر خوددارد .

اقسام مفاعیل

مفعول بواسطه چهار قسم است : (۱)مفعول فیه (۲) مفعول له(۳)مفعول معه (٤)مفعول عنه :

مفعول فیه

مفعول فیه : مفعول فیه آن مفعول بواسطه را گویند که جای یاوقت وقوع فعل را بهما نشان میدهد ،وازاظرف زمان وظرف مکان هم میگویند، مثلاً بازارته ولاړم پرون زه مکتب ته تللی نه وم ،

ACKU

مفعول له

مفعول له‌آن‌مفعول بواسطه‌رامیگویند که‌سبب‌صدور فعل‌از فاعل می‌شودودر آخر آن‌حرف جر (دپاره)می‌آرند، مثلاً مااحمددادب دپاره وواهه‌،درین جمله (ادب) مفعول‌له است که‌سبب صدور فعل (وواهه)بواسطه حرف‌جر(دپاره)شده‌است:

مفعول معه

مفعول معه‌آن‌مفعول‌بواسطه‌رامیگویند که‌فعل بواسطه حرف‌جر(سره)براوواقع شده‌باشد مثلاً مااحمد سره دمحمود وواهه، درین‌جمله (محمود)مفعول معه‌است که‌فعل بواسطه حرف جر(سره) براوواقع شده‌است:

مفعول عنه

مفعول عنه‌آن‌مفعول بواسطه‌رامیگویند که‌فعل‌بواسطه‌حرف‌جر(ثخه) بر اوواقع شده‌باشد مثلاً مادد کان دارثخه یوکتاب رانیوه، درین‌جمله دکان‌دار مفعول عنه‌است که‌فعل بواسطه حرف‌جر(ثخه)براوواقع شده‌است:

حالت اضافی

اسمیکه درجمله براسم‌دیگر ملکیت داشته‌باشد ویا نسبت اسم‌دیگر بواسطۀ حرف ربط (اضافت) بطرف او شده‌باشد، آن‌اسم درحالت اضافی می‌باشد وآنرا مضاف‌الیه میگویند مثلاً دااحمد کتاب دی، زما وروز قند هارته ولاړ، در جمله اول (احمد) برکتاب ملکیت دارد ودرجمله دوم نسبت وروز به ضمیر اضافی (زما) شده‌است :(احمدوزما)رامضاف‌الیه‌و(کتاب) و(وروز) رامضاف میگویند:

درپشتو علامت اضافت دال(د) است: که‌ماقبل مضاف الیه‌می آید وبعد مضاف الیه‌مضاف می‌آید مثلاً دمحمود کتاب، زماوروز، درین جمله (د) علامت اضافت و(محمود) مضاف‌الیه وکتاب مضاف‌است، گاهی‌شعرا برای قافیه‌بندی خود برعکس

آن‌می‌آرند، اگر مضاف الیه ضمیرمتصل باشد درانصورت مضاف‌الیه‌بعد مضاف‌می‌آید وعلامه اضامت (د) رانمی آرند مثلاً کتاب‌می، کتاب‌دی، کتاب‌ئې : درین عبارت (می؛دی،ئې) ضمیر متصل اضافی است که‌مضاف الیه واقع شده است و بعد مضاف (کتاب) آمده است:

اگرمضاف الیه واحد مذکر وحرف آخرش یای ملینه (ی) ویاوا حد مونث وحرف آخرش های غیرملفوظی (ه) باشد درحالت اضافت یای ملینه وهای غیر ملفوظی به‌یای معروف (ی) بدل‌می‌شود، مثلاً دسړی زوی، دښځی لور :

(۳) اگرمضاف الیه صیغه‌جمع، اسم‌جنس ویامصدر باشد، دراخرآن واومجهول (و) می آرند، واگردراخر جمع (ی،ه،ا) باشد آنرا حذف میکنند مثلاً دهلکانو کتاب، دسړو خوی، دښځو کار، دزړوغم :

حالت ندا،

اسمیکه بعداز حرف ندابیاید درحالت ندامی‌باشد وآنرا منادی میگویند مثلاً؛ ای هلك : آورور ! . درین جمله ها (ای، آ) حرف ندا است، هلك وورور را منادی‌میگویند، فائده :اگرمنادی واحد مونث وحرف اخران حرف صحیح باشد درحالت نداداخران یای‌معروف می‌آرند مثلاً ازمور، خور، نزور، ای‌موری! آخوری، آنزوری (۲) اگر منادی واحد مذکر باشد واخری حرف آن، حرف صحیح باشد حرف آخر آن به فتحه خوانده می‌شود مثلاً ای هلك : آپلار، اوورور ؛

(۱) اگرمنادی جمع مذکر یامونث واسم‌جنس باشد دراخرآن واو مجهول می‌ارند مثلاً ای‌سړو! ای ښځو! اخلقو ! واگردراخر منادی یای معروف‌باشد انرا خذف‌میکنند

(٤) اگردراخر منادی یای ملینه باشددراخران های‌غیرملفوظی رامی‌ارندمثلاً ای‌سړیه!

ACKU

(۵) اگر حرف اخر منادی (ا، و، یا ه) باشد دروقت ندا اکثر به حال خود می ماند مثلاً ابابا، او قره! آې بزو :

حالت نصبی

در پشتو مانندی عربی در بعض حالات حرف اخر اسم بسبب امدن عامل بهز برخوانده می شود، این چنین اسمارا اسمای منصوبات میگویند واین در هشت موقع می آید :-

(۱) اگر ما قبل اسم صفت حرف نفی (نا) آمده باشد مثلاً داسړی ناقابل دی :

(۲) اگر ما قبل اسم حرف نفی (بې) آمده باشد مثلاً دا سړی بې قدر دی :

(۳) اگر ما قبل اسم حرف ندا امده باشد ویامقدر باشدوا خر حرف ان حرف صحیح باشد مثلاً ای هلك ! هلك دلته راشه !

(٤) اگر ما قبل اسم جمع که دو حرفی باشد وحرف اخر ان حرف صیحح باشد صفت استفحام (څو) بیاید مثلاً څوکس راغلل، څوتن ولاړل :

(۵) اگر ما قبل اسم حروف جاره (له، د) آمده باشد مثلاً احمد دکور راغی، محمود د مکتب څخه ولاړ

(٦) اگر ما قبل اسم حرف جر (تر) آمده باشد مثلاً زه تر بازار ولاړم :

(۷) اگر معدود اسم جمع ودو حرفی باشد و حرفی اخری آن حرف صحیح باشد مثلاً پنځه کس راغلل، اوه تن ولاړل

(۸) نوت : در رسم الخط موجوده بجای زبر های غیر ملفوظی (ه) می آرند:

«تمرین (۵) سوالات»

(۱) حالت کدام کیفیت اسم را میگویند ؟

(۲) در پشتو حالت بر چند قسم است . هریك را بامثالش تعریف کنید؟

(۳) اگر ضمیر متصل فاعل فعل ماضی متعدی باشد، آیا قبل ویا بعد از مفعول خود نوشته می شود ؟

(٤) اسم واحد که در اخرش یای ملینه ویا های غیرملفوظی باشد و فاعل ماضی متعدی آمده باشد به چه شکل نوشته می شود، آیا کدام تغیری در آن پیدا می شود ؟

(٥) در کدام وقت مفعول صریح ما بعد وما قبل فعل خود می آید ؟

(٦) مفاعیل بالواسطه بر چند قسم است ، هریك را با مثالش بیان کنید ؟

(٧) در پښتو علامت اضافت کدام حرف است و چه طور استعمال می شود ؟

(٨) در کدام موقع مضاف الیه قبل وما بعد مضاف خود می آید ؟

(٩) اگر مضاف الیه ضمیر متصل باشد ، ایا قبل از مضاف و یا بعد از مضاف خود می آید ، مثالش را بنویسید ؟

(١٠) اگر مضاف الیه جمع . اسم جنس ویا مصدر باشد در حالت اضافت چه تغیر در آن پیدا می شود . مثالش را بنویسید ؟

(١١) اگر مضاف الیه واحد مذکر وحرف اخرش یای ملینه باشد ویا واحد مونث وحرف اخرش های غیر ملفوظی باشد در حالت اضافت چطور نوشته می شود و چه تغیر در آن پیدا می شود ؟

(١٢) اگر ما قبل اسم حرف نفی (نا ، بې) امده باشد ، دراسم خود چه عمل می کند بامثالش بنویسید .

(١٣) حروف جاره (له ، د، تر) در اسم خود چه عمل می کند، مثالش را بنویسید

(١٤) اسما وضمائر یکه در جمله های ذیل استعمال شده اند ، نشان بدهید که در چه حالت آمده اند. دا هلك زماد ورور زوی دی . ستازوی چیری تللی و، زه پرون داحمد کره تللی وم، کتاب می داحمد څخه واخست، دور ور زوی می دی وروړمی پرون ډیروواهه ، دوډی دی وخوړله . ډوډی می وخوړله ، او رئي بل کی ، هو ، بل ئې کی ، پر کتاب ئې کښېږده ، زه تر کوره پوری ولاړم ؟

ACKU

فصل هشتم : اسم مصغر و اسم صوت

اسم مصغر آن اسمی را گویند که بر تعظیم ، خوردی وحقارت یك چیزی دلالت کند ، وعلامات آن این است :

(۱) ی (۲) ړی (۳) کی (٤) گی (٥) وټی (٦) گوړی (۷) کوټی (۸) وړی (۹) گوټی مثلاً :-

(۱) ی :- مثلاً از گنډول (کاسه گلی) گنډولی : هلك ، هلکی ،

(۲) ړی : مثلاً از کنډو (کندو) کنډوړی :

(۳) کی : مثلاً از کټ (چهار پائی) کټکی ، ازووړ ، ووړکی ، هډ ، هډوکی ،

(٤) گی : مثلاً از ټټو ، ټټوگی ، هندو ، هندوگی ، کوړ ، کوړگی

(٥) وټی : مثلاً از منگی ، منگوټی از سری ، سروټی از نجلی ، نجلوټی ،
اگر در اخر اسم حروف علت (ا ، و ، ی) باشد حذف می شود : وبرای مونث (ټی) می آید :

(٦) گوړی : مثلاً از انار ، انار گوړی ، از وز ، وزگوړی :

(۷) کوټی : مثلاً از کم ، کمکوټی ،

(۸) وړی : مثلاً از چرگ ، چرگوړی ،

(۹) گوټی : مثلاً از خر ، خرگوټی از سپی ، سپی گوټی ،

(۱۰) کئی ، از هډ ، هډوکی ، پزه ، پزکی ، ټټه ، ټټکی ، بنجه ، بنجکی ، لور ، لورکی ، بنده ، شنډکی ، اگر در اخر اسم ها باشد حذف می شود :

« اسم صوت »

صوت لفظی است که برای اواز چیز ها استعمال می شود ، درپشتو برای او از هر چیز نام علیحده می باشد و علامات آن (ی) (کی) وعلامات جمع آن (هار) می باشد

شرپ : اواز چپ خوردن آب وغیره	شرپی	شرپهار
غب : او از سگ	غپی غپا	غپهار

شر ق : او از شمشیر و غیره	شرقی	شر قهار
غرنب : اوازشیر	غرنبی	غرنبها ر
دز: اوا ز تفنگ.		دزهار
خرپ : اواز تصادم دو چیز سخت	خر پی	خرپ پهار
درب : اواز پا	در بی	در بهار
کړک: اواز مرغ ماده	کړکی	کړکهار
بنه: اواز مگس	بنکی	بنهار
شرنګ : اواز زنجیر وروپه	شرنګی	شرنګهار
شر :اواز آب	شرکی	شرهار
پس : اوازسخن اهسته	پسکی	پسهار
پښ : اواز مار	پښکی	پښهار
ترنګ : اوازمس	ترنګی	ترنګهار

نوت: گاهی به‌تکرار کلمه‌هم جمع‌ا نهامیآیدمثلاً پس پس‘شرشر‘غپ‌غپ‘خرپ‌خرپ‘ بنه‌بنه؛

اسم‌آله‌واسم‌ظرف

اسم آله‌اسم‌را گویند که‌واسطه صدور فعلی باشد‘ درافغانی برای اسم‌آله قاعده مقرر نیست مگر کلمه (ونی) برای آن‌مستعمل می‌شود ‘مثلاً توزونی (آله‌تراش) لګونی (آله‌افروختن) پیچونی(آله پیچاندن)پاکونی (آله‌پاک کردن) پرونی چادر ‘اورلرونی(آله‌آتش شوردادن)‘ سرترونی (سربند)مچ‌شرونی(مگس پران).

اسم‌ظرف

اسم ظرف عبات از وقت وجای صدور فعل است ‘برای ساختن آن‌قاعده مقرر نیست لیکن‌بعضی برای ساختن آن کلمه (ځی) مخفف ځای است مقرر کرده است مثلاً لوستځی (مکتب) لمونځځی (مسجد) اتوځی (بازار):

ACKU

تمرین (٦)—سوالات :

(۱) اسم مصغر را تعریف کنید وچندمثال انرا بنویسید ؟

(۲) در پشتو علامات اسم تصغیر چنداست هریك را بامثالش بنویسید ؟

(۳) اسم اله کدام اسمی را میگویند ، علامه ساختن آن در پشتو چیست

(٤) اسم ظرف را تعریف کنید وعلامه انرا باچند مثال بنویسید ؟

(٥) درجمله های ذیل اسم تصغیر ، صوت ، اله وظرف را معلوم کنید ؟

داسانو دپښو در بهاری دی ؛ دا هلك څه ښهاری لری :

هلته دمار ښهاری دی ، هلته داوبو شرهاری دی .

دلته دمچانو ډیر بنهاری دی ، وحلیمی ته سر ترونی ورکه .

ماته مچ شرونی راکه ، احمد ته هغه اور لرونی ورکه .

داهلکان په کم لوستخی کی سبق وائی ، تـه لمونـځ ځی ته تللی وي :

قسمت سوم : بیـان صفت

صفت آن کللمه را گویند که تعریف ، تعداد ، درجه ومقدارغیرمعین اسمی راظاهر میکند مثلاً ښه سړی ، څلور کتابونه ، اوم سړی ، څو هلکان ، ډیری اوبه ، در فقرات فوق ښه ، څلور ، اوم ، څو ، ډیری صفات اند که تعریف ، تعداد ، درجه ومقدار غیر میعن ، سړی ، کتابونه ، سړی ، هلکان ؛ اوبه ، را ظاهر میکند ؛

فصل اول : اقسام صفات

صفت بر شش قسم است ، (۱) صفت توصیفی (۲) صفت عددی (۳ صفت مقداری (٤) صفت نسبتی (٥) صفت اشاره (٦) صفت استفهام :

فصل دوم : بیـان صفت توصیفی

صفت توصیفی آن صفتی است که صفت وکیفیت یك چیزی را ظاهر میکند مثلاً

ښه هلك ، ګډ آس درعبارت فوق (ښه)و (ګډ)صفت اند که صفت و کیفیت (هلك) و (آس) را بیان میکند ، اسمی را که صفت ویا کیفیت آن بیان کرده می‌شود موصوف میگویند .

درپشتو برعکس فارسی اول صفت بعده موصوف می‌آید ، مثلاً توره‌شپه ، درین عبارت (توره) صفت وشپه ، موصوف است ، هرګاه صفت بعد موصوف خود بیاید آنوقت صفت بطور خبر وموصوف بطور مبتدا می آید ، مثلاً داسړی ښه‌دی درین جمله (ښه) که‌صفت است بعد موصوف خود (سړی) که‌مبتدا واقع شده‌است خبرموصوف خود آمده است ، پس‌وقتیکه صفت خبر موصوف خود بیاید آنوقت بعد موصوف خود می آید :

درپشتو خلاف فارسی صفت بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرد وجمع تابع موصوف خود می باشد ، هرګاه موصوف مذکریامونث ،مفرد یاجمع باشد صفت هم بصیغه مذکر یامونث ، مفرد ویاجمع می‌آید ، مثلاً موړ سړی ، ماړه سړی ،مړه ښځه مړې ښځې ، هرګاه موصوف متعدد ودرجنس خود مختلف باشندودر صفتی باهم شریك باشند ذکر صفت باهریکی جدا ګانه لازم است مثلاً دکلی زاړه سړی اوزړې ښځې په‌مخ راغلې ، ګاهی اسم مفعول هم بطور صفت‌می آید ، مثلاً سوې ډوډی ، وژلی‌سوی‌سړی : ګاهی اسمیکه صفت دران مضمر است ، صفت اسم دیگر می آید مثلاً غل سړی ، فقیر سړی ، باغبان سړی :

صفات بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرو وجمع به‌صیغهای‌مختلف می‌آید ، بعض صفات هستند که‌برای واحد وجمع یکسان می آن و هیچ تغیر نمیخورند وبعضی برای واحد مذکر وجمع مذکر به صیغه های مختلف می‌آیند وبرای‌واحد مونث و جمع مونث بصورت های علحده می آید مثلاً ګډسړی ، ګډسړی ، ګډه‌ښځه، ګډې‌ښځې زوړ سړی، زاړه سړی ، زړه ښځه . زړې‌ښځې . تفصیل آنهابقرار ذیل است :-

(۱) اگر حرف آخر صفت حرف صحیح باشد اکثراً برای واحد مذکر و جمع مذکر صفت یك سان می آید و برای واحد مونث های غیر ملفوظی (ه) در آخر واحد مذکر و جمع مونث یای معروف (ی) و گاهی یای مجهول در آخر واحد مذکر می آرند مثلاً : —

واحد مذکر		جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث
کلك	(محکم)	کلك	کلکه	کلکی
پلن	(پهن)	پلن	پلنه	پلنی
سپك	(سبك)	سپك	سپکه	سپکی
بد	(بد)	بد	بده	بدی
تور	(سیاه)	تور	توره	توری
یخ	(سرد)	یخ	یخه	یخی
وچ	(خشک)	وچ	وچه	وچی
سپین	(سفید)	سپین	سپینه	سپینی
لوړ	(بلند)	لوړ	لوړه	لوړی
جگ	(بلند)	جگ	جگه	جگی
غټ	(کلان)	غټ	غټه	غټی
غونډ	(گرد)	غونډ	غونډه	غونډی

صفات ذیل خلاف قاعده می‌ایند

اوږد	(دراز)	اوږده	اوږده	اوږدي
غل	(دزد)	غله	غله	غلي
مل	(رفیق)	مله	مله	ملي
تریخ	(تلخ)	ترخه	ترخه	ترخي

ACKU

مړ	(مرده)	مړه	مړه	مړې
شين	(ابی)	شنه	شنه	شنې
مشر	(بزرگ)	مشران	مشره	مشرې

(۲) اگر حرف اخر صفت حرف صحیح باشدوحرف ماقبل ویادوم آن‌واو ساکن معروف ویا مجهول باشد، جمع مذکر آن چنین ساخته می‌شود که واورا بالف بدل نموده درآخر آن‌های غیر ملفوظی می‌ارند، حرف ماقبل انرا زورکی میدهندوواحد مونث آن‌چنین ساخته می‌شود کهواوواحد مذکر را حذف نموده درآخر آن های‌غیر ملفوظی می‌آرند وجمع مونث آن‌ازواحدمونث ساخته می شود که های‌غیر ملفوظی راحذف نموده در اخرآن یای مجهول رامی‌آرند مثلاً،

واحد مذکر		جمع‌مذکر	واحد مونث	جمع‌مونث
موړ	(سیر)	ماړه	مړه	مړې
کوږ	(کج)	کاږه	کږه	کږې
سوړ	(سرد)	ساړه	سړه	سړې
زوړ	(پیر)	زاړه	زړه	زړې
کوڼ	(کر)	کاڼه	کڼه	کڼې
ړوند	(نابینا)	ړانده	ړنده	ړندې
لوند	(تر)	لانده	لنده	لندې
دروند	(سنگین)	درانه	درنه	درنې
پوست	(نرم)	پاسته	پسته	پستې
خپور	(منتشر)	خپاره	خپره	خپرې

صفات ذیل خلاف قاعده می‌آید

تود	(گرم)	تاوده	توده	تودې

خوږ (شیرین)	خواږه	خوږه	خوږې

(۳) اگر درآخر صفت یای ملینه باشدجمع مذکرآن چنین ساخته می‌شود کەیای ملینه رابەیای معروف بدل میکنند ، و واحدمونث‌را بەیای ثقیله (ئ) بدل میکنند .

واحدمذکر	جمع‌مذکر	واحدمونث	جمع‌مونث
پردی (بیگانه)	پردي	پردئ	پردئ
لیونی (دیوانه)	لیوني	لیونئ	لیونئ
پاسنی ( )	پاسني	پاسنئ	پاسنئ
ښی (راست)	ښي	ښئ	ښئ
گړندی (چابك)	گړندي	گړندئ	گړندئ
مندری (گوش بریده)	مندري	مندرئ	مندرئ
کښتنی (زیرینه)	کښتني	کښتنئ	کښتنئ
لاندنی (زیرینه)	لاندني	لاندنئ	لاندنئ
ورستنی	ورستني	ورستنئ	ورستنئ
پرونی (دیروزه)	پروني	پرونئ	پرونئ
نری (باریك)	نري	نرئ	نرئ

(٤) اگردر اخر اسم صفت یای ثقیله باشد جمع مذکروجمع مونث آن چنین ساخته می‌شودکه یای ثقیله رابەیای معروف بدل میکنند وواحد مونث آن چنین ساخته می‌شود که یای ثقیله را بەیای مجهول بدل میکنند مثلاً

واحد مذکر	جمع‌مذکر	وا حدمونث	جمع‌مونث
تږئ (تشنه)	تږي	تږې	تږي
وږئ (گشنه)	وږي	وږې	وږي

ووړوکی ٔ (خورد)	وړکی	وړکې	وړکی
ورکوتی ٔ (خورد)	ورکوتی	ورکوتې	ورکوتی

(٥) اگردراخرصفت های خفی باشد واحد مذکر، جمع مذکرواحدمونث و جمع مونث آن یك‌سان می‌آید ودر بعضی صفات جمع مونث آن به‌یای مجهول می‌آید مثلاً : —

واحدمذکر	جمع‌مذکر	واحد مونث	جمع‌مونث:
ښه(خوب)	ښه	ښه	ښې
بیده(خواب)	بیده	بیده	بیدې
ښکاره (ظاهر)	ښکاره	ښکاره	ښکاره
ناکاره (بیکار)	ناکاره	ناکاره	ناکاره ، ناکاری
خپه (ناراض)	خپه	خپه	خپه.
پوه (فهمیده)	پوه	پوه	پوه :

(٦) اگردراخرصفت یای معروف وماقبل حرف آن ساکن‌باشد ، واحد وجمع مذکرآن یك سان می‌آید وواحد مونث آن باوردن های غیرملفوظی وجمع مونث آن باوردن یای معروف دراخرد احد مذکر ساخته می شود

واحد مذکر	جمع‌مذکر	واحد مونث	جمع‌مونث
لوی(کلان)	لوی	لویه	لویی

نوت : اگرماقبل ویامابعد صفت جمع حروف مغیره بیاید درانوقت دراخر صفت جمع‌واومجهول(و) می‌آرند اگر حرف آخر صفت‌یا باشد انرا حذف میکنند مثلاً دښوسړوخبره اروه ، دنریو لشتوځخه کټ‌نه جوړیږی ، دلیونوخلقوسره‌مه‌کښینه دلیونیو ښځوخبره مه اروه

«مراتب صفت توصیفی»

صفت توصیفی سه درجه دارد (١) صفت محض(٢)صفت بعض(٣) صفت کل :

ACKU

صفت محض آن صفتی را میگویند که صرف حالت وکیفیت یك اسم را بیان‌میکند مثلاً ښه سړی ، بده ښځه، صفت بعض‌آن صفتی را میگویند که‌در بین دو اسم دریك صفت‌مقا بله باشد ویکی را بر دیگری ترجیح بدهد مثلاً احمد تر محمود ښه دی اسلم داحمد څخه ښه دی . احمدله محمودنه ښه دی :

درپشتو مانند فارسی برای صفت‌بعض علامت مخصوصی نیست بلکه ماقبل‌اسم اخر لفظ (تر) یا(د . . څخه) یا(له . . نه)را می آرند مثلاً دا هلك تر هغه هلك ښه دی ، دا نجلی دهغی نجلی‌څخه ښه ده ، داسړی له هغه سړی نه ښه دی :

صفت کل آن صفتی را میگویند که دربین یك‌چیز و کل دریك صفت مقابله باشد ویکی را بر کل‌ترجیح دهد مثلاً دا هلك ترتولو هلکانونښه‌دی :در پشتو هم چنین برای صفت کل علامت مخصوصی نیست مثلیکه در فارسی لفظ (ترین) است . بلکه در پشتودر بین یك وکل لفظ (ترتو لو) یا(له‌تولونه)می‌آرند مثلاً داسړی ترتولو سړو هوښیار دی ،دا هلك له تولونه هوښیار دی :

« تمرین (۷)سوالات»

(۱) صفت کدام کلمه را میگویند ، تعریفش را بامثالش بیان کنید ؟

(۲) آیا در پښتو صفت قبل ویا بعد موصوف خودمی آید مثالش را بنو یسید

(۳)اگر صفت بعد موصوف خود بیایدآنوقت چه گفته می‌شود ؟

(٤) صفت چند مراتب دارد هریك را بامثالش بنویسید ؟

(٥) در پښتو برای‌صفت بعض وصفت کل کدام‌علامت مخصوصی است ؟ اگر است بامثالش بنویسید ؟

(٦) آیا در پښتو صفت‌بلحاظ مذکر وتانیث ، مفردو جمع تابع موصوف‌خوداست ؟

(۷)در پښتو صفت بلحاظ مذکر و تانیث ، مفردو جمع چند قاعده دارد هریك را بامثالش مفصل بنویسید :

(٨) واحد مونث صفات ذیل را به مقابلش بنویسید: پلن، تریخ، زوړ، خپور، شین، پردی، بنی، گرندی، ورکوټی، خپه، غل، لوی:

(٩) جمع مذکر صفات ذیل را به مقابلش بنویسید: سپك، لوړ، اوږد، غل، مړ، لوند، تود، سوړ، موړ، لیونی، وږی، ښکاره: لوی:

(١٠) جمع مونث صفات ذیل را بمقابلش بنویسید: وچ، غوند، شین. دروند روند. پاسنی، تنزی، پرونی، پوه، بیده، لوی، لوړ:

(١١) صفات ذیل را در جمله استعمال کنید: تریخ، خپور، پردی، گرندی. تاوده، اوږده، ژړی، لیونئی، وږي. مړه. لوېئی. وچی، غونډی. پاسنئی. درنه. بیده. پردی. رنده، ښی. ماړه:

(١٢) باموصوف های ذیل صفت که مناسب حال آنها باشد در جمله ها استعمال کنید:

سړی. نجونی. هلك. مندی. لور. لرګی. لښتی. وبښته. دودی. خټکی. هندوانې. قلمونه. انګور. انار. اسپه. مالګه. پښه. میز، ونه. سترګه. غوږونه. پزی. لاسونه. شپه. روڼی. سپوږمئی. ستوری، اسمان. مشوانړی. اور. تبئی. اوښان. چای.

فصل سوم: بیان صفت مقداری غیر معین

صفت مقدار غیری معین آن صفتی است که مقدار مبهم یك چیز را ظاهر میکند وآنها ازین قرارند:

(١) (ډیر) (٢) لږ (٣) هیڅ (٤) څه (٥) ټول (٦) نیم (٧) څو (٨) څومره (٩) څومری (١٠) څونه (١١) هر څومره (١٢) ځنی (١٣) بل (١٤) هریو (١٥) یوڅو (١٦) واړه (١٧) نور (١٨) هر څومری (٢٠) کم: مثلاً:

(١) ډیر: (بسیار) مثلاً احمد ډیر کار کوی:

(٢) لږ (کم) داهلك لږدوډی خوری : دا سړی لږ کار لری :

(٣)(هیڅ) :هیچ مثلاً تاهیڅ کار کړی نه دی : زههیڅ کار نه لرم

(٤) څه : (قدری) مثلاً هغه څه کار کړی دئ : زه څه کار لرم :

(٥) : (ټول)همه مثلاً ماخپل ټول کارونه کړی دی :

(٦) نیم. نیمه (نصف) مثلاً هغهنیم کار کړی دی :

(٧) څو (چند) مثلاً زما سره څوملګری وه :

(٨) څومره : (چقدر) مثلاً څومره روئی لری :

(٩) څومری : (چقدر) مثلاً څومری روپی چه غواړی ، وائی خله :

(١٠) څونه : (چقدر) مثلاً څونهر وپی غواړی :

(١١) هرڅومره : (هر قدر) مثلاً هرڅومره روپی چهغواړی ، ووایه :

(١٢) ځینی : (بعضی) : مثلاً ځینی خلق ښه پښتو وائی؟

(١٣) بل (دیگری) : مثلاً بل سړی راغی :

(١٤) هریو (هریکی) مثلاً هریو هلك داسبق ویلای سی :

(١٥) یوڅو (یك‌چند) مثلاً یوڅو تن راغلل :

(١٦) واړه (همه) مثلاً واړه هلکان راغلل :

(١٧) نور (دیگر) مثلاً زما کره نور میلمانه راغلل :

(١٨) هر (هر) مثلاً هر سړی دا کار کولای سی :

(١٩) کم (کدام) مثلاً کم شی چهغواړی‌راتهووایه

(٢٠) هرڅومری (هر قدر) : مثلاً هرڅومری‌روپی‌چه غواړی نوواية :

فصل‌چهارم: بیان صفت عددی

صفت عددی آن‌صفتی راگویند که تعداد ودرجه معین یك اسم را ظاهر میکند صفت عددی بردو قسم‌است ، (١) صفت‌عددی مطلق (٢) صفت عددی ترتیبی :

صفت عددی مطلق آن صفتی است که تعداد ویا شمار معین یك اسم را ظاهر کند مثلاً
یو سړی ، دوه اوښان ، شل کس ، دیرش ښځی ، پنځهٔ هلکـان
صفت عددی ترتیبی آن صفتی را گویند که درجه معین یك اسم را ظاهر کند ، مثلاً
لسم سړی ، پنځم کتاب ، شپږم اونۍ ، اتلسم هلك ، شلم کتاب :

بیان صفت عددی مطلق

صفت عددی در پښتو بقرار ذیل است :ـ

یو، دوه، دري، څلور، پنځه، شپږ، اوه، اته، نه، لس، یوولس، دوولس دیارلس، څورلس، پنځه‌لس، شپاړس، اوه لس، اته‌لس، نونس، شل، یوویشت دوه ویشت، درویشت، څلیر ویشت، پنځه ویشت، شپږ ویشت، اوه ویشت اته ویشت، نه ویشت، دیرش، څلوېښت، پنځوس، شپیته، اویا، اتیا، نوی سل، زر، لك، کروړ وغیره :

در پښتو معدود بلحاظ تذکیر و تانیث، مفرد وجمع تابع عدد خود می باشد، اگر عدد مذکر باشد معدود هم مذکر می‌آید واگر مونث باشد معدود هم مونث می‌آید اگر عدد واحد ویا جمع باشد معدود هم واحد یا جمع می‌آید مثلاً یو سړی، یوه ښځه، دوه سړی، اودوې ښځې،

قواعد عمومی اعداد در پښتو

هر گاه احاد باعشرات بیاید آنوقت در بعض جاها در احاد تغیر پیدا می شود مثلاً :ـ
(۱) یو : یو در یك جا با (لس) تغیر پیدا میکند مثلاً «یوولس»
(۲) دوه : دوه در دو جا تغیر پیدا میکند یکی با (لس) دیگری با (دیرش) و عشرات دیگر مثلاً «دوولس» «دودیرش» دوڅلوېښت، دوپنځوس، دوشپیته، دواویا وغیره
(۳) دري : دري سه جا تغیر پیدا میکند، یکی با (لس)، دوم با (ویشت) سوم با (دیرش) ودر عشرات دیگر مثلاً «دیارلس» «درویشت» «دری دیرش» دری څلوېښت وغیره

ACKU

(٤) څلور : څلور دوجا تغیر پیدامیکند ، یکی با« لس » دوم با(ویشت) مثلا څورلس :
« څلیر و یشت »

(٥) پنځه : پنځه یك جا تغیر میخورد ، با(لس) های پنځه را حذ ف نموده لام لس
رامشد دمی سازد مثلاً « پنځلس »

(٦) شپږ : شپږ دو جا تغیر میخورد یکی بالس مثلاً شپاړس ، (ږ) شپږرا به الف
ولام لس را به (ړ) بدل میکند دوم با(ویشت) مثلاً شپږویشت فقط (پ) شپږرا
پیش مید هد ، و با عشرات ما فوق آن مثلا شپږ څلو یښت وغیره

(٧) اوه : اوه یك جا تغیر میخورد با (لس) که های (اوه) راحذ ف نموده لام
لس را مشد دمی سازد مثلاً (اولس) :

(٨) اته : یك جا تغیر میخورد با (لس) که های (اته) راحذ ف نموده لام لس را
مشدد می سازند مثلاً « اتلس »

(٩) نه : نه یك جا تغیر میخورد با (لس) که های(نه) را به واو بدل نموده ولام
لس را به نون بدلمیکنند مثلا نونس :

(٢) مونث یو ، یوه ومونث دوه (دوې) می آیـد ، وباقی تمام اعداد برای مذکر
ومو نث یك سان می آید مثلاً یوسړی ؛ یوه ښځه ، دوه سړی ، دوې ښځې ، څلور
سړی څلورښځې ، لس هلکان ، لس نجونې ، اوه سړی ؛ اوه ښځې ، پنځه ختکی ؛
پنځه هند وا نې :

(٣) جمع (شل) (شلی) می آید بزیادتی یای معروف در آخر (شل) مثلاً دري شلی او ښان
څلور شلی رو پئی :

(٤) جمع (سل) (سوه) می آید ، لام (سل) را بواو بدل نموده در آخر آن های غیر
ملفوظی را می آرند ؛ مثلاً دري سوه روپئی ، پنځه سوه پسو نه ، اته سوه اسان ؛

(٥) جمع (زر) زره ، لك ، لکه ، کروړ ، کروړه می آید باوزن های غیر ملفوظی

در اخر واحد مثلاً پنځه زره ، اوه لکه ؛ نه کروړه ؛

(٦) منتهی الجمع شل ، زر باَوردن لفظ (گونه) باخر واحد ساخته می‌شود مثلاً هغه سړی سل گونه روپئی لری ؛ زه زر گونه روپئی لرم ؛

(٧) منتهی الجمع (سل)،(لك) (کروړ) بآوردن (ونه) دراخر واحد ساخته می‌شود مثلاً دا سړی سلونه روپی لری، زه لکونه روپئی لرم، هغه سړی کروړونه روپئی لری .

(٨) هرگاه اعداد ومعدود جمع باشد و فاعل فعل ماضی متعدی بیاید ویا باحروف مغیره بیاید آنوقت بآخر آنها واو مجهول می‌آرند مثلاً دلسو کسو سره ولاړم ، پنځو سړو هغه هلك وواهه ؛

بیان صفت عدد ترتیبی

عدد ترتیبی ازعدد مطلق ساخته می‌شود ، دراخر عدد مطلق برای مذکر (م) و برای مونث (مه) رامی‌آرند مثلاً ازلس، لسم ازپنځه، پنځم ازاوه ، اوم ، هرگاه در اخر واحد های غیر ملفوظی باشد انرا حذف میکنند، وازلس ، لسمه ازشل ، شلمه ازاته ، اتمه فائده : عدد ترتیبی (یو) لمړی وازیوه ، لمړۍ می‌آید مثلاً لمړی سړی ، لمړۍ ښځه ،

برای تاکید اسم عدد لفظ (واړه) یا (سره) درآخر اسم عدد می آرند مثلاً دري واړه ولاړل ، څلور سره ولاړل ،

عدد تاکیدی (یو) یوازی واز (دوه) دواړه می آیند مثلا احمد یوازی ولاړ : دواړه راغلل ؛ احمد اومحمود دواړه ولاړل :

فصل پنجم : بیان صفت اشاره :

صفت اشاره آن کلیمه ایست که بواسطه آن طرف چیزی اشاره می‌شود ، مثلا دا سړی هغه ښځه ، (دا) و (هغه) صفت اشاره است که بطرف (سړی) و (ښځه) اشاره میکند اسمیکه بطرف آن اشاره می شود ، مشارالیه میگویند ؛

اسم‌اشاره بردوقسم است (١) اشاره قریب (٢) اشاره بعید :

اشاره قریب آن کلمه‌ئیست که‌بیك‌چیز نزدیك‌اشاره میکند وآنهاازین قرار اند دا ، دي ، دغه ، دغی ، دغو ، مثلاً داهلك‌زماوروردی ، دي ښځی‌وویل ، دغه‌سړی داحمد پلاردی ، دغو ښځوو ویل‌چه‌احمدناجوړدی :

دا : ـ اسم اشاره‌عـام‌است که‌برای‌جان‌دارو بیجـان‌،مذکر و مونث ، مفردوجمع یکسان استعمال می‌شود وهیچ‌تغیر نمی‌خورد،مثلاً داسړی ، داښځه‌،داښځی‌،دالرگی دالرگی ، دالښته‌، دالښتی ، لیکن‌همرای‌مشارالیه که‌فاعل فعل ماضی متعدی معروف بـاشد استعمال نمی شود بلکه‌آنوقت بجای(دا)دي‌استعمال می‌شود مثلادي سړی وویل ، دي‌سړ ووو هلم ، دي‌ښځی ولیدلم ،دي ښځو و ویل ،

دغه : این‌هم‌اسم اشاره عام‌است ، که‌همرای‌مشارالیه مذکرومونث، مفرد وجمع جان‌دار و بیجان یکسان استعمال می‌شود ، وهیچ‌تغیر نمی‌خورد مثلاً دغه‌سړی،دغه سړی،دغه‌ښځه،دغه‌ښځی،دغه‌لرگی،دغه‌لرگی ،دغه‌لښته، دغه‌لښتی،ودردوجا ی استعال نمی‌شود ، اگرمشارالیه مفردمونث‌وفاعل فعل ماضی‌متعدی باشد ویا با حر وف مغیره استعمال شده باشد آنوقت بجای (دغه) ، (دغی) می‌آیدمثلادغی ښځی وویل کتاب می‌دغی ښځی ته‌ور کی ، ددغی ښځی زوی‌داخبره و کړه ،

دغو : دغو همرای مشارالیه‌مذکرومونث جمع که‌فاعل فعل‌ماضی‌متعدی باشد ،می آید مثلاً دغوسړو وویل ، دغوښځو احمدو واهه؛ (دا)و(دغه) هردواشاره قریب است لیکن (دغه) به‌نسبت (دا) قریب تراست :

بیـان اشا ره‌بعید

اشاره‌بعیدآن کلمه‌را گویندکه‌بسوی‌یك‌چیزی‌دوری‌اشاره‌میکنندمثلاً هغه‌سړی، هغه‌ښځه، وآن‌بقرار ذیل‌است : ـ هغه ، هغی ، هغو :

هغه : هغه‌اسم‌اشاره‌عام‌است که‌همرای‌مشارالیه‌مذکرومونث،مفردوجمع، جان‌دار

وبیجان یکسان استعمال می شود، هغه سړی راغی ، هغه سړی و لاړل ، هغه ښځه ولاړه ، هغه ښځې ولاړې، هغه اس زمادی، هغه اسان زمادی، لیکن اکثر بامشارالیه مفرد مونث که فاعل فعل ماضی متعدی معروف باشد نمی آید بلکه بجای آن (هغې) می آید مثلاً هغې ښځې دا کتاب واخست ،

هغې: اگر مشارالیه واحد مونث که، فاعل فعل ماضی متعدی باشد ویا باحروف مغیره استعمال شده باشد ، می آید مثلاً هغې ښځې دا قلم راکی، د هغې ښځې څخه مې دا قلم واخست؛

هغو : هغو فقط همرای جمع مذکر ومونث که فاعل فعل ماضی متدی باشد ، می آید مثلاً هغو سړو زه ولیدم ، هغو ښځو وویل ؛ ویا باحروف مغیره می آید مثلاً دهغو سړو سره ولاړم دهغو ښځو څخه مې دا کتاب واخست ،

فائده : هرگاه اسم اشاره با مشارالیه خود بیایدآ نوقت صفت اشاره گفته می شود ، واگر مشارالیه نداشته باشدآ نوقت ضمیر اشاره گفته می شود مثلاً داسړی راغی ، هغه ښځه راغله ، دغه سړی راغی ، دا راغله ، هغه راغی ، هغه وویل، نوت

هغه ، که حرف اول آن زبر داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل لازمی و فعل حال ومستقبل متعدی می آید مثلاً هغه راغی ، هغه وائی : هغه به ووائی :

(هغه) که حرف ماقبل آن زورکی داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً هغه داخبره وکړه، دا : بطور ضمیر واحد مونث فاعل فعل لازمی و فعل حال ومستقبل متعدی می آید مثلاً دا راغله ، دا وائی ، دا به ووائی :

دې: بطور ضمیر واحد مونث فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلا دې دا خبره وکړه :

فصل ششم بیان صفت نسبتی

صفت نسبتی آن صفت را گویند که کسی یاچیزی را به جائی یا به چیزی نسبت دهد مثلاً ننگیالی کابلی که نسبت آن به ننگ و کابل شده است یعنی شخصی که صاحب ننگ ویا باشنده کابل باشد

ACKU

"بیان ساختن صفت نسبتی"

صفت نسبتی از اسم ساخته می شود که در اخر اسم علامات ذیل رامی آرند :

(۱) یالی (۲) ژن (۳) جن (٤) لن (٥) من (٦) ن (۷) نی (۸) ی (۹) ناک (۱۰) والی (۱) یالی: مثلاً از توره ، توریالی ، از ننک ، ننگیا لی ، اگر در اخر اسم ها ی غیر ملفو ظی باشد حذ ف می شود : و مو نث آن به یای ثقیله ساخته می شود مثلاً ننگیالی:

(۲) ژن : مثلاً ازدر واغ ، درواغژن :

(۳) جن : : مثلا از غم غمجن ، از در واغ ، در وا غجن ، ازاو به، او بجن ، از تبه تبجن ، اگر دراخر های غیرملفوظی باشد حذف می شود :

(٤) لن : مثلاً ازاوبه ، ابلن ، اگردر اخر اسم های غیر ملفو ظی باشد حذ ف می شود : (٥) من : مثلا ازدولت، دولتمن، ازسود، سودمن، ازخو ز، خوزمن،

(۲) ن.مثلاازپم، پمن، ازخیره، خیر ن : ازچنجی چنجن : اگردر اخر اسم یای ملینه ویاهای غیر ملفوظی باشد حذف می شود :

(۷) نی: ازپښخوا ، پښخوانی : از پو رته ؛ پور ته نی ، از پاس پا سنی ، از وختی وختنی

(۸) ی: مثلاً از کابل ، کابلی ، از قندهار، قندهاری، ازبر ون، برونی:

(۹) ناك : مثلاً از بوی ، بویناك ، اززیم، زیمناك ،

(۱۰) وال: مثلاً ازغزنی، غزنیوال ، ازبنگری ، بنگری وال ،

نوت:ــ گاهی لفظ (خیل) ، (زی) بطور علامت نسبتی هم استعمال می شود مثلاً، محمودعمر خیل دی (محمودعمر خیل است) احمد محمدزی دی (احمد محمدزئی است) احمد شاه بابا سدوزی دی (احمد شاه بابا سدوزی است:ــ)

فصل هفتم: بیان صفت استفهام

صفت استفهام کلمه‌ایست که‌درمحل سوال‌وپرسش می‌آید ومستفهم‌عنه‌او بااوذکرمی بشدوانها بقرار ذیل است:-

(۱) کم، کمه: (کدام) مثلاً کم سړی راغی: کمه ښځه ولاړه؟

(۲) څو(چند)مثلاً څوسړی راغلل، څوښځی‌ولاړې: مستفهم عنه (څو) همیشه‌جمع می‌آید

(۳) څومری: (چقدر) مثلاً څومری‌غنم لری؟مستفهم عنه (څومری) همیشه جمع می‌آید

(٤) څونه: (چقدر) مثلاً څونه رو پئی غواړی: مستفهم عنه آن همیشه جمع می‌آید

(٥) څومره: چقدر مثلاً څومره‌او ښان لری: مستفهم عنه آن همیشه جمع می‌آید

(٦) څه(چه) مثلاً ستاورور څه کار کوی:

تمرین (۸) سوالات،

(۱) صفت‌مقدار غیرمعین راتعریف کنید ومثالش را بیارید:

(۲) کلمات صفت مقداررا بامثالش بنویسید:

(۳) صفات مقداری ذیل رادرجمله ها استعمال کنید، یوڅو، ټول، واړه، ډیر لږ. ځنی. بل، نور.

(٤) درجمله های ذیل صفت مقداررابامو صوفش معلوم کنید: - داهلك ډیر سبق وائی. زه لږ کار لرم.

ستا ورور هیڅ کار نه کوی. هغه هلك څه کار نه کوی. محمود خیل ټول کتابونه راوړل. دې هلك‌تراوسه پوری‌نیم کارهم کړی‌نه دی. زمامره څوهلکان ملګری وه. هر څومری روپی چه‌غواړی، ووایاست ځنی خلق ښه‌پښتو وائی

دا کتاب نه غورام، بل کتاب را که . پرون زمونږ کره څومیلمانه راغلی وه .

(٥) صفت عددی کدام صفت‌را میگویند وچند قسم است ؟

(٦) وقتیکه احاد باعشرات استعمال شود . کدام کدام تغیر پیدا می کندودر چندجا ؟

(٧) جمع سل . شل . زر ٬لك وکړور چطور ساخته می‌شوو بامثالش بیان کنید ؟

(٧) جمع منتهی شل . زر٬سل. لك و کروړ چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید ؟

(٩) صفت عددی ترتیبی را درپشتو چطور می سازند بامثالش بنویسیه ؟

(١٠) صفت اشاره راتعریف کنید وبنویسیدکه برچند قسم است و مثال هر یك‌رامفصلا بنویسید ؛

(١١) صفت نسبتی رابیان کنید وبنویسید که از چه ساخته می شود و چطور ساخته می شود ؛

(١٢) صفت استفهام راتعریف کنید ومثالش را بنویسید ؟

(١٣) کلماتیکه درپشتو برای صفت استفهام استعمال می‌شود همه را بامثالش بنویسید؟

(١٤) درجمله های ذیل صفت‌نسبتی را باموصوفش معلوم کنید ؟

داسپی پمن‌دی ٬ داختکی چنجن دی ٬ ددې هلك کالی‌خیرن دی ٬ داهند وانه ابجنه ده ٬داسړی ډیردروغژن دی ٬ زه ډیرغمجن‌یم ٬ داهلك قندهاری دی

(١٥) فرق دربین صفت استفهام وصفت مقدارچیست‌بامثالش تشریح کنید ؛

(١٦) صفت‌عددی ترتیبی کلمات ذیل رابه مقابلش بنویسید : اوه ٬ اته ٬ نه ٬ څلور ٬ پنځه ٬ شل ٬ زر ٬ سل ؛

(١٧) عدد تاکیدی : یو ٬ دوه ٬ رابامثالش بنویسید ؟

قسمت چهارم « بیان ضمیر »

ضمیرآن کلمهٔ را گویند که بعوض اسم استعمال می‌شود وآنرا قائمقام اسم میگویند

مثلا احمد دلته نسته، هغه خپل کور ته تللی دی : درین جمله (هغه) ضمیر است که بجای (احمد) استعلال شده است :

فصل اول (اقسام ضمیر)

ضمیر بر شش قسم است : (۱) ضمیر شخصی (۲) ضمیر اشاره (۳) ضمیر موصول (٤) ضمیر استفهام (۵) ضمیر مشترك (٦) ضمیر مبهم :

فصل دوم : (بیان ضمیر شخصی)

هرگاه شخصی درخصوص خود چیزی بیان میکند اونام خودرا نمیگرد بلکه بعوض نام خود کلمه دیگری را استعمال میکند مانند ، زه ، موږ، زموږ ، زما، این چنین الفاظ بر شخص متکلم دلالت میکند ونیز اگر باشخص مخاطب حرف میزنیم مانام اورا نمیگیرم ، بلکه بعوض نام اولفظ دیگری را استعمال میکنیم مانند ته ، تاسی ستا ، ستاسی ، این چنین کلمات بر شخصص مخاطب دلالت میکند ،بعض اوقات ما درخصوص شخص غائب سخن میزنیم ، درینجانیز نام اورا نمیگیرم بلکه بجای او لفظ دیگری را :استعما میکنم ، مانند

دی، ده ، هغه ، دوی ، دا ، دې ، هغې ، هغو ، هغوی ،

این چنین کلمات بر شخص غائب دلالت میکنند ، پس ضمیر شخصی آن است که بر شخص متکلم ، مخاطب وغائب دلالت میکند ؛

«اقسام ضمیر شخصی»

ضمیر شخصی بردوقسم است ؛ (۱) ضمیر منفصل (۲) ضمیر متصل !

ضمائرمنفصل آن ضمائریست که تنها ذکر شود وباسم وفعل متصل نباشد ، مانند زه ، ما ،ته.تا ، موږ.تاسی ، دی،ده، دا ،دې،دوی،هغه . هغې ، هغوی. هغو. چونکه

ضما ئر منفصله ما نند ا سم به‌حالات‌مختلفه می آید و برای خوا نند گـان محترم در محل استعمال آن به‌حالات مختلفه اشتباه پیش‌می‌شود ودانستن آنها به حالات مختلفه بصورت صحیح ضروری است لهذا توضیحات آنرا ضروری دانسته اشکال ومحل استعمال انها رادر حالات‌مختلفه‌در جدول ذیل می‌نگـارم تا که خوانند گـان محترم از آن‌استفاده نمایند : -

ACKU

(جدول ضمائر منفصله به حالات مختلفه)

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
حالت فاعلی	زه، ما(من)	موږ(ما)،	ته، تا(تو)،	تاسی، تاسو (شما)	دی، ده (او مذکر) دا، دې (او مونث) هغه (او) مذکرو مونث هغې (او) مونث	دوی (ایشان مذکر و مونث) هغوی، هغو (ایشان مذکر ومونث)
حالت مفعولی	زه، ما(مرا)	موږ (ما را)	ته، تا (ترا)	تاسی، تاسو (شمارا)	دی (او را مذکر) دا (او را مونث) هغه (اورامذکرومونث)	دوی (ایشانرا مذکر ومونث) هغوی (ایشانرامذکرومونث)

ACKU

حالت جری	ما ته (بمن)	موږ ته (بما)	تا ته (بتو)	تاسی ته (به شما)	ده ته (باو مذکر) دې ته (باو مونث) هغه ته (باو مذکر) هغې ته (باو مونث)	دوی ته (بایشان مذکر و مونث) هغو ته (بایشان مذکر و مونث)
حالت اضافی	زما (ازمن) د ما	زموږ (ازما) د موږ	ستا (از تو) د تا	ستاسی، ستاسو (از شما) د تاسو	دده (ازاو مذکر) ددې (ازاو مونث) دهغه (ازاو مذکر) دهغې (ازاو مونث)	ددوی (ازایشان مذکر و مونث) د هغو (از ایشان مذکر و مونث)

فائده :ـضمائر ما ، تا ، ده ،دي ، هغه ، هغې ، موږ ، تاسی ، دوی ، هغوا کثراً فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً ماختکی وخوړل ، ده احمد وواهه ، دي زه ولیدم ، هغه ته ولیدي ، هغې هندوانه وخوړله ، موږ ختکی و خوړ ، تاسی کتاب ووایه ، هغوته ولیدي ، دوی احمد وواهه ، ونیز ضمائر فوق باحروف جاره ، وحرف اضافت(د)می‌آید مثلاً ماته ، تاته ،دەته، دي ته ،هغه ته ، هغې ته، موږ ته ، تاسی ته ، دوی ته ، هغوته ؛

ضمائر فوق با افعال خصوصی نیز استعمال می‌شود ، مثلاً ماوخندل، تاوژړل، وغیره

(۲) ضمائر (ما ، تا) مفعول صریح فعل حال ومستقبل متعدی می آید ،مثلاً احمد ماوهی ، محمود تاوهی : اسلم به‌ما ووهی ، محمود به تا ووهی ،

(۳) ضمائر (زما ، زموږ ، ستا ، ستاسی ، دده ، ددي ، ددوی ، دهغه ، دهغې دهغو) فقط به حالت اضافی می‌ایندمثلاً زما کتاب ، زموږ کتاب ، ستا کتاب، ستاسی کتاب ،دده‌کتاب ،ددي کتاب، ددوی کتاب ، د هغه کتاب،دهغې کتاب ، د هغو کتاب ،

(٤) زه ، ته ، دی ، دا ، هغه ، موږ ، تاسی ، دوی ، هغوی ، فقط در حالت فاعلی با تمام افعال لازمی وافعال حال ومستقبل متعدی می آیند مثلاً زه راځم زه به راسم ، موږ راځو : زه احمد وهم و غیره ؛

ACKU

بیان ضمائر متصل

ضمیر متصل آن ضمیری است که بعد از اسم می آید یعنی با اسم متصل می آید و آنها ازین قرارند : می ، مو ، دی ، مو ، ئي ، وآن به سه حالت می آیند (۱) حالت فاعلی ، (۲) حالت اضافی (۱) حالت مفعولی ،

«حالت فاعلی»

شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
احمدمی ولید	احمدمو ولید	احمددی ولید	احمدمو ولید	احمدئي ولید	احمدئي ولید

حالت اضافی

شخص متکلم		شخص مخاطب		شخص غائب	
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
کتاب می	کتاب مو	کتاب دی	کتاب مو	کتاب ئي	کتاب ئي

حالت مفعولی

شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
احمدمی وینی	احمدمو وینی	احمددی وینی	احمدمو وینی	احمدئي وینی	احمدئي وینی

فائده : ضمائر متصل فاعلی صرف همرای فعل ماضی متعدی و فعل مخصوص می آیدو همرای افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی نمی آیند و در جمله بعد مفعول خود می آید مثلاً کتاب می ور کی ، کتاب موور کی ، کتاب دی ور کی ، کتاب موور کی ، کتاب ئي ور کی ، ومی خندل ، ودی خندل ، وئي خندل :

(۲) درحالت اضافی بعد مضاف خود بدون د ال (د) علامت اضافت می‌آید مثلاً کتاب می‌را که ، کتاب‌مورا که ، کتاب دی‌را که ، کتاب مورا که ، کتاب ئې را که ، کتاب ئې‌را که :

(۳) درحالت مفعولی صرف همراه فعل حال ومستقبل متعدی می آید مثلاً احمد ئې‌وینی ، احمدمی وینی ، احمددی وینی ، احمد مووینی ، احمد ئې وینی احمد ئې‌وینی ، احمد به می‌ووینی ، احمدبه مووینی ، احمدبه دی ووینی ، احمد به مووینی ، احمدبه ئې‌ووینی ، احمد به ې‌ووینی :

بیان ضمائر متصله (ور ، در ، را)

(۱) هر گاه ضمائرمتصل (ور ، در ، را) با فعل متعدی بیاید آنوقت معنی مفعولیت رامیدهد مثلاً کتاب می‌ورکی (کتاب‌را باودادم) کتابمی‌درکی (کتاب‌را بتودادم) کتاب دی را کی (کتاب‌را بمن دادید) . در جمله های فوق (ور) بمعنی باو . « در » بمعنی بتو . و « را » بمعنی بمن می‌آید ،

« ۲ » هر گاه همرای فعل لازمی بیاید آنوقت معنی ظرفیت رامید هد مثلاً زه ورځم « من بطرف اومی روم » . زه درځم « من بطرف‌تومی آیم » ، ته‌راځی « تو بطرف من می ائی » :

« ۳ » گاهی ضمائر مذکورجزو فعل میگرددومعنی فعل را بدل میکندمگر باز هم معنی‌مفعولیت وطرف رامیدهد مثلاً « کول » کردن بآوردن ضمائرمذکورمعنی‌آن تغیر می‌یابد ، مثلاً « ورکول » دادن باو « درکول » دادن‌بتو ، « را کول » دادن‌بمن مثلاً ما کتاب ورکی « من کتاب راباودادم » احمد کتاب درکی « احمدکتاب را بتو داد » ، احمد کتاب‌را کی « احمد کتاب رابمن داد » « تلل » رفتن بآوردن ضمائرمذکورمعنی‌آن تغیر می‌یابد مثلاً « راتلل » آمدن بطرف من ، ومعنی طرف وظرفیت هم‌درآن موجود است ؛ مثلاً زه ورځم « من بطرف‌اومی روم » ته‌راځی « تو

ACKU

بطرف من می‌آئی)ازمدرخم (من بطرف تومی‌آیم؛)

(٤) ضمائرمذکور برای‌مفرد وجمع هردویکسان استعمال می‌شود مثلاً (ور) باو، بایشان، (در) بتو، بشما ، (را) بمن، به‌ما:—

تمرین (٩) سوالات

(١)ضمیر کدام کلمهٔ رامیگویند تعریفش رابامثالش بیان کنید :

(٢) ضمیر بر چند قسم است ؟ هریک‌را بامثالش بیان کنید:

(٣)ضمائر شخصی برچند قسم‌است، هریک‌را بامثالش بنویسید :

(٤)ازضمائر شخصی کدام‌ضمائر درحالت فاعلی بافعل متعدی وحروف‌جاره استعما ل می‌شود :

(٥)ما، تا به‌حالت مفعولی باکدام‌افعال متعدی‌استعمال می‌شود بامثالش بیان کنید:

(٦) ازضمائر شخصی کدام ضمائر به‌حالت فاعلی بافعل لازمی وفعل حال ومستقبل متعدی استعمال می‌شود بامثالش بیان کنید :

(٨) ضمائر متصله کدام‌اند ودرچند حالت می‌آیند :

(٨) ضمائر متصله را به‌حالت فاعلی ، مفولی واضافی استعال کنید ومثالش‌را بنویسید .

(٩)ضمائر منفصل‌درحالت فاعلی باکدام فعل‌استعمال‌می‌شود بامثالش بیان کنید

(١٠) ضمائر متصله رادرحالت اضافی بامثالش بیان کنید:

(١١) ضمائر متصله درحالت مفعولی باکدام افعال استعمال می‌شود مثالش را بنویسید،

(١٢) اگر ضمائر متصله (ور، در، را) بافعل ماضی متعدی استعما ل شود ، چه‌معنی میدهد واگر بافعل لازمی استعمال شود چه‌معنی میدهد ،

(١٤) اگر ضمائر (ور، در، را) جزو فعل گردد در معنی فعل چه اثر پیدا میکند بامثالش بیان کنید:

(١٥) در جمله‌های ذیل ضمائر منفصله ومتصله رامعلوم کنید وبنویسید که بکدام حالت آمده است. احمد می ولید، کتاب دی راکه، قلم ې راکی، محمود می‌ولید، احمدې وهی، اسلم‌دی وهی، کتاب می‌در کی، قلم‌دی‌چیری دی، و روردی چیری‌دی، ماپرون ته په‌بازار کښې ولیدې، احمدماهروخ و ینې، دې زه‌ولیدم، ده ماته‌قلم راکی، مادې ته‌کتاب‌ورکی، هغې موږ ته‌پښنونه‌راکړه، ستاسی کور چیری دی؛ دده پلار زماد پر اشنای دی؛ دهغه کور ډیر لری دی، ددوی کورونه ډیر لری دی: دا کتاب می احمد ته‌ورکی:

فصل سوم: بیان ضمیر اشاره

ضمیر اشاره آن کلمه‌ئیست که باسمیکه قبل ذکر شده‌است اشاره میکند، و بعوض آن اسم می‌آید

اقسام اسم اشاره

اسم اشاره بردو قسم‌است، (١) اشاره قریب (٢) اشاره بعید:

اشاره قریب

اشاره قریب باسمیکه قریب باشد اشاره میکند مثلا

مفرد	جمع
دا، دغه، دغی، دې، دی، ده	دغو، دوی:

اشاره بعید

مفرد	جمع
هغه، هغه، هغې	هغوی، هغو،

فائده :- هرگاه اشاره همرای مشارالیه خود بیاید آنوقت صفت اشاره گفته‌می‌شود، مثلا داسړی (این مرد) هغه‌هلك (آن‌بچه)، در ینجا (دا) و (هغه) صفت

اشاره است که بامشار الیه خود (سړی)، و (هلك) آمده است : وا گربدون مشار الیه آمده باشد آنوقت ضمیر اشاره گفته می‌شود، مثلا دی راغی، داراغله، هغه‌وویل، وغیره :

فرق در بین ضمیر اشاره و صفت اشاره آن است : که ضمیر اشاره بجای اسم و صفت اشاره همرای اسم استعمال می‌شود،

فصل چهارم بیان ضمیر استفهام

ضمیر استفهام آن کلمه ایست که‌در موقع سوال وپرسش استعمال می‌شود، وطلب فهم بآن می‌شود مثلاً چاوویل (که‌گفت) څوك راغی (که‌آمد) : وآنها بقرار ذیل است،

څوك(که) چا (که) څه(چه) څو(چند)، څونه (چقدر) څومره (چقدر) څومری (چقدر) کم، کمه (کدام) :

(۱) څوك (که): برای اشخاص می‌آید، و فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلا څوك ولاړ ؟ (که‌رفت) څوك ماوینی، (که‌مرا می بیند)، څوك به‌احمد ووهی (که‌احمدراخواهدزد) ونیز مفعول فعل‌حال ومستقبل معتدی می‌آیدمثلازه‌څوك وینم (من که‌رامی بینم)، ته‌به‌څوك‌ووینې (توکی‌راخواهی‌دید) وبحالت جری نمی‌آید مثلا اگر گفته شود، څوك ته‌دی ورکی، غلط است بلکه گفته می‌شود چاته دی ورکی (به کی دادید) وبحالت اضافی هم نمی آید مثلاً اگر گفته شوددادڅوك کتاب‌دی، غلطاست‌بلکه گفته‌می‌شود، دادچاکتاب دی (این کتاب کیست):

(۲) چا: برای جان دارذوالعقول می‌آید وبه‌حالت فاعلی یعنی فاعل فعل‌ماضی معتدی، وحالت اضافی وجری می‌آید، مثلاً چا احمد وواهه (که احمدرا زد) چاته دی خپل قلم ورکی (به کی قلم خود را دادید)، دا هلك دچا زوی دی (این بچه پسر کیست):

(٣)(څه) برای بیجان می‌آید. و به‌حالت فاعلی همرای فعل لازم می آید و فاعل فعل متعدی نمی آید و نیز بحالت مفعولی می‌آید و بحالت‌اضافی وجری نمی آید مثلاً هلته‌څه‌و، دلته‌څه‌دی ، تاڅه‌واخست(توچه گرفتی) تاسی‌څه‌غواړی(شماچه‌میخواهید)

(٣) څو(چند) برای تعداد می‌آید ، به‌حالت فاعلی فاعل فعل لازمی . وبحالت مفعولی وحالت جری می‌آید مثلاً څودی (چنداست)، څووه (چندبود) څودی‌رانیول (چندخریدید)نه، څه‌غواړې (توچه‌میخواهی)په څودی‌واخستلې (به‌چند گرفتی) ، وبه حالت اضافی‌استعمال نمی‌شود، چون با(څو)مستفهم‌عنه‌ذکر نباشد در آنصورت فعل وکلمه ربط همیشه بصورت جمع می آید مثلاً څودی

(٤)څونه(چقدر) برای‌تعداد ومقدار می‌آیدمثلاً څونه‌غواړې(چقدرمیخواهید) :

(٥)څومره (چقدر) برای‌تعداد ومقدار می‌آید مثلاً څومره غواړې(چقدر میخواهید) :څومری هم‌برای تعداد ومقدار می‌آید ،

نوت .هرگاه ضمیر استفهام بامستفهم عنه‌خودبیاید آنوقت ضمیر استفهام گفته نمی شود بلکه صفت استفهام گفته می‌شومثلاً څوکس راغلل (چند نفر آمدند) کم کتاب غواړې(کدام کتاب راهیخواهی) .څه‌خبره کوې (چه حرف‌میزنی) تاڅونه روپی راکړې(توچند روپیه رابمن‌دادی) :

فصل پنجم : بیان ضمیر موصول

ضمیرموصول آن کلمه ایست که رجوع باسمیکه قبل ذکر شده باشد میکند وآنرا مرجع میگویند وعلاوه ازین اسم موصول دوجمله‌راباهم وصل میکند، فرق دربین‌ضمیر شخصی و ضمیرموصول این‌است ، که‌اسم موصول بجای مرجع خود می‌آید ودوجمله راباهم وصل میکند و ضمیر فقط بعوض اسم‌خود می‌آید :

ACKU

درپشتو لفظ (چه) برای اسم موصول می آید وبرای جاندار و بیجان هر دو می‌آید، مثلاً داهغه‌سړی دی‌چه پرون دلته راغلی و «این همان شخصی است که دیروزاینجاآمده‌بود»، داهغه کتاب دی چه‌تاوماته را کړی و «این همان کتابی است که شما بمن داده‌بودید»: درین هر دو جمله «چه» ضمیر موصول است که بعوض مرجع خود «سړی» و «کتاب» آمده ست:

هرگاه ضمائر استفهام وضمیر موصول یکجا بیاید آنوقت آنهاراضمائر موصوله مرکبه میگویند وآنها بقرار ذیل است، څوك چه «کسیکه» «چاچه» کسیکه (څه‌چه) چیزیکه، هرڅوك چه، هر (چاچه‌هر کسیکه) هرڅو نه‌چه (هر قدریکه) څومره‌چه «هر قدریکه»

«۱» څوك چه «کسیکه» مثلاً څوك‌چه‌بدکوی‌سزاوبه‌ومندی «کسیکه‌بد میکند سزاخواهد یافت»:

«۲» چاچه «کسیکه» مثلاً چاچه زما کتاب موندلی وی را دی کی «کسیکه کتاب‌مرایافته است بدهد».

«۳» څه چه «چیزیکه» مثلاً څه چه‌ته‌وايې رښتیا دی «چیزیکه شمامیگوئید درست است»:

«٤» هرڅوك‌چه (هر کسیکه) مثلاً هرڅوك‌چه راځی، رادی سی (هر کسیکه می‌آید، بیاید»:

«۵» هرچاچه «هر کسیکه» مثلاً هرچاچه زما کتاب اخستی دی را دئې کی «هر کسیکه کتاب مراگرفته‌است بدهد»

«٦» څونه‌چه (هر قدریکه) مثلاً څونه‌چه غواړې، وا ئې خله «هر قدریکه میخواهید بگیرید.»:

«۷» څومره چه، څومره‌ی چه «هر قدریکه» څومره‌چه‌دی په‌کار وی. ووا یه

ACKU

(هر قدریکه بکار داری بگو)

(۸) هرڅو نه‌چه (هر قدریکه) مثلاً هرڅو نه چه دی دلاس کیږي، ویې که (هر قدر که ازدست میشود بکن)

نوت : ضمائر موصوله به حالت فاعلی ، مفعولی وجری می آید وبه حالت اضافی نمی آید مثلاً هرچاچه زما کتاب اخیستی‌دی ، رادی کی ، څه‌چه‌ته‌وائی رشتیادی ، هرچاته چه‌دی زما کتاب ور کړی دی ،ځنی واې خله (به‌هر کسیکه کتاب مرا دادهٔ ازو بگیر) :

فصل ششم بیان ضمیر مشترك

ضمیر مشترك آن کلمه‌ئیست که‌بطور تاکید همرای‌ضمیر شخصی‌متکلم ، مخاطب وغائب ، مفرد باشد یاجمع یك سان استعمال می شود وهیچ تغیر نمی خورد درپښتو ضمیر مشترك بردو قسم‌است ، مثلاً

(۱)پخپله . (۲) خپل :

(۱) پخپله (خود) بافاعل فعل بطور تاکید می‌آید مثلاً زه پخپله ولاړم (من‌خود رفتم) ، تاپخپله‌وویل (توخود گفتی) ، هغه‌پخپله راغی (اوخود آمد) احمدپخپله دا کار وکی (احمد خود این کار را کرد)

(۲) خپل‌خود : (خود) بامفعول‌صریح ، ومفعول باالواسطه « مجرور » بطور تاکید می‌آید مثلاً ماخپل زوی په‌مکتب کښې داخل کی ، « من‌پسر خودرا در مکتب‌داخل کردم » تاخپل کتاب‌ولوست « توکتاب‌خودرا خواندی » احمد خپل کورته ولاړ « احمد به‌خانه خود رفت » .

« ۳ » گاهی لفظ «ځان» بطور ضمیر مشترك درحالت مفعولی می آید مثلاً ته‌ځان وژنې ،توخودرا میکشی زه ځان وژنم« من خود رامیکشم » هغه ځان وژنی « اوخودرا میکشد » .

نوت: گاهی (ځان) بمعنی جان می‌آید آنوقت بطور اسم و فاعل فعل می‌آید، مثلاً، ځان می‌درد کوی (جانم‌درد میکند)،

فائده: ضمیر مشترك گاهی تاکید و گاهی تشخیص یك‌اسم وضمیر رامیکند،

فصل هفتم . بیان ضمیر مبهم

ضمیر مبهم آن کللمه ئیست، که‌بجای شخصی یاچیری بطور مبهم می‌آید، درپشتو ضمیر مبهم بقرار ذیل‌است:

(۱) چا (کسی) مثلاً چایوشه ویل چابل شه‌ویل (کسی یك‌چیز میگفت، کسی دیگر چیز میگفت). چاوویل، چه صبا رخصتی ده (کسی گفت که فردا رخصتی است):

(۲) څوك (کسی) مثلا څوك ښه کوی څوك بد کوی (کسی خوب میکند کسی بدمیکند):

(۳) هیچا: (هیچ کس) مثلاً دا خبره هیچا ویلې نه‌ده (این حرف را هیچ کس نگفته است):

(٤) هیڅوك: (هیچ کس) میڅوك نه‌وائی چه‌زه بدیم (کسی نمیگوید که‌من بدم):

(٥) ځنی: (بعضی): مثلاً ځنی رشتیا وائی. ځنی درواغ وائی (بعضی راست میگویند بعضی‌دروغ میگویند):

(٦) هیڅ (هیچ) مثلاً زه‌هیڅ نه‌وایم (من هیچ نمیگویم):

(۷) بل (دیگر) مثلادا کتاب‌واخله، بل‌را که (این کتاب‌را بگیر دیگری‌را بده)

(۸) بل‌یو (دیگری) مثلاً بل‌یو راغی (دیگری آمد):

(۹) هریو (هر کسی) مثلاً هریو وائی چه‌زه هوښیاریم (هر کسی میگوید که من هوشیار هستم)

(۱۰) بل‌څوك (دیگری) مثلاً بل‌څوك راغی (دیگری آمد).

(۱۱) هرڅوك (هرکسی) مثلاً هرڅوك وائی چه‌زه پوه‌یم (هر کسی میگوید که‌من هوشیار هستم)

(۱۲) نور (دیگران) مثلا نورمی هم‌ولیدل (دیگران را هم‌دیدم).

(۱۳) ټول (همه) مثلاً ټول راغلل (همه آمدند):

ACKU

(١٤) نورخه (دیگر چیزی) مثلاً نورخه را که (دیگر چیزی بده)
(١٥) څه (چیزی) مثلاً څه‌را که (چیزی بده) :
نوت : ضمائر مبهم اگر درمحل سوال استعمال شود ضمیر استفهام گفته می شود
واگر بامستفهم عنه خودبیاید صفت‌استفهام گفته می شود.

تمرین (١٠) سوالات؛

(١) ضمیر اشاره راتعریف کنیدواقسام‌آنرا بنویسید :
(٢) ضمائراشاره قریب وبعیدرا بامثالش بنویسد .
(٣) اگر باضمیراشاره مشاالیه بیایدآنوقت‌چه گفته میشودمثالش را بنویسید
(٤) ضمیراستفهام رابیان کنید وبنویسید که چندقسم است :
(٥) ضمیراستفهام(څوك)درچند مواقع‌استعمال‌میشود همه‌را با مثالش بنویسید .
(٦) ضمیر استفهام (چا) و (څه)درکدام کدام موقع استعمال میشود ، مفصل حالش را بامثالش بنویسید :
(٧) هرگاه ضمیراستفهام بامستفهم عنه خودبیاید ، آنوقت چه‌میشود ،مثالش را بنویسید :
(٨) ضمیرموصول‌راتعریف کنیدو بنویسید که‌چنداست‌هریك‌را بامثال بنویسید
(٩) اگر ضمائر استفهام باضمیرموصول‌یکجا بیاید آنوقت آنهاراچه‌میگویند
(١٠) ضمائر موصوله را بامثالش بنویسید .
(١١) ضمیر مشترك كدام ضمیری‌را میگویند وبر چند قسم است‌مثال هریك را بنویسید
(١٢) پخپله وخپل کدام ضمیری‌اند وهریك آنها درکدام موقع استعمال‌میشود مفصل بیانش‌را بامثالش بنویسید
(١٣) آیا گاهی (ځان) بطورضمیر مشترك می‌آید بامثالش بنویسید .

(١٤) ضمیر مبهم را تعریف کنید، واقسام آن را بامثالش بنویسید :

(١٥) درجمله های ذیل ضمیر اشاره، ضمیر استفهام، ضمیر موصول وضمیر مبهم‌را معلوم کنید وبنویسید که در کدام حالت آمده‌اند

(١) ده‌وویل چه‌زه‌دا کارکولای نه سم (٢) ددې کورد یرلری دی (٣) ماهغه په‌بازار کښ ولید، (٤) دوی ته می‌خپل کتاب ورکی (٥) داسړی دچاوروردی (٦) احمد څه‌وائی ؟ (٧) ته چا ووهلې (٨) کتاب دی چاتــه ورکی ؟ (٩) هغه‌هلك، چه دلته راغلی‌و، زمازوی دی (١٠) څوك څه درواغ وائی تل به‌بې‌اعتباره وی، (١١) چاچه داخبره کړې‌ده، غلطه‌ده، (١٢) زه پخپله مکتب ته ولاړم (١٣) دازما خپل کتاب دی (١٤) ما پخپله ولید (١٥) ما خپل کتاب ولوست. (١٦) اسلم‌خپل‌زوی‌ته قلم ورکی (١٧) احمدخان وژنی (١٨) بل‌څوك راغی (١٩) زه هیڅ نه‌غواړم (٢٠) داخبره هیچا کړې نه‌ده (٢١) بل‌څه ووایه (٢٢) هرڅوك دا کارکولای سی (٢٣) نور هم راغلل (٢٤) هریووائی چه‌زه هوښیارم (٢٥) بل یوراغی (٢٦) نورڅه راکه (٢٧) نور سړی هم راغلل :

قسمت پنجم: : بیان فعل

هر گاه بخواهیم بیان شخصی ویاچیزی رابنمائیم، تنها بگرفتن نام‌همان شخص ویا چیز مطلب خود را ادا کرده‌نمی‌توانیم، تا که کلمه‌دیگری را بآن ضم‌نکنیم، پس کلمه که بیان شخصی ویاچیزی را میکندویا کیفیت‌وعمل آنرا ظاهرمیکند، باصطلاح قواعد زبان آنرا فعل میگویند «مثلاً» ماریو حیوان دی (ماریک حیوانی‌است) احمد کتاب‌وائی (احمد کتاب میخواند)، درجمله اول (دی) کیفیت‌ماررا ظاهر میکند ودرجملهٔ دوم (وائی) عمل‌وکار احمدرا بیان میکند، یعنی مارچه چیز است واحمدچه‌کار میکند، تعریف : فعل آن کـلمه ئیست که‌بیان، کیفیت‌یاعمل یک

اسم راظاهر میکند وتعلق به‌یکی ازسه زمانه داشته باشد ،

فصل اول : «بیان زمانه»

زمانه عبارت ازوقتی است که‌فعل درآن واقع شود وآن بر سه قسم است زمان حال ، زمان ماضی ،زمان‌مستقبل ،زمان حال : کاریکه درزمان‌موجوده‌واقع‌شود آنرا فعل حال میگویند مثلاً . زه‌ځم (من‌می روم)؛زمان ماضی : کاریکه‌درزمان گذشته واقع شده‌باشدآنرا فعل‌ماضی گویندمثلاً زه‌ولاړم(من‌رفتم). زمان مستقبل کاریکه درزمان آینده واقع شود آنرا فعل مستقبل گویند مثلاً زه‌به ولاړ سم (من‌خواهم‌رفت)

فصل دوم : بیان فعل لازمی ومتعدی

اگر فعل صرف تقاضای فاعل کند ومحتاج مفعول نباشد انرا فعل لازمی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادرشود واثرش بدون‌واسطه دیگر کلمه باسم دیگری راساً تعدی نکند ، مثلاً احمد ولاړ (احمد رفت) محمود راغی (محمود آمد) : فعل که علاوه از فاعل خودمحتاج مفعول هم‌باشدآنرا فعل متعدی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادر شود وبدون واسطه کلمه‌راساً براسم دیگری‌واقع شود مثلاً احمد محمود وواهه(احمد محمود را زد) درین جمله (وواهه)فعلی است که از فاعل خود (احمد) صادر شده است واثرش بدون واسطهٔ کدام کلمه به(محمود)رسیده است :

فصل سوم : بیان فعل معروف و مجهول

فعل معروف آن‌فعلی است که‌فاعلش در جمله ذکر شده باشد مثلاً احمد راغی (احمد آمد)،اسلم‌محمود ولید (اسلم محمودرادید)،درین جمله،(راغی)و (لید) افعال معروف اند که‌فاعل آنها (احمد) و(اسلم) درجمله ذکر شده اند :

فعل مجهول فعلیکه فاعلش درجمله بسبب بعض وجوهات ذکر نشده‌باشدونسبت

فعل به مفعول آن شده باشد، فعل مجهول میگویند و این چنین مفعول را باصطلاح قواعد زبان قائم‌مقام فاعل گویند مثلاً احمدوواهه‌شو (احمدزده شد). درین جمله (وواهه شو) فعل مجهول‌است که‌فاعلش ظاهراً ذکر نشده‌است و نسبت فعل به‌مفعول او (احمد) شده‌است:

فصل چهارم: بیان فعل مثبت و منفی

فعل مثبت‌آن فعلی‌را گویند که‌دلالت بر اثبات‌وکردن کاری کندیعنی که‌ازآن کردن کاری مفهوم‌شود مثلاً احمد ولاړ (احمدرفت) درین جمله (ولاړ) فعلی‌است که‌ازآن کردن کاری ثابت‌می‌شود، فعل منفی: فعل منفی‌آن فعلی‌است که‌دلالت بر نکردن و نه شدن کاری کند مثلاً اسلم نه ولاړ (اسلم نرفت)، درین جمله (نه‌ولاړ) فعلی ست که‌دلالت بر نه‌کردن کاری میکند:

نوت: (نه) علامت نفی‌است که‌همراه فعل می‌آید:

فصل پنجم. بیان افعال قیاسی و سماعی

افعال‌قیاسی: افعال قیاسی آن افعالی است که‌فعل حال و ماضی مطلق آن بقرار یك قاعده مقرره ساخته می‌شودواین‌چنین افعال‌راافعال‌باقاعد میگویند، درپشتو افعال عموماً قیاسی می باشند که فهرست آن در اخر کتاب درج‌است:

افعال سماعی: افعال سماعی آن افغالی است؛ که فعل حال و ماضی مطلق آن‌بقرار قاعده مقرره ساخته نشود، واین‌چنین‌افعال راافعال بی‌قاعده میگویند، که‌تعلق به سماع‌دارد، واین‌چنین‌افعال درپشتو بسیار کم‌می‌آید، وآنها بدین قرارند:

	مصدر	مغنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۱)	غرځېدل	جستن	غرځی	وغرځیده
(۲)	دروميد ل	رفتن	درومی	ودرومیده
(۳)	زیږیدل	زائیدن	زیږی	وزیږیدهٔ
(٤)	تښتېدل	گریختن	تښتی	وتښتیده

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(٥) اوسیدل	سکونت کردن، ماندن	اوسی	واوسیده
(٦) ایشیدل	جوشیدن	ایشی	وایشیده
(٧) بریښېدل	درخشیدن	بریښی	وبریښیده
(٨) اوریدل	شنیدن	اوری	واوریده
(٩) رغړیدل	غلطیدن	رغړی	ورغړیده
(١٠) زغلیدل	دویدن	زغلی	وزغلیده
(١١) گرزیدل	گردیدن	گرزی	وگرزیده
(١٢) ښوریدل	حرکت کردن	ښوری	وښوریده
(١٣) اخستل	گرفتن، خریدن	اخلی	واخست
(١٤) شملاستل	دراز کشیدن خوابیدن ،	شملی	شملاست
(١٥) راوستل	آوردن بدون تحمیل	راولی	راوست
(١٦) زغاستل	دویدن	زغلی	وزغاست
(١٧) غښتل	تاب‌دادن	غړی	وغښت
(١٨) لوستل	خواندن	لولی	ولوست
(١٩) ویشتل	زدن بواسطهٔ چیزی	ولی	وویشت
(٢٠) لوښتل	جدا کردن	لوډی	ولوښت
(٢١) نښتل	چسپیدن	نښلی	ونښت
(٢٢) اوښتل	برگشتن	اوړی	واوښت
(٢٣) راغوښتل	طلبیدن، خواستن	راغواړی	راوغوښت
(٢٤) غوښتل	خواستن	غواړی	وغوښت
(٢٥) پرانیستل	باز کردن	پرانځی	پرانست

ACKU

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۲۶) کښېنستل	نشستن	کښېني	کښېنوست
(۲۷) جاروتل	باهم پیچیدن	جاروزی	جاروت
(۲۸) کښېوتل	گرفتار شدن،	کښېوزی	کښېوت
(۲۹) الوتل	پریدن	الوزی	والوت
(۳۰) پرېوتل	دراز کشیدن	پرېوزی	پرېوت
(۳۱) پورېوتل	عبور کردن	پورېوزی	پورېوت
(۳۲) ننوتل	دورن شدن	ننوزی	ننوت
(۳۳) وتل	بیرون شدن	وزی	ووت
(۳۴) راوتل	بیرون برآمدن	راوزی	راووت
(۳۵) ایستل	بیرون کردن	باسی	وایست
(۳۶) پرېئیستل	خوابانیدن	پرېباسی	پرېئست
(۳۷) ننئیستل	درون کردن	ننباسی	ننئست
(۳۸) پورېئستل	عبوردادن	پورېباسی	پورېئیست
(۳۹) جارئیستل		جارباسی	وجارېئست
(۴۰) کښېئیستل	بندکردن	کښېباسی	کښېئښت
(۴۱) تیرئېستل		تیر باسی	تیرئیست
(۴۱) بیول	بردن	بیائی	بوت
(۴۲) ویل	گفتن	وائی	وویل
(۴۳) کول	کردن	کوی	وکی، وکړ
(۴۴) تلل	رفتن	ځی	ولاړ
(۴۵) راتلل	آمدن	راځی	راغی

ACKU

	مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(٤٦)	وړل	بردن	وړی	یووړ
(٤٧)	ایښودل	گذاشتن	ایږدی	کښېښود
(٤٨)	کښل	کشیدن	کاږی	وکښ
(٤٩)	راکښل	بیرون کشیدن	راکاږی	راوکښ
(٥٠)	پرېښودل	گذاشتن	پرېږدی	پرېښود
(٥١)	کندل	کندن	کنی	وکنده
(٥٢)	مښل	مالیدن	مږی	ومښه
(٥٣)	کېدل	شدن	کېږی	وسو
(٥٤)	کتل	دیدن	گوری	وکوت
(٥٥)	چول	ترقیدن	چوی	وچاوه
(٥٦)	لرل	داشتن	لری	درلود
(٥٧)	بلل	طلبیدن	بولی	وباله
(٥٨)	ایښل	گذاشتن	ایږدی	کښېښود
(٥٩)	بوتلل	بردن	بیایی	بوت
(٦٠)	لیدل	دیدن	وینی	ولید
(٦١)	نیول	گرفتن	نیسی	ونیوه
(٦٥)	اخښل	خمیر کردن	اغږی	واخښل
(٦٣)	روُدل	مکیدن	روی	وروده
(٦٤)	اغوستل	پوشیدن	آغوندی	واغست
(٦٥)	سکښتل	قیچی کردن	سکنږی	وسکښت
(٦٦)	څکل	جشیدن	څکی	وڅاکه

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
٦۷ چیښل	نوشیدن	چښي	وچیښل
٦۸ کټل	کوبیدن	کټي	وکټل
٦۹ اودل	بافیدن	اوئي	واوده
۷۰ اوسیلل	آه سردکشیدن	اوسیلي	واوسیلل
۷۱ پېژندل	شناختن	پېژني	وپېژانده
۷۲ کښېکښل	چاپي کردن	کښېکاږي	کښېکښ
۷۳ ملاستل	دراز کشیدن	څملي	وملاست
۷٤ منښتل	چسپیدن	منښلي	ومنښت
۷٥ چاودل	ترقیدن	چوي	وچاوده
۷٦ وژل	کشتن	وژني	وواژه
۷۸ نغړدل	فرو بردن	نغړي	ونغړد
۷۹ غړنبل	غرغر کردن	غړنبي	وغړنبل
۸۰ کنل	کندن	کني	وکنده
۸۱ موندل	یافتن	مومي	ومنده
۸۱ پېرودل	خریدن	پېري	وپېرود

ACKU

فصل ششم : بیان وجه فعل

وجه فعل طریق یا وضعیت فعل را نشان میدهد، وآن بر چهار قسم است (۱) وجه اخباری (۲) وجه شرطی (۳) وجه امری «۴» وجه مصدری ،

وجه اخباری : وجه اخباری آن است که کار را بطور خبر ، بیان نماید مثلاً احمدسبق وائی (احمدسبق میخواند) زه پرون بازار ته ولاړم (من دیروز به بازار رفتم) احمدخوار دی ، (احمدغریب است) :

وجه شرطی : ـ وجه شرطی آن است که کار را بطور شرط بیان نماید ، یعنی وضعیت فعل مشروط بیک شرطی باشد مثلاً که ته راسې ، نوزه به هم راسم (اگر تو بیائی من هم خواهم آمد)

وجه امری : وجه امری آن است که کار را بطور حکم بیان نماید یعنی از وضعیت فعل حکم کردن کاری معلوم شود مثلا دا کار وکه «این کار را بکن»، ولاړ سه « برو » :

وجه مصدری : وجه مصدری آن است که فعل بصورت مصدری آمده باشد و از زمانه معلوم نشود مثلاً احمد د کتاب ویلو شوق لری « احمد شوق خواندن کتاب را دارد » :

فصل هفتم: بیان فعل معاون و ناقص

فعل معاون آن فعلی است که در ساختن زمانه ها و افعال مجهول و افعال امکانی با اصل فعل معاونت می نماید و خود هم گاهی به معنی مستقل می آید ، جمیع افعال ماضی و افعال مجهول و افعال امکانی بمعاونت فعل معاون ساخته می شود ، مثلاً احمد کورته تللی دی «احمد به خانه رفته است » زه دا کار کولای نه شم « من این کار را کرده نمی توانم » ، احمد وهل شو « احمد زده شد » در جمله های فوق « دی » است ، « شم » می توانم ، « شو » شد افعال معاون است که در ساختن فعل ماضی قریب ، وفعل حال امکانی و فعل ماضی مجهول با اصل فعل « تلل » ، « کول » و « وهل » معاونت کرده است .

فعل ناقص : فعل ناقص آن فعلی است که در تصریف خود ناقص باشد یعنی در تمام

زمانه هااستعمال نشود افعال‌معاون درپشتو سه‌است « ۱ » کیدل « شدن »(۲)شول « بودن »،(۳)سول « توانستن ». نوت: چونکه‌برای توانستن تاحال‌مصدر مخصوصی نداریم ، لیکن‌افعال‌آنرا داریم لهذا بعضی « سول »رامصدر آن قرار میدهد :

فصل هشتم : بیان مصدر

مصدر آن کلمه ئیست که دلالت بر کردن کاری بدون تعلق زمانه کند ، وآن کلمه‌ئیست که‌خود ازکلمهٔ دیگر ساخته نشده‌باشد ولیکن از اوکلماتی زیادی ساخته می‌شود چنانچه جمیع افعال واسمای مشتق ازمصدرساخته می‌شود ، مصدر در پشتو بر دو قسم است (۱) مصدر وضعی (۲) مصدر ترکیبی :

بیان مصدروضعی

مصدروضعی آن مصدری را گویند که خاص برای معنی مصدری وضع شده باشد ، ودراخر آن لام (ل) علامت مصدری باشد ، واین چنین مصادر لازمی ومتعدی هردومی‌آید ، مثلاً دریدل (ایستاده‌شدن) وهل (زدن) : مصدروضعی بر دو قسم‌است (۱) مصدروضعی با قاعده (۲) مصدر وضعی بی قاعده ، مصدر وضعی با قاعده آن مصدری‌است که‌فعل حال وفعل‌ماضی مطلق آن به‌قاعده مقرره ساخته می‌شود چنانچه جدول این چنین‌مصادردراخر کتاب مفصلاً داده شده‌است

مصدروضعی بی قاعده آن مصدری‌است که فعل‌حال وماضی مطلق آن بقاعده مقرره ساخته نمی شود چنانچه جدول مصادر بی قاعده در بیان افعال سماعی مفصلاً با فعل‌حال وماضی مطلق آن داده‌شده‌است ؛

بیان مصدر ترکیبی

مصدر ترکیبی آن‌مصدری راگویند که‌از ترکیب اسم صفت ویا اسم و مصدر کول ویاکیدل ساخته می‌شود چنانچه درآخر صفت‌یا اسم، مصدر کول و مخفف

آن و ل برای متعدی ، وکیدل ومخفف آن یدل برای لازمی می‌آرندمثلااز اسم بخلا (آشتی) بخلا کول ، وبخلا کیدل ، وازاوبه ، اوبول (آب‌دادن) واوبیدل (آب شدن) ، واز صفت (ژوندی) زنده ، ژوندی کول (زنده کردن) وژوندی کیدل (زنده شدن) وازچاپ (طبع) چاپول (طبع کردن) وچاپیدل ، واز (وچ) خشك و چول (خشك کردن) و وچیدل (خشك شدن) می‌آیند ، جدول مصادر ترکیبی در اخر این کتاب مفصلاً داده شده ست :

تغیر اتیکه دروقت ساختن مصدر ترکیبی دراسم واسم صفت می‌آیدبقرار ذیل است

(۱) اگردر اخر اسم و صفت های غیر ملفوظی باشد حذف می شود مثلاً ازاو به ، او بول ، اوبیدل وغیره

(۲) اگر در بین اسم وصفت که ازسه حرف ساخته شده باشد واوباشد اکثراً ان واوراحذف میکند مثلاً ازسور (سرد) سرول ، سریدل ، از (مور) سیر ، مرول ، مریدل ، ازکوږ (کج) کږول کږیدل

نوت : مصدر ترکیبی (تور) سیاه (خوږ) افگار (جوړ) تندرست خلاف قاعده می‌آید مثلاً تورول ، توریدل ، خوږول ؛ خوږیدل ، جوړول ، جوړیدل ،

(۳) .در بعض اسماء وصفات که‌واو معروف قبل‌ازنون غنه بیاید آن واوحذف می‌شودمثلاً از (کوږ) کږول ، واگراسم‌یاصفت زیاده ازچهارحرفی باشد آنوقت علاوه ازحذف نون واو حرف آخر اسم و صفت را هم حذف میکند مثلاً ازدرونډ (سنگین) درنول ، درنیدل :

فائده : ـ اگرماقبل‌مصدر وضعی‌یاترکیبی حرف مغیره (حرف‌جر ، حرف‌اضافه) بیاید لزوماً درآخر مصدر واورا می آرند مثلاً په‌ویلو سره نه کیږی (به گفتن نمی شود) دمعلم دوهلوڅخه شاگردان بیریږی (اززدن‌معلم شاگردان می ترسند) : فعل وکلمهٔ ربط مصادر وضعی و ترکیبی که‌بطور فاعل‌آمده باشد به صیغهٔ جمع

می‌آید چرا که‌مصادر از قبیل اسمای جنس می‌با شد که جمع گفته می شود مثلاً خط کښل ډېر گران دی (خط کشیدن خیلی مشکل‌است،) گنډل آسان دی (دوختن آسان است) :

آسمای مشتق

اسم مشتق آن اسمی است که ازمصدر ساخته می شود ، وآن بر سه قسم است (۱) اسم فا عل (۲) اسم مفعو ل (۳) حاصل مصدر :

«اسم فاعل»

اسم فاعل آن اسم مشتق را میگویند که‌دلا لت بر آن ذ اتی میکند که فعل ازوصادر شده باشد ودرجمله بطو ر صفت استعما ل می شود یعنی صفت یك اسم وا قع می شود درقو اعد ز بان ا ینرا صفت فعلی میگو یند مثلاً تلو نکی سړی (مرد رو نده). اسم فاعل درپشتو ازمصدر سا خته می شو د چنا نچه لام علامت مصدر ی راحذف‌نموده ، درآ خر آن لفظ (و نکی)یا (و نی) می‌آر ندمثلاً از تلل تلو نکی‌یاتلو نی ، از لیدل ،لیدو نکی‌یالیدو نی ،ازویل ،ویو نکی‌،ویونی (گوینده)

فائده : اسم فاعل درپشتو سه‌صیغه دارد ، یکی‌برای وا حد مذکر که‌به یای ثقیله می‌آیدمثلاً تلو نکی ،دیگر ی برا ی مو نث که‌به‌یای مجهول می‌آیدمثلاً تلو نکې ،سوم برای جمع‌مذ کر و مو نث که‌به‌یای‌معر وف‌می‌آیدمثلاً تلونکی‌سړ ی ، تلو نـکی ښځی و غیر ه :

اسم مفعول

اسم‌مفعول آن اسم‌مشتق‌است که‌دلالت برآن‌ذات‌میکند که‌فعل براو وا قع‌شده باشد ودر جمله بطور صفت استعما ل می‌شود یعنی صفت‌یک اسم‌رامیکند وآنرا باصطلاح قواعد صفت فعلی‌میگویند ، مثلاً سوې ډو ډ ی (نان‌سوخته) ، وژلی سوئی‌سړ ی (مر دکشته شده): اسم مفعو ل درپشتو ازمصدر ساخته می شود، چنانچه درآخر مصدر یا برای لازمی می‌آر ند مثلاً تللی (ر فته) و برای متعدی درآخر (ی) لفظ شوی

رامی آرند مثلاً ازوژل، وژلی، یاوژلی شوی (کشته‌شده) گاهی برای تخفیف لام مصدری راحذف نموده درآخر آن(ی)رامی‌آرندمثلاً ازکړل کړی ازورکول ورکړی (داده شده) :

اسم مفعول ازمصدر ترکیبی چنین ساخته‌می شود که‌علامت‌مصدری راحذف نموده درآخر اسم‌یا صفت لفظ (سوی یاشوی) وبرای متعدی لفظ (کړی) رامی آرند مثلاً ازخوږیدل،خوږ شوی(افگار شده)وازخوږول، خوږکړی(افگارکرده شده) وازپخول‌پوخ کړی(پخته‌کرده‌شده)وازپخیدل،پوخ شوی«پخته‌شده»: اسم‌مفعول هم‌سه صیغه داردبرای واحدمذکر بیای‌ثقیله وبرای‌واحدمونث بیای‌مجهول‌وبرای جمع مذکر ومولث به‌یای معروف می‌آیدمثلاً خوږ شوی‌سړی «مردافگارشده» خوږشوې‌ښځه«زن افگارشده»خوږشوی سړی «مردانافگارشده» خوږشوی ښځی (زنهای افگار شده) خوږ کړی سړی، خوږ کړې ښځه ،خوږ کړی سیړی، ،خوږ کړی ښځی :

نوت : اگر ازفعل لازمی اسم مفعول ساخته شود آنرا صفت مشبه میگویند مثلاً. تللی، زاغلی،وغیره

(حاصل مصدر)

حاصل مصدر آن‌اسم مشتق‌رامیگویند که‌از آن اثروکیفیت فعل‌معلوم می‌شودوتعلق بزمانه نداشته باشد ودرجمله کار اسم رامیدهد یعنی فاعل ،مفعول، مبتدا وخبر واقع‌می‌شودمثلاً دوطن‌ساتنه پرهرچا لازمه ده، ته‌دخپل کور ساتنه کولای شې په‌جنگ کښې ماته ښه‌نه‌ده، حاصل‌مصدر ازمصدر بقرار قاعدهای‌ذیل ساخته‌می‌شود

(۱) گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی ماند در آخر آن لفظ (نه) رامی آرند مثلاً از ساتل ،ساتنه، ازغوښتل ،غوښتنه ،ازلټول (تلاش کردن) لټونه (تلاش) .

(۲) گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی ماند در آخر آن های غیر ملفوظی (ه) را می آرند،

مثلاً از تلل (رفتن) تله (رفتار) از کېنناستل (نشتن) کېنناسته (نشت) از ولاړیدل، ولاړیده، از لویدل، لویده،

(۳) گاهی (ول) یا (یدل)، علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن های غیر ملفوظی را می آرند مثلاً از تښتول (گریختاندن)، تښته «گریز» از پېښیدل «واقع شدن» پېښه (واقعه)، از ماتیدل «شکستن» ماته «شکست» از جوړول، جوړه، از پهیدل، پهه، پوه،

«٤» گاهی صرف «ول» علامت مصدری را حذف میکنند آنچه باقی می ماند حاصل مصدر می شود مثلاً از غوبلول «چغل کردن» غوبل، از خرخول، خرخ وغیره.

«٥» گاهی علامت مصدری «یدل» را حذف نموده در اخر آن لفظ «تون یا توب» را می ارند مثلاً از کنډیدل «بیوه شدن» کنډتون کنډتوب «بیوه گی» از بیلیدل «جدا شدن» بیلتون «جدائی».

«٦» گاهی علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن لفظ «خت، ښت» را می آرند مثلاً از منل «قبول کردن»، منخت، از سپارل «سپردن» سپارښت «سفارش»،

«۷» گاهی خود مصدر بجای حاصل مصدر استعمال می شود مثلاً خوړل وغیره:

نوت: حاصل مصدر بعضی مصادرها خلاف قاعده های فوق می آید که مشهور انها این است:

مصدر	معنی	حاصل مصدر	معنی
او سیدل	سکونت کردن	استوگه ،	سکونت
خلاصیدل	خلاص شدن	خلاصی	خلاصی
پیژندل	شناختن	پیژندگلوی	شناختن
سول	سوختن	سوی	سوزش
سپر بدل	سوار شدن	سپارلی	سواری
پړسیدل	اماسیدن	پړسوب	اماس
پخیدل	پخته شدن	پخلی	پخت
چلول	چلانیدن	چلند	چلش
مخ تورول	روی سیاه کردن	مخ توری	روسیاهی

«تمرین (۱۱) سوالات»

(۱) فعل کدام کلمه‌را میگویند ؟

(۲) زمانه برچند قسم است هریک‌را مفصل بیان کنید ؟

(۳) فعل لازمی و فعل‌متعدی کدام افعالی‌رامیگویند هریک را بامثالش بیانکنید؟

(٤) فعل معروف ومجهول را بامثالش بیان کنید ؟

(٥) فعل مثبت ومنفی کدام افعالی رامیگویند هریکرا بامثالش بیان کنید .

(٦) افعال قیاسی راتعریف کنید :

(۷) افعال سماعی کدام افعالی رامیگویند ودرپشتو افعال سماعی چند است :

(۸) وجه فعل‌را تعریف کنیدوبنویسید که‌برچندقسم‌است‌مثال‌هریکرا بیاورید:

(۹) افعال معاون و ناقص راتعریف کنید و بنویسید که‌چه کار میکنند بامثالش بیان کنید ؟

(۱۰) افعال معاون درپشتو چنداست مثال هریك رابنویسید ؟

(۱۱) مصدر کدام کلمهٔ رامیگویند و برچند قسم‌است مثال هریك‌را بنویسید ؟

(۱۲) علامت مصدر درپشتو چیست ومصدر وضعی برچند قسم است ؟

(۱۳) مصدر ترکیبی درپشتو از چه ساخته می‌شود و به‌چه‌طریق ساخته میشود مثالش را بیان کنید

(۱٤) دروقت ساختن مصد ر تر کیبی در اسم وصفت چه تغیر پیدا می شود همه را مفصل بنو یسید ؟

(۱۵) اسم مشتق را تعر یف کنید، وبنو یسید که ازچه‌سا خته می شو د وچطور ساخته میشو د ؟

(۱٦) اسم فاعل کدام اسم را میگو یند و در جمله چه کا ر میکند وازچه ساخته می‌شود بامثالش بیان کنید ؟

(۱۷) اسم مفعول کدام اسم را میگو یند واز چه و چطور ساخته میشود مثا لش را بنو یسید ؟

(۱۸) حاصل مصدر راتعریف کنید ودرجمله چه کار میکند :

(۱۹) حاصل مصدر از چه‌ساخته میشود، قاعدهای ساختن آنرا بامثالش بیان کنید؟

(۲۰) بعض حاصل مصدر که‌خلاف قاعده می آید بنویسید ؟

(۲۱) ازمصادر ذیل اسم حاصل مصدر ، فا عل واسم مفعول را بسازید : -

کول ، چنبل ، اخستل ، تلل ، خړول ، تښتیدل ، استول ، نیول ، الوتل ، اوریدل ، اچول ، لویدل ، لټول ، ماتول ، ساتل ، گرزیدل ، خلاصول ؛ خرخول ، کښیناستل ابول ؛ بخول ، دریدل

فضل نهم: «تصریف افعال‌معا ن»

(۱): تصریف فعل معاون کیدل (شدن)

« فعل حال مطلق »		فعل حال التزامی.	
زه کیږم	من می شویم	زموشم	من بشوم
موږ کیږو	ما می شویم	موږوشو	ما بشویم
ته کیږې	تو می شوی	ته و شې	تو بشوی
تاسی کیږئ	شما می شوید	تاسی وشئ	شما بشوید
دی کیږی (مذکر) ،	او می شود	دی وشی	او بشود
دوی کیږی	آنها می شوند	دوی وشی	آنها بشوند
دا کیږی (مونث) ،	او می شود	داوشی	او بشود
دوی. کیږی	آنها می شوند	دوی وشی	آ نها بشوند

فعل حال امکانی		فعل مضا رع	
زه کیدلای شم	من شده می توانم	زه شم	من شوم
موږ کیدلای شو	ما شده می توانیم	موږ شو	ما شویم
ته کیدلای شې	تو شده می توانی	ته شې	تو شوی
تاسی کیدلای شئ	شما شده می توانید	تاسئ شئ	شما شوید
دی کیدلای شی	ا وشده می تواند	دی شی	او شود
دوی کیدلای شی	آنها شده می توانند	دوی شی	آنها شوند
دا کید لای شی	او شده می تواند	داشی	او شود
دوی کیدلای شی	آنها شده می توانند	دوی شی	آنها شوند

نوت : فعل حال شرطیه از فعل مضا رع ساخته می شود، ماقبل مضارع حرف شرط (که) را می آروند مثلاً کهزه شم (اگر من بشوم) ، که موږشو ، که ته شې که تاسی شئ ، که دی شی ، که دوی شی ، که داشی ، که دوی شی ،

ACKU

ماضی مطلق		ماضه قریب	
زه شوم	من شدم	زه شوی ٔیم	من شده ٔم
موږ شوو	ماشدیم	موږ شوی یو	ماشده ٔیم
ته شوې	توشدی	ته شوی ٔیې	توشده ٔئی
تاسی شوی یا ، شواست	شماشدید	تاسی شوی یاست	شماشده ئید
دی شو (مذکر)	او شد	دی شوی ٔ دی (مذکر)	او شده است
دوی شوه یا شول (مذکر)	آنها شدند	دوی شوی دی (مذکر)	آنها شده اند
دا شوه (مونث)	او شد	دا شوې ده (مونث)	او شده است
دوی شوې (مونث)	آنها شدند	دوی شوی دی (مونث)	آنها شده اند:

نوت : در بعض محاوره (سوی) می نویسند : و بجای شواست (شوی ٔ) و بجای یاست (ئی) می نویسند :

ماضی بعید		ماضی استمراری	
زه شوی ٔوم	من شده بودم	زه کیدم	من می شدم
موږ شوی وو	ماشده بودیم	موږ کیدو	ما می شدیم
ته شوی ٔ وې	توشده بودی	ته کیدې	تو می شدی
تاسی شوی واست	شماشده بودید	تاسی کیداست	شما می شدید
دی شوی ٔو (مذکر)	او شده بود	دی کیده (مذکر)	او می شد
دوی شوی وه (مذکر)	آنها شده بودند	دوی کیدل (مذکر)	آنها می شدند
دا شوې وه (مونث)	او شده بود	دا کیده یا کیدله	او می شد
دوی شوی وې (مونث)	آنها شده بودند	دوی کیدلې (مونث)	آنها می شدند :

نوت : صیغه واحد متکلم وواحد مخاطب مونث را به یای مجهول (شوې) می نویسند مثلاً زه شوې وم ، ته شوې وې ، بعض اوقات کلمه (به) را با فعل ماضی استمراری هم می آرند مثلاً زه به کیدم (من می شدم)

ACKU

ماضی شرطیه		ماضی تمنائی	
که زه شوی ٔ وای	اگر من می شدم	کشکی زه شو ی ٔ وای	کاشکی من می شدم
که موږ شوی وای	اگر ما می شدیم	کشکی موږ شو ی وای	کاشکی ما می شدیم
که ته شو ی ٔ وای	اگر تو می شدی	کشکی ته شو ی ٔ وای	کاشکی تو می شدی
که تاسی شوی وای	اگر شما می شدید	کشکی تاسی شوی وای	کاشکی شما می شدید
که دی شوی ٔ ای	اگر او می شد	کشکی دی شوی ٔ وای	کشکی او می شد
که دوی شوی وای	اگر آنها می شدند	کشکی دوی شوی وای	کاشکی آنها می شدند
که دا شوې وای	اگر او می شد	کشکی داشوې وای	کاشکی او می شد
که دوی شوی وای	اگر آنها می شدند	کشکی دوی شوی وای	کاشکی آنها می شدند

نوت: در صیفه واحد متکلم واحد مخاطب و واحد غائب مونث لفظ « شو ی » را به یای مجهول می نویسید مثلاً که زه شوې وای که ته شوې و ای، کشکی زه شوې وای، کشکی ته شوې وای، کشکی داشوې وای :

ماضی احتمالی		ماضی امکانی	
زه به شو ی ٔ یم	من شده باشم	زه کید لای شوم	من شده می توانستم
موږ به شو ی یو	ما شده باشیم	موږ کیدلای شوو	ما شده می توانستیم
ته به شو ی ٔ یی	تو شده باشی	ته کیدلای شوې	تو شده می توانستی
تاسی به شوی یاست	شما شده باشید	تاسی کیدلای شوی ٔ	شما شده می توانستید
دی به شوی ٔ وی	او شده باشد	دی کید لای شو	او شده می توانست
دوی به شوی وی	آنها شده باشند	دوی کیدلای شول	آنها شده می توانستند
دا به شوې وی	او شده باشد	دا کید لای شوه	او شده می توانست
دوی به شوی وی	آنها شده باشند	دوی کیدلای شوې	آنها شده می توانستند

نوت : در صیفه های واحد متکلم، مخاطب و غائب مونث فعل احتمالی لفظ « شوی » را به یای مجهول « شوې » می نویسند :

ACKU

ماضی تو بخي		فعل مستقبل مطلق	
زه به شوی وم	من باید میشدم	زه بـه شم	من خواهم شد :
موږ بـه شوي وو	ما باید میشدیم	موږ به شو	ماخـواهیم شد
ته به شوی وې	تو بایدمیشدی	تـه به شې	توخـواهی شد
تاسې به شوي وئ	شما بایدمیشدید	تاسې به شئ	شماخواهیدشد
دی به شوی و	او باید می شد	دی به شي	او خواهد شد
دوی به شوي وه	آنها بایدمیشدند	دوی به شي	آنها خواهندشد
دا به شوې وه	او باید میشد	دا بـه شي	اوخـواهد شد
دوی به شوي وې	آنها بایدمیشدند:	دوی به شي	آنها خواهندشد

نوت : درصیغه های واحد متکلم ومخاطب وغائب مونث لفظ (شوی) را به یای مجهول (شوې) می نویسند مثلاً زه به شوې وم (من باید می‌شدم) ته به شوې وې (تو باید می‌شدی): دا به شوې وه

مستقبل التزامی ،		مستقبل امکانی	
زه به وشم	من خواهم شد	زه بـه کید لای شم	من شده خواهم توانست
موږ به وشو	ماخواهیم شد	مـوږ به کیدلای شو	ماشده خواهیم توانست
ته به وشې	توخواهی شد	ته به کید لای شې	توشده خواهی توانست
تاسې به وشئ	شماخواهیدشد	تاسې به کیدلای شئ	شماشده خواهیدتوانست
دی به وشي	اوخواهد شد	دی بـه کیدلای شي	آنها شده خواهندتوانست
دای به وشي	اوخواهد شد	دابـه کید لای شي	اوشده خواهدتوانست
دوی به وشي	آنهاخواهندشد	دوی به کید لای شي	آنها شده خواهند توانست

ACKU

امر حاضر مجرد		امر غائب	
و شه	بشو	ود شی	بشو د
وشئی	بشوید	ودی‌شی	بشوند

امر استمراری		فعل نهی :	
کیبزه	شده‌باش	مد کیبزه	مشو
کیبزی	شده باشید	مد کیبزی	میشوید

امر متکلم		اسم فاعل
ودی‌شم	بشوم	کیدونکی (مذکر واحد) شونده
ودی‌شو	بشویم	کیدونکې (مونث) شونده
		کیدونکی (جمع مذکر و مونث) شوندگان

اسم‌مفعول		حاصل مصدر	
شوی (مذکر)	شده	کیدنه	شدن
شوی (جمع مذکر)	شدگان		
شوې (واحد مونث)	شده		
شوی (جمع مونث)	شدگان		

گردان فعل معاون (شول) بودن

فعل حال مطلق		فعل ماضی مطلق	
زه یم	من هستم	زه وم	من بودم
موږ یو	ما هستیم	موږ وو	ما بودیم
ته ې	تو هستی	ته وې	تو بودی
تاسی یاست	شما هستید	تاسی وی	شما بودید
دی دی	او هست	دی و	او بود

دوی دی	آنهاهستند	دوی وه	آنهابودند
داده	او هست	داوه 'مونث	او بود
دوی دی	آنهاهستند	دوی وی 'مونث	آنهابودند

فعل مستقبل مطلق		امر حاضر	
زه به یم	من خواهم بود	اوسه	باش
موږ به یو	ما خواهیم بود	اوسی	باشید
ته به ې	تو خواهی بود		
تاسی به یاست	شما خواهید بود	فعل نهی	
دی به وی	او خواهد بود	مه اوسه	مباش
دوی به وی	آنها خواهند بود	مه‌اوسی	مبا شید
دا به وی	او خواهد بود		
دوی به وی	آنهاخواهند بود		

نوت : فعل معاون (شول) بودن‌در تعریف خود ناقص است ، تمام زمانها ازین فعل نمی آید باین سبب این را فعل معاون نا قص میگو یند :

گردان فعل‌معان (شول) توانستن

فعل حال		فعل ماضی مطلق	
زه شم	من‌می توانم	ماسو، زه.شوم	من‌می‌توانستم
موږ شو	مامی‌توانیم	موږسو، موږشوو	مامی‌توانسېتم
ته شې	تومی‌توانی	تشاو، ته‌شې	تومی‌توانستی
تاسی‌شئی	شمامی توانید	تاسی‌بئو، تاشی‌شوی	شما می‌توانستید

د ی شي	اومی‌تواند	ده شو .د ی شو	او می توا نست
دوی‌شي	آنهامی‌توانند	دوی‌شو - دوی‌شوه	آنها می‌توا نستند
داشي	اومی‌تواند	دي‌شو - دا شو ه	اومی توانست
دوی‌شي	آنهامی‌توا نند	دوی‌شو - دوشوې	آنها می توانستند

نوت: (ماشو) برای ماضی‌متعدی و (زه‌شوم) برای‌ماضی لازمی می آید مثلاً ما و هلای شو، زه دریلای شوم

فعل مستقبل

زه به شم	من‌خواهم‌توانست	موز به شو	ماخواهیم توآنست
ته به‌شې	توخواهی توانست ،	تاسی‌به‌شئ	شماخواهیدتوانست
دی‌به شي	اوخواهدتوانست ،	دوی‌به‌شي	آنهاخواهندتوانست
دا به‌شي	اوخواهدتوانست	دوی به شي	آنها خواهندتوانست

فائده : فعل توانستن در پښتو تاحال مصدر مخصوصی ندارد بعضی (شول) را مصدر آن قرار میدهد ، و افعال آن بطور مستقل تنها مستعمل نمی شود ، صرف برای‌ساختن فعل امکانی‌حال ، و فعل‌ماضی ومستقبل امکانی بطور معاون همرای مفعول اصل فعل‌می‌آید مثلا زه کولای شم(من کرده می‌توانم)ماکولای شو (من کرده می‌توانستم) زه به کولای‌شم (من کرده خواهم توانست) :

اگر تنها استعمال شود بمعنی شدن می آید مثلاً زه‌شوم (من شدم) ، زه به شم (من خواهم شد) .

درینجا گردان او فقط برای دانستن صیغه های آن نوشته شد ، این فعل هم در تصریف خودنا قص است:ــ

ACKU

فصل دهم : بیان فعل حال

کاریکه درزمان حال شود آنرا فعل حال گویند وآن برپنج قسم‌است (۱) فعل حال مطلق (۲) فعل حال التزامی (۳) فعل حال امکانی (٤) فعل حال استمراری: (٥) فعل حال شرطیه

ساختن فعل حال مطلق

درپشتو فعل حال مطلق ازمصدر وضعی لازمی باقاعدهٔ ازمصدر ساخته می‌شود چنانچه لام (یدل) را حذف نموده، دال (د) آنرا به (ز) بدل نموده درآخر آن علامات فاعلی یعنی ضمائر فاعلی (م، و، ې، ئ، ی) را می‌آرند چنانچه ازمصدر (دریدل) فعل حال مطلق (دریږم) وغیره می‌آید :

وازمصدر وضعی متعدی باقاعده فعل حال مطلق چنین ساخته می‌شود که لام علامت مصدری راحذف نموده آنچه باقی می‌ماند درآخر آن ضمائر فاعلی را می‌آرند مثلاً ازمصدر وهل، زدن، فعل حال مطلق (وهم) وغیره می‌آید :

وازمصدر ترکیبی لازمی فعل حال مطلق چنین ساخته می‌شود که لام فعل معاون (کیدل یا بدل) راحذف نموده دال آنرا به (ز) بدل نموده درآخر آن ضمائر فاعلی را می‌آرند چنانچه ازمصدر پخلا کیدل فعل حال مطلق پخلا کیږم وغیره می آید وازمصدر پخېدل، پخېږم می‌آید :

ازمصدر ترکیبی متعدی فعل‌حال چنین ساخته می‌شود که‌لام (کول یاول) را حذف‌نموده درآخر آن علامت فاعلی می‌آرند: مثلاً ازمصدرپخلا کول فعل حال مطلق پخلا کوم واز پخول فعل حال مطلق پخوم می آیند

گردان فعل حال مطلق از مصدر وضعی لازمی ومتعدی دریدل ووهل

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	واحد	جمع	واحد	جمع	واحد	جمع
مذکر:	زه‌دریږم	موږ دریږو	ته‌دریږې	تاسی دریږئ	دی‌دریږی	دوی دریږی
مؤنث:	«	«	«	«	دادریږی	«
	من ایستاده‌می‌شوم	ماایستاده‌می‌شویم	توایستاده‌می‌شوی	شماایستاده‌می‌شوید	اوایستاده‌می‌شود	آنهاایستاده‌می‌شوند
مذکر:	زه وهم	موږ وهو	ته وهې	تاسی وهی	دی‌وهی	دوی وهی
مؤنث:	»	»	»	»	داوهی	«
	من می زنم	ما می‌زنیم	تو می زنی	شما می‌زنید	او می‌زند	آنهامی‌زنند:

گردان فعل حال مطلق از مصدرترکیبی لازمی ومتعدی پخیدل وپخول؛

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه‌پخېږم	موږپخېږو	ته‌پخېږې	تاسی‌پخیږئ	دی‌پخېږی	دوی‌پخیږی
مونث	«	«	«	«	داپخیږی	«
:	من پخته می‌شوم	ماپخته می‌شویم	توپخته‌می‌شوی	شما پخته می‌شوید	اوپخته‌می‌شود	آنهاپخته‌می‌شوند

ACKU

مذکر: زەپخوم　موږپخوو　تەپخوې　تاسې پخوئ　دې پخوی　دوی پخوی

مونث: »　»　»　»　دا پخوی　»

من پخته میکنم　ماپخته میکنیم　توپخته میکنی　شماپخته میکنید　اوپخته میکند　آنهاپخته میکند

(بیان فعل حال مطلق مجهول)

فعل حال مطلق مجهول ازاسم مفعول ویاصفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه درآخر اسم مفعول لفظ (کیږی) ودرآخر (کیږی) علامت فاعلی رامی آرند مثلاً ازمصدر وهل فعل حال مطلق مجهول چنین می آید، زه وهلئ کیږم (می زده می شوم) موږ وهلی کیږو (مازده میشویم) ته وهلئ کیږې (توزده می شوی) تاسې وهلی کیږئ (شمازده می شوید) دی وهلئ کیږی (او زده می شود)، (دوی وهلی کیږی (آنهازده می شوند) داوهلې کیږی (اوزده می شود) دوی وهلی کیږی (آنهازده می شوند):

فصل یازدهم: بیان فعل حال التزامی

فعل حال التزامی معروف ازفعل حال مطلق معروف ساخته می شود چنانچه ماقبل فعل حال مطلق واو (و) الحاق را می آرند، مثلا از فعل حال مطلق (دریږم) فعل حال التزامی (ودریږم) (ایستاده شوم) واز فعل حال مطلق وهم، فعل حال التزامی (ووهم) بزنم واز فعل حال مطلق (اچوم) فعل حال التزامی (واچوم) بیندازم، می آید:

نوت: فعل حال شرطیه از فعل حال التزامی ساخته می شود چنانچه در شروع فعل حال التزامی حرف شرط (که) رامی آرند مثلاً که زه ودریږم (اگرمن ایستاده شوم) که زه ئې ووهم (اگر من او را بزنم) وغیره؟

گردان فعل حال التزامی لازمی معروف

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زەودریبزم	موزودریبزو	تەودریبزې	تاسیودریبزئ	دیودریبزی	دویودریبزی
مونث:	»	»	»	»	داودریبزی	»
	من ایشتاده شوم	ما ایستاده شویم	تو ایستاده شوی	شما ایستاده شوید	او ایستاده شود	آنها ایستاده شوند

گردان فعل حال التزامی متعدی معروف

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زەئيووهم	موزئيووهو	تەئي ووهی	تاسی ئيووهئ	دیئيووهی	دویئيووهی
مونث:	»	»	»	»	دائي ووهی	»
	من اورا بزنم	ما اورا بزنیم	تو اورا بزنی	شما اورا بزنید	او اورا بزند	آنها اورا بزنند

« بیـان فعل حال التزامی مجهول »

فعل حال التزامی مجهول از اسم مفعول ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون (شم ، شو، شې ، شئ، شی) را می آرند مثلاً از مصدر وهل فعل حال التزامی مجهول زه ووهلی شم وغیرة (من زده بشوم).

«گردان فعل حال التزامی مجهول»

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه ووهلی شم	موږ ووهلی شو	ته ووهلې شې	تاسی ووهلی شی	دی ووهلی شی	دوی ووهلی ش
مونث:	زه ووهلې شم	»	ته ووهلې شې	»	دا ووهلې شی	»
	من زده بشوم	ما زده بشویم	تو زده بشوی	شما زده بشوید	او زده بشود	آنها زده بشوند

فصل دوازدهم:- بیان فعل حال امکانی

فعل حال امکانی آن فعلی است. که دلالت بر وقوع فعل در زمان حال بصورت امکان نماید؛

« ساختن فعل حال امکانی معروف و مجهول »

(۱) فعل حال امکانی معروف از اسم مفعول و یا صفت مشبه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون امکانی (شم، شو، شې، شی) می آرند مثلاً زه دریدلی شم (من ایستاده می توانم) ، زه احمد وهلی شم (من احمد رازده میتوانم) :

(۲) در محاورۀ قندهار درآخر مصدر (ای) را برای ساختن اسم مفعول خصوصاً در افعال امکانی می آرند مثلاً از دریدل، دریدلای، ازوهل، وهلای، مثلاً زه دریدلای شم، زه احمد وهلای شم. ته دا آس تړلای شې. موږ احمد

وهلای شو . تاسی پرمیز دریدلای شی، دادا کتاب لوستلای شی. دی مکتب ته تلای شی ، دوی ما لیدلای شی وغیره :

(۳) فعل حال امکانی مجهول از فعل حال امکانی معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (شم ، شو ، شې ، شی ، شی) لفظ کیدلای را می آرند و در همه صیغه ها یکسان میآید و هیچ تغیر نمیخورد ، مثلاً زه وهلی کیدلای شم (من زده شده میتوانم) موږ وهلي کیدلای شو ، ته وهلی کیدلای شې ، تاسی وهلی کیدلای شی ، دی وهلی کیدلای شی ، دوی وهلی کیدلای شی ؛

گردان فعل حال امکانی لازمی معروف

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه دریدلای شم	موږ دریدلای شو	ته دریدلای شې	تاسی دریدلای شی	دی دریدلای شی	دوی دریدلای شی
مونث:	»	»	»	»	دا دریدلای شی	»
	من ایستاده شده میتوانم	ما ایستاده شده میتوانیم	تو ایستاده شده میتوانی	شما ایستاده شده میتوانید	او ایستاده شده میتواند	آنها ایستاده شده میتوانند

(گردان فعل حال امکانی متعدی معروف)

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه وهلای شم	موږ وهلای شو	ته وهلای شې	تاسی وهلای شی	دی وهلای شی	دوی وهلای شی
مونث:	»	»	»	»	دا وهلای شی	»

۹۵

نوت : در محاوره قندهار گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن «ای» می آرند مثلاً زه دریدای شم ، زه ترلای شم وغیره !

من زده می توانم	مازده می توانیم	توزده می توانی	شمازده میتوانید	اوزده می تواند	آنهازده می تواند

نوت : در محاوره قندهار گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن «ای» می آرند مثلا زه در یدای شم ، زه تړلای شم وغیره :

بیان فعل حال امکانی مجهول

فعل حال امکانی مجهول از فعل حال امکانی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون «شم ، شو» وغیره لفظ کیدلای را می آرند مثلا زه وهلئ کیدلای شم «من زده شده می توانم» :

گردان فعل حال امکانی مجهول

	شخص اول «متکلم»		شخص دوم «مخاطب»		شخص سوم «غائب»	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه وهلئ کیدلای شم	موږ وهلي کیدلای شو	ته وهلی کیدلای شې	تاسې وهلي کیدلای شئ	دی وهلی کیدلای شي	دوی وهلئ کیدلای شي
مونث	زه وهلې کیدلای شم	»	ته وهلې کیدلای شې	»	دا وهلې کیدلای شي	»
	من زده شده می توانم	مازده شده می توانیم	توزده شده می توانی	شمازده شده میتوانید	اوز ده شده می تواند	آنهازده شده می توانند

ACKU

فصل سیزدهم: **بیان فعل حال استمراری**

فعل حال استمراری آن فعل را میگویند که در زمان حال واقع شود و دلالت بر تکرار فعل کند: فعل حال استمراری معروف از فعل حال مطلق معروف ساخته می شود چنانچه قبل از فعل حال لفظ (لگیا) را می آرند و در آخر (لگیا) علامت فاعلی را هم می آرند مثلاً از فعل حال مطلق در یږم فعل حال استمراری چنین می آید «زه لگیا یم در یږم (من ایستاده می شوم)» گاهی لفظ (تل) یا (رنگه) را قبل از فعل حال مطلق می آرند مثلاً زه تل در یږم (من همیشه ایستاده می شوم) زه یو رنگه در یږم (من همیشه ایستاده می شوم) ٩٣

گردان فعل حال استمراری لازمی معروف

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه لگیا یم در یږم	موږ لگیا یو در یږو	ته لگیا یې در یږې	تاسی لگیائی در یږئی	دی لگیا دی در یږی	دوی لگیا دی در یږی
مونث:	»	»	»	»	دا لگیاده در یږی	»
	من ایستاده می شوم	ما ایستاده می شویم	تو ایستاده می شوی	شما ایستاده می شوید	او ایستاده می شود	آنها ایستاده می شوند

ACKU

تمرین ۱۲ سوالات:

(۱) فعل حال را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هریک را بنویسید؟

(۲) فعل حال مجهول چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید ؟

(۳) فعل حال مطلق از چه ساخته می شود و چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید؟

(٤) فعل حال التزامی از چه ساخته می شود مفصلاً با مثالش بنویسید ؟

(٥) فعل حال امکانی را بیان کنید و بنویسید که چطور ساخته می شود ؟

(٦) در محاوره قندهار فعل حال امکانی چطور ساخته می شود ؟

(۷) فعل حال استمراری را بیان کنید و بنویسید که چطور ساخته می شود ؟

(۸) از مصادر ذیل فعل حال مطلق، التزامی، امکانی و استمراری را بسازید وگردان هریک را بنویسید، وهل، دریدل، ژړبدل، رسیدل، پرېدل، بایلل، منل

(۹) افعالیکه در جمله های ذیل آمده اند بنویسید که چه قسم فعل است و کدام صیغه است:

(۱) زه پر بام باندې درېږم (۲) زه دا هلک وهلای شم (۳) دی وهلی کېدلای شي

(٤) زه ستا خبره منلای نه شم : (٥) زه پردې چوکۍ ودرېږم :

(٦) احمد زما څخه ډېر بېرېږي (۸) دارمه په دې کښت کې وڅرېږي :

(۸) ستا په باغ کښې او به بهېږي (۹) نن هوا ډېره سړه ده :

(۱۰) دا هلک تللای نه شي (۱۱) دا ځوانی ډېری تو خېږي :

(۱۲) زه تا وهلای نه شم (۱۳) احمد هره ورځ باغ ته ځي

(۱٤) ته خوروئې ما ته راکولای شي (۱٥) زه دا آس تړلای نه شم :

(۱٦) زه دا هلک ووهم (۱۷) زه د هیچا څخه نه بېرېږم

(۱۰) فعل حال شرطیه چطور ساخته می شود بامثالش بیان کنید:

ACKU

فصل چهاردهم: بیـان فعل ماضی

کاریکه در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی گویند ، درپشتو فعل ماضی بر نه قسم است ،

(۱) ماضی مطلق (۲) ماضی قریب (۳) ماضی بعید (٤) ماضی استمراری (٥) ماضی احتمالی یاشکیه (٦) ماضی شرطیه (۷) ماضی تمنائی (۸) ماضی امکانی (۹) ماضی توبیخی :ـ

فصل پانزدهم ! بیان ماضی مطلق

کاریکه بدون لحاظ قرب و بعد در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی مطاق گویند مثلاً زه ولاړم (من رفتم) ، ما احمد وواهه (من احمد رازدم) :

ساختن ماضی مطلق

(۱) ماضی مطلق از مصدر لازمی وضعی باقاعده چنین ساخته می شود که لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند دراول آن واو (و) ودرآخر آن علامت فاعلی (م، و، ي، ی، یا یاست، ه، ل، م، ي) رامی آرند مثلاً از مصدر دریدل فعل ماضی مطلق ودریدم ، از بهیدل ، وبهیدم وغیره ،

(۲) گاهی در اول مصدر واو (و) رامی آرند و در آخرآن علامت فاعلی رامی آرند . مثلاً از دریدل ، ودریدلم ، و دریدلو ، واز بهیدل ، وبهیدلم وغیره :

(۳) درصیغه واحد غائب مذکر لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند ماضی مطلق می شود صرف دراول آن واو الحاق رامی آرند مثلاً ازمصدر دریدل ، صیغه واحد غائب مذکر ودریده وازمصدر بایلل ، بایله ، ازختل وخوت ،

چونکه حرف آخر ماضی مطلق مفتوح می باشد لهذا در بعض افعال در آخر صیغه واحد غائب مذکر (های ملفوظی) را می آرند مثلاً ودریده ، واوسیده وغیره

ود ر بعض افعال حرف آخر صیغه واحدغائب مذکر راساکن می‌سازد مثلاً ازختل، وخوت، از کتل وکوت وغیره :

(٤) فعل ماضی مطلق متعدی از مصدر وضعی باقاعده چنین ساخته می شود که در شروع مصدر علامت فاعلی (م، و، ي، ی، یایاست ،ه، ل، ه، ي) رامی‌آرند ودر واحد غائب مذکر لام مصدری را حذف می‌سازد، مثلاً ازمصدر وهل فعل ماضی مطلق متعدی معروف چنین می آید زه‌ئي ووهلم موږ ئي ووهلو، ته‌ئي ووهلې، تاسی‌ئي ووهلاست، دی‌ئي وواهه، دوی‌ئي ووهل، دائي ووهله، دوی‌ئي ووهلې :

اگر حرف اول ماضی الف مفتوحه باشد واویکه لذوماً در اول ماضی می آید بهسبب قرب آن‌الف ساکن میگردد .

مثلاً ازمصدراچول، واچاوه، واز اخیستل، واخیست، وا زالوتل، والوت وغیره. گاهی بعداز حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر صیغه واحدغائب مذکرالف ساکن را می‌آرند، تاکه صیغه واحدغائب‌مذکر مشابه بامر واحد حاضر نشود، مثلاً از تړل، وتاړه، وازوهل، وواهه امرحاضرآن ووهه، وتړه می‌آید، گاهی دربین واوو اصل فعل ضمیر متصل فاعلی‌را می آرند مثلاً ومی واهه، ومی تاړه، ودی واهه.وئی تاړه.بشرطیکه‌مفعول آن باو نیامده باشد، واگر مفعول آن ذکر شده باشد آنوقت ضمیر متصل فاعلی بعد ازمفعول می آید مثلاً احمد می‌وواهه، زه‌ئي ووهلم، ته‌می ولیدلې .دی دی ووا هه وغیره :

(٥) فعل ماضی لازمی مطلق از مصادر ترکیبی چنین ساخته می شود که از مصادر لازمی علامت کیدل یایدل راحذف نموده در آخراسم‌یاصفت‌فعل‌معاون (شوم، شوو .شوې، شوئی‌یاشواست، شو .شول، شوه، شوی) رامی‌آرند مثلاً ازماتیدل، مات شوم، مات شو ازپخلا کیدل . پخلا شوم وغیره :

(٦) ازمصادر ترکیبی متعدی فعل ماضی مطلق چنین‌ساخته می‌شود که‌علامت

کول یاو ل را حذف نموده درآخر اسم یااسم صفت فعل معاون (کړ) باعلامت فاعلی آن می آرند مثلاً از مصدر پېتو ل ، فعل ماضی مطلق زه ئې پټ کړم ، مو ږ ئې پټ کړ و ته ئې پټ کړې ، تاسی ئې پټ کړاست ، دی ئې پټ کړ ، دوی ئې پټ کړل ، دا ئې پټه کړه . دو ی ئې پټې کړې :-

(۷) فعل ما ضی متعدی بلحاظ تذکیر وتانیث ، مفرد وجمع تعلق به مفعو ل خود دارد نه به فاعل خود ، اگر مفعول فعل مذ کر یامونث . مفرد یا جمع ، متکلم یامخاطب باشد فعل هم بصیغهٔ مذکر یامونث . مفرد یاجمع ، متکلم یامخاطب می آید مثلاً ده احمد ولید . ما حلیمه ولیدله . تا هلکان ولیدل ، ما نجونی ولیدلې ، احمد زه و لید لم : احمد ته ولیدلې وغیره :

(۸) گر دان فعل ماضی متعدی که مفعول آن بااو ذکر نشده باشد در تمام صیغه ها به صیغه و احد غائب مذکر می آ ید مثلا ماوو اهه ، تا وو اهه . تاسی و وا هه ده وواهه ، دو ی ووا هه ، دې وو اهه :

ACKU

گردان فعل ماضی مطلق از مصدر لازمی وضعی باقاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر :	زه ودریدم	موږ ودریدو	ته ودریدې	تاسې ودریداست	دی ودریده	دوی ودریدل
مونث :	»	»	»	»	داودریده	دوی ودریدې
	من ایستاده شدم	ما ایستاده شدیم	تو ایستاده شدی	شما ایستاده شدید	او ایستاده شد	ایشان ایستاده شدند

گردان فعل ماضی مطلق از مصدر متعدی وضعی باقاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر	زه ئې ووهلم	موږ ئې ووهلو	ته ئې ووهلې	تاسې ئې ووهلاست	دی ئې وواهه	دوی ئې ووهل
مونث	»	»	»	»	دائې ووهله	دوی ئې ووهلې
	او مرا زد	او ما را زد	او ترا زد	او شما را زد	او اورا زد	او ایشان را زد

(بیان فعل ماضی مطلق مجهول)

فعل ماضی مطلق مجهول از اسم مفعول اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون (شوم ، شو ، شوې

شوی؛ یا شواست ، شو ، شول ، شوه ،شوې) را می‌آرنـد ، مثلاً زه ووهلی؛ شوم ، موږ وو هلی شوو ،وما قبل‌اسم مفعول واو را می‌آرنـد ،

گـاهی درآخر مصدر فعل معاون(شوم شووغیره ،) رامی آرند ومـا قبل‌مصدر واو رامی آرند مثلاً زه‌ووهل شوم موږ ووهل شوو ، ته‌و و هل شوې تاسی‌وو هل شو ی؛ ، دی ووهل شو، دوی و و هـل شول ،داووهـل شو ه ، دوی وو هـل شو ې:

گـردان فعل ماضی مطلق مجهو ل

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر	زه‌ووهلی؛شوم	موږووهلی‌شوو	ته‌ووهلی؛شوې	تاسی ووهلی شواست	دی‌وو هلی؛شو،	دوی‌ووهلی‌شو ل
مونث	»	»	»	»	دی‌ووهلې‌شوه	دوی‌ووهلی‌شوی
	من‌زده‌شدم	مازده‌شدیم	توزده‌شدی	شمازده‌شدید	اوزده شد	ایشان زده‌شدند

فصل‌شانزدهم : بیان ماضی قریب

فعل ماضی قریب آن فعل‌را گویند که‌وقوع آن درزمان گذ شته قریب واقع شده‌باشد ،ماضی قریب ازاسم مفعو ل و یاصفت مشبهه‌ا صل فعل ساخته می شودچنانچه درآخراسم مفعول ویاصفت‌مشبهه صیغه‌های فعل معا ون (یم ، یو ، ئې ئی؛ یایاست ، دی؛ ، ده ،دی)رامی‌آرند مثلازه‌دریدلی؛ یم ،زه‌ئې و هلی؛یم‌وغیره

ACKU

گردان فعل ماضی قریب از مصدر لازمی وضعی باقاعده

	شخص اول (متکلم) مفرد	شخص اول (متکلم) جمع	شخص دوم (مخاطب) مفرد	شخص دوم (مخاطب) جمع	شخص سوم (غائب) مفرد	شخص سوم (غائب) جمع
مذکر:	زه دریدلی یم	موږ دریدلی یو	ته دریدلی ئي	تاسی دریدلی یاست	دی دریدلی دی	دوی دریدلی دی
مونث:	»	»	»	»	دا دریدلې ده	»
	من ایستاده شده‌ام	ما ایستاده شده‌ایم	تو ایستاده شده‌ای	شما ایستاده شده‌ئید	او ایستاده شده‌است	ایشان ایستاده شده‌اند

گردان ماضی قریب معروف از مصدر متعدی وضعی با قاعده

	شخص اول (متکلم) مفرد	شخص اول (متکلم) جمع	شخص دوم (مخاطب) مفرد	شخص دوم (مخاطب) جمع	شخص سوم (غائب) مفرد	شخص سوم (غائب) جمع
مذکر:	زه ئې وهلی یم	موږ ئې وهلی یو	ته ئې وهلی ئي	تاسی ئې وهلی یاست	دی ئې وهلی دی	دوی ئې وهلی دی
مونث:	زه ئې وهلې یم	»	ته ئې وهلې ئي	»	دا ئې وهلې ده	»
	او مرا زده‌است	او ما را زده‌است	او ترا زده‌است	او شما را زده‌است	او او را زده‌است	او ایشان را زده‌است

ماضی قریب مجهول

ماضی قریب مجهول از فعل ماضی قریب معروف ساخته می‌شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (یم ، یو ، ئي

، یاست ،دی ٔ ، ده ،دی) فعل معاون (شوی) رامی آرند مثلاً زه وهلی ٔ شوی ٔ یم ،موږ وهلی شوی یو ، ته وهلی ٔ شوی ٔ ئې
تاسی وهلی شوی یاست ،دو ی و هلی شوی ٔ دی ،داو هلې شوې ده ،دوی وهلی شوی دی .

فصل هفدهم — بیـا ن مـاضی بعید

ماضی بعید آن فعل را گویند که وقوع آن در زمان گذشتهٔ دور واقع شده باشد ،
ماضی بعید ازاسم مفعول یاصفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود . چنانچه درآخر اسم مفعول ویاصفت مشبهه فعل معاون
(وم ،وو ، وې ،وی ٔ یاواست .و ،وه ، وه . وې .) رامی آرند مثلاً زه دریدلی ٔوم . زه ئی وهلی ٔوم ؛

گردان مـاضی بعید ازمصدر لازمی وضعی بـاقـاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر :	زه دریدلی ٔوم	موږ دریدلی وو	ته دریدلی ٔ وې	تاسی دریدلی واست	دی دریدلی ٔو ،	دوی دریدلی وه
مؤنث :	زه درید لې وم	«	ته ږدریدلې وې	«	دا دریدلې وه	دوی دریدلې وې
	من ایستاده بودم	ماایستا ده بودیم	توایستا ده بودی	شماایستا ده بودید	او ایستاده بود	ایشان ایستاده بودند

گردان فعل ماضی متعدی بعید از مصدر وضعی باقاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زئې وهلیٔ وم	موږ زئې وهلیٔ وو	تهٔ ئې وهلیٔ وې	تاسی ئې وهلیٔ واست	دی ئې وهلیٔ و	دوی ئې وهلیٔ وه
مونث:	زهٔ ئې وهلې وم	»	تهٔ ئې وهلې وې	»	دا ئې وهلې وه	دوی ئې وهلې وې
	او مرا زده بود	او مارا زده بود	او ترا زده بود	او شمارا زده بود	او اورا زده بود	او ایشان را زده بود

بیان ماضی بعید مجهول

ماضی بعید مجهول از ماضی بعید معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول اصل فعل و فعل معاون (وم، وو، وغیره) فعل معاون (شوی) رامی آرند مثلاً زه وهلیٔ شویٔ وم (من زده شده بودم)؛

گردان ماضی بعید مجهول از مصدر متعدی با قاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفود	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه وهلیٔ شویٔ وم،	موږ وهلی شوی وو،	تهٔ وهلئی شوی ٔوی،	تاسی وهلی شوی واست،	دی وهلیٔ شوی ٔو،	دوی وهلی شوی وه
مونث:	زه وهلې شوې وم	»	تهٔ وهلې شوې وې	»	دا وهلې شوې وه	دوی وهلې شوې وې
	من زده شده بودم	ما زده شده بودیم	تو زده شده بودی	شما زده شده بودید	او زده شده بود	ایشان زده شده بودند

ACKU

فصل هژدهم «بیان فعل ماضی استمراری»

فعل ماضی استمراری آن فعلی است که وقوع آن در زمان گذشته شده باشد وازمعنی آن استمرار فعل معلوم می‌شود ،

(١) ماضی استمراری لازمی ازمصدر ساخته می‌شود چنانچه گاهی لام علامت مصدری راحذف نموده درآخر آن علامات فاعلی رامی‌آرندمثلاً ازمصدردریدل،زه دریدم،موږدریدوغیره وگاهی درآخر مصدرعلامات فاعلی رامی‌آرند مثلاً از مصدر دریدل ،زه دریدلم وغیره (٢) ماضی استمراری متعدی‌از مصدرساخته می‌شود : چنانچه‌درآخر مصدرعلامات فاعلی را می‌آرندمثلاً از مصدر وهل ، زه‌ئي وهلم ، موږئي وهلوغیره؛ لیکن درصیغه واحدغائب مذکرلام مصدری راحذف میکند.

(١) گاهی خود مصدرمعنی ماضی استمراری رامیدهد مثلاماویل، موږویل، تاویل ، تاسی‌ویل ، دمویل ، دوی‌ویل ، دې‌ویل ، و این در وقت می شود که مفعول فعل یك مقوله‌باشد مثلاما ویل ، چه احمد بی عقل‌دی ، (من میگفتم که احمد نادان است) : یاافعال مخصوصه باشد مثلاماخندل (من‌خنده میکردم)

نوت :- گاهی درتمام‌صیغه‌های‌استمراری لفظ(به)رامی‌آرند مثلازه‌به‌ئی وهلم (مرامی‌زد)مابه‌ویل، چه‌ته‌دا کار کولای‌نه‌شي (من‌میگفتم که تواین کارراکرده نمی توانی) ، زه‌به دریدلم (من ایستاده می شدم)

گردان ماضی استمراری ازمصدر وضعی لازمی باقاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه‌دریدم	موږدریدو	ته‌دریدې	تاسی‌دریداست	دی‌دریده	دوی‌دریدل
مونث:	«	«	«	«	داد ریده	دوی‌درېدې

من ایستاده‌می‌شدم ماایستاده‌می‌شدیم توایستاده‌می‌شدی شماایستاده‌می‌شدید اوایستاده‌می‌شد ایشان‌ایستاده می‌شدند

گردان فعل ماضی استمراری ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه‌ئې‌وهلم	موږئې‌وهلو	ته‌ئې‌وهلې	تاسی‌ئې‌وهلاست	دی‌ئې‌واهه	دوی‌ئې‌وهل
مونث:	«	«	«	«	دائې وهله	دوی‌ئې وهلې

اومرامی‌زد . اومارامی‌زد اوترامی‌زد اوشمارامی‌زد اواورامی‌زد او ایشان رامی زد

بیان فعل ماضی استمراری مجهول

فعل ماضی استمرا ری مجهو ل از اسم مفعو ل اصل فعل سا خته می شود چنا نچه در آ خراسم مفعول ا صل فعل فعل استمراری مصدر « کیدل »رامی آ رند مثلا زموهلئی کیدم« من‌زده‌می‌شدم»

نوت : گا هی از مصدر سا خته می شود چنا نچه در آخر مصدر فعل ما ضی استمرا ری مصدر « کیدل » را می آرند مثلاً زه وهل کیدم (من زده می شدم).

گردان ماضی استمراری مجهول از مصدر متعدی وضعی باقاعده

	شحص اول « متکلم »		شحص دوم « مخاطب »		شخص سوم « غائب »	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه وهلی کیدم	موږ وهلی کیدو	ته وهلی کیدې	تاسی وهلی کیداست	دی وهلیء کیده	دوی وهلی کیدل
مونث:	زه وهلې کیدم	«	ته وهلې کیدې	«	داوهلې کیده	دوی وهلی کیدې
	من زده می شدم	مازده می شدیم	توزده می شدی	شمازده می شدید	اوزده می شد	ایشان زده می شدند

فصل نزدهم بیان ماضی شکیه یا احتمالی

ماضی شکیه آن فعل را گویند که در زمان گذشته بر بودن و کردن کا ری شك وشبهه ظاهر کند، ماضی شکیه از اسم مفعول ویا صفت مشبهه اصل فعل سا خته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول ویا صفت مشبهه علامات ذیل را می آرند (به یم، به، بو به ئې به یاست به وی) مثلاً از مصدر (دریدل) زه به دریدلی یم (من ایستاده شده باشم)واز مصدر (وهل) زې وه به ئې وهلی یم (اومرا زده باشد)

گردان ماضی شکیه ازمصدر وضعی لازمی باقاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه‌به‌دریدلی‌یم	موږ به‌دریدلي یو	ته‌به‌دریدلی ئي	تاسی به‌دریدلی یاست	دی به‌دریدلی وی	دوی به‌دریدلی وی
مونث:	زه‌به‌دریدلې یم	»	ته‌به‌دریدلې ئي	»	دا به‌دریدلې وی	»

من ایستاده شده باشم، ما ایستاده شده باشیم، تو ایستاده شده باشی، شما ایستاده شده باشید، او ایستاده شده باشد، ایشان ایستاده شده باشند

نوت :ـ گاهی لفظ (به) راماقبل از اسم مفعول وصفت مشبهه می آرند و گاهی مابعد اسم مفعول می‌آرند اما فصیح آن‌است که ماقبل از اسم مفعول آورده شود مثلاً زه‌به‌دریدلی یم، زه‌به‌ئي وهلی یم

گردان ماضی شکیه ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

	شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سوم (غائب)	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
مذکر:	زه‌به‌ئي وهلی یم	موږ به‌ئي وهلي یو	ته‌به‌ئي وهلی ئي	تاسی به‌ئي وهلي یاست	دی به‌ئي وهلی وی	دوی به‌ئي وهلي وی
مونث:	زه‌به‌ئي وهلې یم	»	ته‌به‌ئي وهلې ئي	»	دا به ئي وهلې وی	»

اومرا زده باشد، اومارا زده باشد، اوترا زده باشد، اوشمارا زده باشد، اوا و را زده باشد، اوایشان‌را زده باشد

بیان ماضی شکیه مجهول

ماضی شکیه مجهو ل از ماضی شکیه معروف ساخته می شود چنا نچه در بین اسم مفعـو ل و فعل معا و ن (به یم، به یو و غیر ه) فعل معا و ن (شو ی) را می آ ر ند مثلاً ز ه بـه و هلی شو ی یم (من ز د ه شد ه بـا شم)

گر دان ماضی شکیه مجهول

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	زه به‌وهلی شوی‌یم	موز به‌وهلی شوی یو

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
«	ته به وهلی شوی ئې	تاسی به‌وهلی شوی یاست

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
«	دی به وهلی شوی وی	دوی به وهلی شوی وی

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مونث:	زه‌به وهلې شوې یم	موز به وهلې شوې یو

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
«	ته‌به‌وهلې شوې ئې	تاسی به‌وهلې شوې یاست

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مؤنث: دابه وهلې شوې وی	دوی به وهلی شوی وی

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
من زده شده باشم	مازده شده باشیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
تو زده شده باشی	شمازده شده باشید

شخص شوم (غائب)

مفرد	جمع
اوزده شده باشد	ایشان زده باشند

فصل بیستم: بیان ماضی تمنائی

ماضی تمنائی آن فعل را گویند که وقوع آن دلالت برزمانه گذشته میکند واز وقوع آن خواهش وتمنا ظاهر شود '

ماضی تمنائی ازاسم مفعول ویاصفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول ویاصفت‌مشبهه لفظ (وای) ودرشروع آن لفظ (کشکی) رامی آرند مثلاً کشکی زه دریدلیٔ وای (کاشکی من استاده می‌شدم) کشکی زه ئې وهلیٔ وای (کاشکی‌مرامی‌زد)، لفظ(وای) در تمام صیغه هایك سان می‌آید هیچ تغیر نمیخورد :

گردان ماضی تمنائی ازمصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	کشکی زه دریدلی وای	کشکی موز دریدلی وای

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
«	کشکی ته دریدلی وای	کشکی تاسی دریدلی‌وای

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
«	کشکی دی دریدلی وای	کشکی دوی دریدلی وای

شخص اول (متکم)

	مفرد	جمع
مونث:	کشکی زه دریدلې وای	کشکی موز در یدلی وای

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
کشکی ته دریدلې وای	کشکی تاسی‌دریدلی‌وای

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
کشکی دادریدلې وای	کشکی دوی‌دریدلی وای

مفرد	جمع

شخص اول (متکلم)

کاشکی من ایستاده می شدم	کاشکی ما ایستاده می شدیم

ACKU

کاشکی تو ایستاده می شدی — کاشکی شما ایستاده می شدید

کاشکی او ایستاده می شد — کاشکی ایشان ایستاده می شدند

گردان فعل ماضی تمنائی ازمصدر متعدی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	کشکی زه ئې وهلی وای	کشکی موږ ئې و هلی وای
مونث:	کشکی زه ئې و هلې وای	»
	کاشکی او مرا می زد	کاشکی اومارا می زد

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	کشکی ته ئې وهلی وای	کشکی تاسی ئې وهلی وای
مؤنث:	کشکی ته ئې وهلې وای	»
	کاشکی او ترا می زد	کاشکی او شمارا می زد

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر:	کشکی دی ئې وهلی وای	کشکی دوی ئې وهلی وای
مؤنث:	کشکی دا ئې و هلې وای	»
	کاشکی او اورا می زد	کاشکی او ایشان را می زد

بیان ماضی تمنائی مجهول

ماضی تمنائی مجهول از فعل ماضی تمنائی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (وای) فعل معاون (شوی) را می آرند، مثلاً کشکی زه وهلی شوی وای (کاشکی من زده می شدم):

گردان ماضی تمنائی مجهول

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	کشکی زه وهلیء شوی وای	کشکی موږ و هلی شوی وای
مونث :	کشکی زه وهلې شوې وای	»
	کاشکی من زده می شدم	کاشکی ما زده می شدیم

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	کشکی ته وهلئی شوی وای	کشکی تاسی وهلی شوی وای
مؤنث:	کشکی ته وهلې شوې وای	»
	کاشکی توزده می شدی	کاشکی شما زده می شدید

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر:	کشکی دی وهلیء شوی وای	کشکی دوی وهلی شوی وای
مؤنث:	کشکی دا وهلئې شوې وای	»
»	کاشکی اوزده می شد	کاشکی ایشان زده می شدند

فصل بست یکم : بیان ماضی شرطیه

ماضی شرطیه آن فعل است که وقوع آن دلالت بر زمان گذشته کند و مقید بیك شرطی باشد که بدون جزا معنی خود پوره ظاهر کرده نتواند ، ماضی شرطیه ازاسم مفعول ویاصفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه درآخراسم مفعول ویاصفت مشبهه لفظ (وای) وماقبل آن حرف شرط (که) را می آرند ، مثلاً که زه دریدلئی وای (اگرمن ایستاده می شدم)، که زه ئی وهلی وای (اگراو مرا می زد):

(گردان ماضی شرطیه ازمصدر لازمی وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

جمع	مفرد
که موږ دریدلی وای	مذکر: که زه دریدلیٔ وای
»	مونث: که زه دریدلې وای
اگر ما ایستاده می شدیم	اگر من ایستاده می‌شدم

شخص دوم (مخاطب)

جمع	مفرد
که تاسی دریدلی وای	مذکر: که ته دریدلیٔ وای
»	مونث: که ته دریدلې وای
اگر شما ایستاده می شدید	اگر تو ایستاده می‌شدی

شخص سوم (غائب)

جمع	مفرد
که دوی دریدلی وای	مذکر: که دی دریدلیٔ وای
»	مؤنث: که دا دریدلې وای
اگر ایشان ایستاده می شدند	اگر او ایستاده می‌شد

گردان فعل ماضی شرطیه از مصدر متعدی وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

جمع	مفرد
که موږ ئې وهلی وای	مذکر: که زه ئې وهلیٔ وای
»	مونث: که زه ئې وهلې وای
اگر او ما را می‌زد	اگر او مرا می‌زد

ACKU

شخصی دوم (مخاطب)

جمع	مفرد
که تاسی ئې وهلی وای	مذکر : که‌ته ئې وهلئ وای
»	مؤنث : که‌ته‌ئې وهلې وای
اگر او شمارا می زد	اگر او ترا می زد

شخصی سوم (غائب)

جمع	مفرد
که دوی ئې وهلی وای	مذکر : که‌دی ئې وهلئ وای
»	مؤنث : که دائې وهلې وای
اگر او ایشان را می زد	اگر او او رامی زد

(بیان ماضی شرطیه مجهول)

ماضی شرطیه مجهول از ماضی شرطیه معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول وفعل معاون (وای) لفظ (شوی) می آرند مثلاً که زه وهلئ شوی وای (اگر من زده می شدم) :

گردان ماضی شرطیه مجهول ازمصدر وضعی متعدی با قاعده

شخص اول (متکلم)

جمع	مفرد
که موږ وهلی شوی وای	مذکر: که زه وهلئ شوی وای
»	مونث: که زه وهلې شوې وای
اگر مازده می شدیم	اگر من زده می شدم

شخص دوم (مخاطب)

مذکر : که ته وهلیٔ شویٔ وای	که تاسی وهلی شوی وای
مؤنث: ته وهلې شوې وای	»
اگر توزده می شدی	اگر شما زده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر : که دی وهلیٔ شویٔ وای	که دوی وهلی شو ی وای
مؤنث : که دا وهلې شوې وای	»
اگر او زده می‌شد	اگر ایشان زده‌می‌شدند

نوت :ــ درجزای ماضی شرطیه لفظ (به) زیاده میکنند ، مثلاً که ته راغلیٔ وای ، نوزه به هم در سره تـللیٔ وای (اگر تو می آمدی ، من هم همرایت می رفتم) :

فصل بیست دوم : بیـان ماضی امکانی

ماضی امکانی آن فعل را گویند که دلالت بر قدرت وامکـان وقوع فعل درزمان گذشته میکند ، ماضی امکانی ازاسم مفعول وصفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول وصفت مشبهه فعل معاون (شوم ، شوو ، شوې ، شویٔ شو ، شول ، شوه ، شوې) می آرند مثلاً زه درید لای شوم (من ایستاده شده می توانستم) ما احمد وهلای شو (من احمد را زده می توانستم) .

گردان ماضی امکانی ازمصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	زه دریدلای شوم	مو زدریدلای شوو
مونث:	»	»
	من ایستاده شده می توانستم	ما ایستاده شده می توانستیم

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	ته دریدلای شوې	تاسی دریدلای شوی
مؤنث:	»	»
	تو ایستاده شده می توانستی	شمان ایستاده شده می توانستید

شخص سوم (غائب).

	مفرد	جمع
مذکر:	دی دریدلای شو	دوی دریدلای شول
مؤنث:	دا دریدلای شوه	دوی دریدلای شوې
	او ایستاده شده می توانست	ایشان ایستاده شده می توانستند

نوت :ـ درمحاوره قندهاردرماضی امکانی برای ساختن اسم مفعول در آخر مصدر لفظ (ای) را می‌آرند وگاهی لام علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن (ای) می‌آرند مثلاً ازدریدل دریدلای یادریدای واز وهل وهلای، از تړل، تړلای وغیره:

ACKU

گردان ماضی امکانی معروف ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	زه ئې وهلای شوم	مو ږ ئې وهلای شوو
مونث:	»	»
	او مرا زده می توانست	او ما را زده می توانست

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	ته ئې و هلای شوې	تاسی ئې و هلای شوئ
مؤنث:	»	»
	او ترا زده‌می توانست	او شما را زده‌می توانست

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر:	دی ئې و هلای شو	دوی ئې و هلای شول
مؤنث:	دا ئې و هلای شوه	دوی ئې و هلای شوې
	او او را زده می توانست	او ایشان رازده می توانست

« بیان ماضی امکانی مجهول »

ماضی امکانی مجهول از ماضی امکانی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (شوم، شو وغیره) لفظ (کید لای) رامی آرند مثلاً زه وهلی کیدلای شوم (من زده شده می توانستم)

گردان ماضی امکانی مجهول ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	زه وهلیٔ کید لای شوم	موږ وهلی کید لای شوو
مونث:	زه وهلې کید لای شوم	«
	من زده شده می توانستیم	ما زده شده می توانستیم

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	ته وهلیٔ کیدلای شوې	تاسی وهلی کیدلای شویٔ
مؤنث:	ته وهلې کیدلای شوې	«
	توزده شده می توانستی	شمازده شده میتوانستید

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر:	دی وهلیٔ کید لای شو	دوی وهلی کیدلای شول
مؤنث:	داوهلې کید لای شوه	دوی وهلی کید لای شوې
	اوزده شده میتوانست	ایشان زده شده میتوانستند

فصل بیست سوم (بیان ماضی توبیخی:)

ماضی توبیخی آن فعلی را گویند که وقوع آن درزمان گذشته شده باشد وازوتوبیخ دتنبیه ظاهر میشود ماضی توبیخی معروف ازماضی بعید معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول و یا صفت مشبه اصل فعل و فعل معاون (وم وو ، وې ، واست یا وای ، و ، وه ، وه ، وې ، لفظ (به) رامی آرند ،

ACKU

نوت : . گاهی لفظ (خو) راما قبل‌از (به)هم‌می آرند مثلاً هغه خوبه راغلی و (او باید می‌آمد) زه خو ېبآوهلی وم (مرا باید می‌زد) :

گردان ماضی توبیخی‌معروف ازمصدر وضعی لازمی باقاعده

شخص اول (متکلم)

جمع	مفرد
موزبه‌در یدلی وو	مذکر: زه به در یدلیٔ وم
»	مونث: زه به دریدلې وم
ما باید ایستاده می‌شدیم	من باید ایستاده می شدم

شخص دوم (مخاطب)

جمع	مفرد
تاسی به در یدلی واست	مذکر: ته به دریدلیٔ وې
»	مؤنث: ته به در یدلې وې
شما باید ایستاده می‌شدید	توباید ایستاده می شدی

شخص سوم (غائب)

جمع	مفرد
دوی به در یدلی وه	مذکر: دی‌به در یدلیٔ و
دوی‌به در یدلی وې	مؤنث: دابه د رید لې‌وه
ایشان باید ایستاده می‌شدند	او باید ایستاده می‌شد

گردان ماضی‌توبیخی معروف ازمصدر وضعی متعدی باقاعده

شخص اول (متکلم)

جمع	مفرد
موز به‌ئې و هلی وو	مذکر: زه به ئې وهلیٔ وم

مونث: زه به ئې وهلې وم	موږ به لې وهلی وو
او باید مرا می زد	او باید مارا می زد

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته به ئې و هلی ٔ وې	تاسی به ئې و هلی واست
مؤنث: ته به ئې وهلې وې	»
او باید ترامی زد	او باید شما را می زد

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: دی به ئې وهلی ٔ و	دوی به ئی وهلی وه
مؤنث: دای به ئې وهلې ٔوه	دوی به ئې وهلی وې
او بایداو رامی زد	او باید ایشان رامی زد

بیان ماضی تو بیخی مجهول

ماضی تو بیخی مجهول ازماضی تو بیخی معروف ساخته می شود بنا نچه در بین اسم‌مفعول و فعل‌معاون (وم،وو، وغیره) لفظ (شوی) رامی‌آرند مثلاً زه‌به‌وهلی ٔ شوی‌وم (من باید زده می‌شدم)

گردان ماضی تو بیخی مجهول ازمصدر متعدی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به وهلی ٔشوی ٔ وم	موږ به هلی شوی‌وو
مونث: زه به وهلې شوې وم	»
من بایدزده می‌شدم	ما بایدزده می شدیم

ACKU

شخص دوم (مخاطب)

مذکر: ته به وهلی شوی وې — تاسی به وهلی شوی واست

مؤنث: ته به وهلې شوې وې — »

تو باید زده می شدی — شما باید زده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: دی به وهلی شوی وه	دوی به وهلی شوی وه
مؤنث: دا به وهلې شوې وه	دوی به وهلې شوی وې
او بـاید زده می شد	ایشان باید زده می شد

(تمرین ۱۳ سوالات)

(۱) فعل ماضی کدام فعل را می گویند و بر چند قسم است مثال هریك را بنویسید

(۲) ماضی مطلق کدام فعل است و از چه و چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید

(۳) اگر حرف اول ماضی متعدی الف باشد پس ضمیر فاعلی را کجا می آرند مثالش را بنویسید :

(٤) در کدام وقت بعد حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر ماضی مطلق الف می آرند وچرا می آرند ، (٥) ماضی متعدی بلحاظ تذکیر و تانیث مفرد و جمع تعلق به فاعل خود دارد یا با مفعول خود مثالش را بنویسید ، (٦) گردان ماضی متعدی بدون مفعول خود چطور می آید ، آنرا گردان کنید

(۷) اگر فعل ماضی متعدی باشد از ضمائر شخصی منفصل متکلم ، مخاطب و غائب کدام یکی بطور فاعل باآن استعمال می شود مثال هریك را بنویسید واگر لازمی و یا متعدی حال واستقبال باشد کدام ضمائر شخصی منفصل باآن بطور فاعل استعمال می شود مثال هریك را بنویسید

(۸) از ضمائر استفهام (څوك) و (چا) کدام یك باماضی متعدی بطور فاعل استعمال می‌شود مثالش رابنویسید

(۹) از مصادر ترکیبی فعل ماضی مطلق لازمی ومتعدی چطور ساخته می‌شود مثال هریك رابنویسید:

(۱۰) ماضی مجهول چطور ساخته می‌شود بامثالش بنویسید؛

(۱۱) ماضی قریب معروف ومجهول چطور ساخته می‌شود بیانش را بامثالش بنویسید

(۱۲) ماضی بعید وماضی استمراری معروف ومجهول چطور ساخته می‌شود هریك رابامثالش بنویسید

(۱۳) ماضی شکیه وماضی تمنائی معروف ومجهول چطور ساخته می‌شود تفصیلش رابامثالش بنویسید

(۱٤) ماضی امکانی و توبیخی معروف ومجهول چطور ساخته می‌شود بیان هریك رابا مثالش بنویسید

(۱۵) از مصادر ذیل ماضی امکانی، تمناهی، احتمالی، شرطیه و توبیخی معروف ومجهول رابسازید و هریك را جدا جدا گردان کنید.

(وهل) (لیدل) (اچول) (بهیدل) (دریدل):

(۱٦) ضمائر شخصی منفصل ذیل را درحالت فاعلی، مفعولی، اضافی وجری درمحل خود استعمال کنید وهر یك‌را بامثالش بنویسید (زه-ما)، (ته-تا)، (دی، ده)، (دا، دې)، (هغه، هغې)، موږ، تاسی، دوی، هغو، هغوی،

(۱۷) درجمله های ذیل ماضی مطلق، قریب، بعید، استمراری، احتمالی، تمنائی، شرطیه، امکانی و توبیخی را معلوم کنید وبنویسید که معروف است یا مجهول وکدام صیغه است؟

(۱) نن زه مکتب ته تللی‌یم (۲) دې هلك نن‌خپل سبق زده کړی نه دی

(۳) زمازوی پرون‌دبام ولویده (٤) تەچیری تلې (٥) زەپرون مکتب تەتلم (٦) احمد بەمکتب تللیٔوی (۷) تابەداخط لیکلیٔوی.
(۸) کەتەراغلی وای نوزه بەدرسره تللیٔوای (۹) ما دا هلك و هلای نه سو (۱۰) مادا کار کولای نەسو (۱۱) کشکی داهلك زمازوی وای (۱۲) تا خوبه داکار کړی وی (۱۳) داوهلې سوې وه، (۱٤) زەوهلیٔ سوی وم (۱٥) تەلیدلئی سوی‌ئې (۱٦) داووهلې سوه (۱۷) زەکورتەولاړم، (۱۸) مااحمد ووا هه (۱۹) احمدپرون بەمکتب کښې دیروو هلئی‌سو (۲۰) تەووهلئی سوې!

فصل بیست وچهارم (بیان فعل مستقبل)

فعل مستقبل آن فعلی است که وقوع آن برزمان آینده‌دلالت کند وآن برسه قسم‌است (۱) فعل مستقبل مطلق (۲) فعل مستقبل التزامی (۳) فعل مستقبل امکانی:

« بیان فعل مستقبل مطلق

فعل مستقبل مطلق از فعل حال مطلق ساخته می‌شود چنانچه‌قبل‌از فعل حال مطلق لفظ (به) علامت استقبال رامی‌آرند مثلاً از فعل‌حال مطلق (در ېږم) فعل مستقبل مطلق (بەدر ېږم) از (وهم)، (بەوهم). (۲) اگر فعل حال‌از مصدر ترکیبی ساخته شده باشد در وقت ساختن فعل مستقبل مطلق (ېږی) علامت فعل حال‌راحذف نموده درآخر اسم یااسم صفت لفظ (بەسی وغیره) را می‌آرند مثلاً از ورکیږی (گم می‌شود) فعل‌مستقبل مطلق (ورك بەسی) واز پخیږی (پخته‌می‌شود) پوخ بەسی (پخته خواهدشد).
(۳) اگر فعل‌حال ازمصدر ترکیبی متعدی ساخته شده باشد دروقت ساختن فعل مستقبل‌مطلق درآخر اسم‌یاصفت فعل‌معاون (کم، کو، کې، کی، کی) وماقبل آن (به) علامت استقبال را می‌آرند مثلاً ازپخوم (پخته می‌کنم) پوخ‌بەکم، پوخ‌بەکو، پوخ به کې، پوخ به کی، پوخ به کی، پخه به کی، پخې به کی

ACKU

ازپخلا کوم (راضی‌میکنم) پخلا به ئي کم، پخلا به ئي کو، پخلا به ئي کي، پخلا بـه ئي کي، پخلا به ئي کی فائده :ــ گاهی لفظ (به) در بین دو جزو فعل می‌آرند مثلاً از پری‌ږدم (می گدازم) پري به‌ئي ږدم (خواهم گذاشت) از کښینوم (می نشانم) کښی به ئي نوم (اوراخواهم نشاند) وازدروم (ایستاده میکنم) و به ئی‌دروم (اورا ایستاده خواهم‌کرد).

گاهی بعد از (به) ضمیر متصل مفعولی رامی‌آرند مثلا و به ئی وهم (اوراخواهم‌زد) وبه می‌وهی (مراخواهد زد) و به‌دی وهی (ترا خواهد زد) وغیره،

گردان فعل مستقبل معروف لازمی ازمصدر وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	زه به دریږم	موږ به‌در یږو
مونث	»	»
	من‌ایستاده خواهم‌شد	ما ایستاده خواهیم شد

شخص‌دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	ته به‌دریږي	تاسی به دریږئ
مؤنث:	»	»
	توایستاده خواهی‌شد	شما ایستاده خواهید شد

شخص‌سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر:	دی به دریږی	دوی به در یږی
مونث:	دا به در یږی	»
	اوایستاده خواهد شد	ایشان ایستاده خواهند شد

گردان فعل مستقبل متعدی ازمصدر وضی باقاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر :	زه به ئې و هم	موزبه ئې و هو
مونث :	»	»
	من او راخواهم زد	ما اوراخواهیم زد

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	ته به ئې و هې	تاسی به ئې و هئ
مؤنث :	»	»
	تو اوراخوهی زد	شما اورا خواهید زد

شخص سوم (غائب).

	مفرد	جمع
مذکر:	دی به‌ئې و هی	دوی به ئې وهی
مونث :	دا به ئی وهی	»
	اواوراخواهد زد	ایشان اوراخواهد زد

بیان فعل مستقبل مجهول

فعل مستقبل مجهول ازاسم مفعول اصل فعل ساخته می شود چنانچه ما قبل اسم مفعول (به) علامت استقبال ودراخر آن فعل معاون (شم، شو، شې، شئ، شی) رامی آرند مثلاً زه به وهلئ شم (من زده خوا هم شد) موز به وهلی شو، ته به و هلئ شې تاسی به وهلی شئ، دی به و هلئ شی، دوی به و هلی شی، دا به و هلې شی، گاهی ازاسم مصدر می سازند چنانچه ما قبل مصدر (به) و (و) رامی آرند مثلاً زه به ووهل شم (من زده خواهم شد).

ACKU

فصل بیست پنجم بیان فعل مستقبل التزامی

فعل مستقبل التزامی از فعل حال التزامی ساخته‌می‌شود چنانچه (به)علامت استقبال را قبل از فعل حال التزامی می‌آرند مثلاً زه‌و دریبزم (من ایستاده شوم) فعل مستقبل التزامی زه‌به ودریبزم (من‌ایستاده خواهم‌شد) وازز‌ه‌و وهم (من بزنم) زه به ووهم (من‌خواهم زد)

گردان فعل مستقبل التزامی لازمی از مصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر :	زه‌به‌و دریبزم	موږ به‌ود ریبزو
مونث :	»	»
	من ایستاده خواهم شد	ما ایستاده خواهیم شد

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر :	ته به و در یبزې	تاسی به‌ودریبزئ
مونث :	»	»
	تو ایستاده خواهی شد	شما ایستاده خواهید شد

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر :	دی به‌ودر یبزی	دوی به و دریبزی
مؤنث :	دا به و در یبزی	»
	او ایستاده خواهدشد	آنها ایستاده خواهند شد

گردان فعل مستقبل التزامی معروف متعدی از مصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر:	زه به ئې ووهم	موږ به ئې ووهو
مؤنث:	«	«
	من اورا خواهم زد	ما اورا خواهیم زد

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر:	ته به ئې ووهې	تاسی به ئې ووهی
مونث	«	«
	تو اورا خواهی زد	شما او راخواهید زد

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر:	دی به ئې ووهی	دوی به ئې ووهی
مؤنث:	دا به ئې ووهی	«
	اواو را خواهد زد	ایشان اورا خواهند زد

بیان فعل مستقبل التزامی مجهول از مصدر متعدی

وضعی لازمی با قاعده

فعل مستقبل التزامی مجهول از فعل حال التزامی مجهول ساخته می شود · چنانچه قبل ازاسم مفعول (به) علامت استقبال رامی آرند مثلاً از فعل حال التزامی مجهول زه ووهلئی شم (من زده شوم) فعل مستقبل التزامی مجهول زه به وو هلئی شم (من زده خواهم شد) موږ به وو هلی شو، ته به وو هلئی شې، تاسی به وو هلی شی، دی به وو هلی شی، دوی به وو هلی شی، دا به وو هلې شی:

ACKU

فصل بست ششم بیان فعل مستقبل امکانی

فصل مستقبل امکانی آن فعلی است که وقوع آن درزمان آینده امکان داشته باشد فعل مستقبل امکانی از فعل حال امکانی ساخته می شودچنانچه قبل ازاسم مفعول وياصفت مشبهه (به) علامت استقبال رامی آرند مثلاً از فعل حال امکانی لازمی زه دریدلای شم (من ایستاده می توانم شد) فعل مستقبل امکانی لازمی زه به بهدریدلای شم (من ایستاده شده خواهم توانست) واز فعل حال امکانی متعدی زه هلای شم (من زده می توانم) فعل مستقبل امکانی متعدی زه به و هلای شم (من زده خواهم توانست):

(۲) فعل مستقبل امکانی مجهول از فعل حال امکانی مجهول ساخته می شود چنانچه ما قبل اسم مفعول (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از زه و هلئی کیدلای شم (من زده شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به و هلئی کیدلای شم (من زده شده خواهم توانست) واز فعل حال امکانی مجهول زه تړلی کیدلای شم (من بسته شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به تړلی کیدلای شم (من بسته شده خواهم توانست):

گردن فعل مستقبل امکانی معروف لازمی

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر :	زه به دریدلای شم	موږ به دریدلای شو
مونث :	»	»
	من ایستاده خواهم توانست	ماایستاده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر :	ته به دریدلای شي	تاسی به دریدلای شئ
مونث :	»	»
	توایستاده خواهی توانست	شماایستاده خواهید توانست

شخص سوم (غائب)

	مفرد	جمع
مذکر :	دی به دریدلای شي	دوی به دریدلای شی
مؤنث :	دا به دریدلای شي	»
	اوایستاده خواهد توانست	ایشان ایستاده خواهند توانست

گردان فعل مستقبل امکانی معروف متعدی

شخص اول (متکلم)

	مفرد	جمع
مذکر :	زه به ئي وهلای شم	موږ به ئي وهلای شو
مؤنث :	»	»
	من اورازده خواهم توانست	ما اورازده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

	مفرد	جمع
مذکر :	ته به ئي وهلای شي	تاسی به ئي وهلای شئ
مؤنث :	»	»
	تو اورازده خواهی توانست	شما اورازده خواهی توانست

ACKU

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر : دی بهٔی و هلای شی	دوی بهٔی و هلای شی
مؤنث : دا بهٔی و هلای شی	»
اواورازده خواهد توانست	ایشان اورازده خواهند توانست

گردان مستقبل امکانی مجهول

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر : زه به و هلی کیدلای شم	مو زبه و هلی کید لا ی شو
مونث : »	»
من زده شده خواهم توانست	ما زده شده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر : ته به و هلی کید لا ی شې	تاسی به و هلی کید لا ی شی
مؤنث : »	»
توزده شده خواهی توانست	شما زده شده خواهید توانست

شخص سوم (غا ئب)

مفرد	جمع
مذکر : دی به و هلی کیدلای شی	دوی به و هلی کیدلای شی
مؤنث : دا به و هلې کید لا ی شی	»
اوزده شده خواهد توانست	ایشان زده شده خواهند توانست

ACKU

تمرین (۱٤) سوالات

(۱) فعل مستقبل را تعریف کنیدو بنویسید که بر چند قسم است :

(۲) فعل مستقبل مطلق لا زمی و متعد ی از چه و چطو ر سا خته میشو د بامثا لش بیا نکنید :

(۳) فعل مستقبل التزا می لازمی ومعتد ی ازچه وچطور سا خته می شود بامثالش بیان کنید

(٤) فعل مستقبل امکا نی لا زمی ومتعدی از چه وچطور سا خته می شو د بامثالش بیان کنید :

(٥) فعل مستقبل مجهو ل مطلق ، التزامی وامکانی ازچه‌وچطور ساخته‌میشود هریک را با مثالش بیان کنید ،

(٦) فعل مستقبل تر کیبی مطلق ، التزامی و امکا نی معر و ف چطور ساخته می شوذ ، کر دان هریک را بنویسید

(۷) ازمصادر ذیل فعل مستقبل‌مطلق ، التزامی وامکانی معروف را بسا زید وکر دان هریك رابنویسید اوسیدل (سکونت‌کردن)پوهیدل (فهمیدن)رسیدل (رسیدن) ، تلل (تول کردن) خریل (تراشیدن) ، ساتل (نگاه‌داشتن) ، تر تل (سرزنش‌کردن) ، شړل (راندن) لیږل (فرستادن) :

(۸) در جمله های ذیل فعل مستقبل مطلق ، التزا می‌وامکانی‌معروف‌ومجهو ل لازمی ومتعدی را معلوم کنید ؟

(۱) زه‌به دلته واوسیږم (۲) دی‌ستاپه‌خبره پوهید لای شی (۳) زه به‌په دی خبره و پو هیږم :

(٤) زه‌به‌تا وساتم (٥)ته‌به ماسا تلای شی (٦) زه به سا تلی کید لای‌شم،

(۷) زه به دی دکوره وشړم (۸) ته به ما د خپل کور څخه شړ لای شی ؛ (۹) زه ددې کور څخه شړلی کیدلای‌نه شم (۱۰) زه به دی شړلای شم (۱۱) زه به دی‌وشړم ، (۱۲) زه به پردې بام‌درید لای‌شم ، (۱۳) زه به احمد ووهم (۱٤) احمد به‌ووهلی شی؛

فصل بیست وهفتم بیان امر

امر آن فعلی‌را گویند که دلالت بر حکم کردن کاری میکند درزمان حال واستقبال وآن بر پنج قسم است ،

(۱) امر حاضر (۲) امرمتکلم (۳) امرغائب (٤) امراستقبال (٥) امردعائیه ،

بیان امر حاضر

حکمیکه برای کردن کاری به شخص حاضر داده می‌شود آنرا امر حاضر میگویند وآن بردو قسم است ،

(۱) امر حاضر استمراری (۲) امر حاضر مجرد ،

امر حاضراستمراری از صیغه واحد مخاطب فعل حال مطلق ساخته می‌شود چنانچه یای واحد حاضر راحذف نموده بعوض آن های (ه) غیرملفوظی رامی‌آرند و برای جمع آن یای ثقیله رامی آرند مثلاً ازدریږې امر حاضر دریږه ، دریږئ ، از اچوې ، اچوه ، اچوئ ، از وهې ، وهه ، وهئ ، از کوې ، کوه ، کوئ ، از تږې ، تږه ، تږئ ، ازځې ، ځه ، ځئ ، ازراځې ، راځه ، راځئ ، امر حاضر مجرداز فعل حال التزامی ساخته می‌شود چنانچه یای (ې) مجهول صیغه واحد مخاطب راحذف نموده بجای آن های غیر ملفوظی (ه) رامی آرند و درصیغه جمع یای ثقیله رامی آرند مثلاً ازولاړسې ولاړسه ، ولاړسئ ، وتږې ، وتږه ، وتږئ ، ووهې ، ووهه ، ووهئ ودریږې ، ودریږه ، ودریږئ ،

گردان امر حاضر

امر حاضر استمراری		امر حاضر مجرد	
واحد	جمع	واحد	جمع
تړه	تړئ	وتړه	وتړئ
ځه	ځئ	ولاړسه	ولاړسئ
دریږه	دریږئ	ودریږه	ودریږئ
وایه	وائی	و وایه	ووایئ
نیسه	نیسئ	ونیسه	ونیسئ

گاهی در بین دوجز وصیغه های امر حاضر ضمیر متصل مفعولی را می‌آرند مثلاً از کښېباسه ' کښېئې باسه ' واخله ' وائې خله ' از ننه باسه ' ننه ئې باسه ' در بعض صیغه های امر مجرد وا والحاق نمی آید مثلاً از کښېږده ' کښې ئې زده ' یوسه یوئې سه ' بوزه ' بوئې زه '

(٣) امر حاضر مجرد از مصدر ترکیبی چنین ساخته می‌شود که در آخر اسم یا صفت برای واحد لازمی (ـه) وبرای جمع لازمی (سئ) می‌آرند و در متعدی برای واحد (کړه یا که) وبرای جمع (کړئ یا کئ) می‌آرند مثلاً از **خوږیدل** ' خوږسه ' خوږسئ ' واز خوږول ' خوږ کړه ' خوږ کړئ ' از پخیدل پوخ سه ' پوخ سئ از پخول پوخ کړه ' پوخ کړئ ' وغیره :

نوت : ساختن امر استمراری از مصادر ترکیبیه چنان است مثلیکه از مصادر وضعیه بود مثلاً از پخول ' پخوه ' پخوئ ' پخیدل ' پخیږه ' پخیږئ ' از پاکول ' پاکوه ' پاکوئ ' از پاکیدل ' پاکیږه ' پاکیږئ ' از ویښول ' ویښوه ' ویښوئ ' از ویښیدل ' ویښیږه ' ویښیږئ و غیره .

امر مجهول

امرمجهول ازاسم مفعول اصل فعل ساخته می‌شود چنانچه درآخراسم مفعول برای امر مجرد واحد (شه) وبرای جمع (شیٔ) می‌آرند وبرای امر استمراری در آخر اسم مفعول برای واحد لفظ (کیبزه) وبرای جمع لفظ (کیبزیٔ) رامی‌آرند مثلاً ازوهل وهلی‌شه، وهلی‌شیٔ، وهلیٔ کیبزه، وهلی‌کیبزیٔ، واز مصدر ترل، ترلی‌شه، ترلی‌شیٔ، ترلیٔ کیبزه، ترلی کیبزیٔ، وغیره :-

(بیان امر متکلم وغائب)

شخصیکه بخود حکم میدهد که‌من این کاربکنم آنرا امرمتکلم میگویند واگر به‌شخص غائب بتوسط شخص دیگری حکم میدهد آنرا امر غائب میگویند مثلاً: زه‌دی‌دا کاروکم(من‌این کاررابکنم)احمددی‌دا کاروکی(احمداین کاررا بکند):

امرمتکلم وغائب از فعل حال‌مطلق و التزامی ساخته می‌شود چنانچه قبل از فعل حال لفظ (دی) علامت امر متکلم وغائب را می‌آرند . امر متکلم وغائب نیز بردو قسم است مجرد واستمراری :

گردان امر متکلم وغائب

امرمجرد متکلم وغائب		امراستمراری متکلم وغائب	
واحد	جمع	مفرد	جمع
زه‌دی ودریبزم	موزدی ودریبزو	زه‌دی دریبزم	موزدی در یبزو
زه‌دی ووهم	موزدی ووهو	زه‌دی وهم	موزدی وهو
هغه‌دی‌ودریبزی	هغوی‌دی‌ودریبزی	هغه‌دی‌دریبزی	هغوی‌دی‌دریبزی

بیان امر استقبالی

امر بلحاظ وقوع بردوقسم است (۱) امر حالی که تعلق بهزمان حال دارد کهدر تمام السنه می‌آید،

(۲) امر استقبالی کهاثر آن در زمان آینده ظاهر می شود، در فارسی ودیگر زبانها اگرچه صیغه‌های امر استقبالی موجود است کهمعنی‌آنرا اهل‌زبان میداند مگر در صرف و نحو شان اسم علیحده ندارد بلکه در جمع افعال دیگر می‌آید مثلاً در فارسی (بکنی) امراستقبالی است مگر آنرا در صیغه مضارع استعمال میکنند، مراداز (بکن) این‌است کهحالا بکن‌واگر حکم کردن کاری‌درزمان آینده‌داده‌شود آنوقت (بکنی) را استعمال میکنند، مثلاً میگویند این‌کار راحالا بکن، این‌کار‌را فردا بکنی همچنین درپشتو میگویند دا کار اوس وکه، دا کارصباوکې:

امر استقبال درپشتو ازامر حاضر ساخته می‌شود چنانچه های‌خفی (ه) صیغه امرخاضر راحذف نموده‌بجای آن‌یای مجهول (ې) می‌آرند، وصیغه جمع‌آن‌مانند صیغه‌جمع امرحاضرمی‌آید، مثلاً: ولاړسې (بروی) ولاړسئ (بروید) وئې تړې (ببندی اورا) وبې تړئ (ببندید اورا) وئې وهې (بزنی اورا) وئې وهئ (بزنید اورا) وئې گورې (آنرا به بینی) وئې گورئ (آنرا به بینید)

گردان امر استقبالی

مفرد: امر حالی	مفرد: امر استقبالی	جمع: امر حالی	جمع: امر استقبالی
نن ولاړسه	صبا ولاړسې	نن ولاړسئ	صباولاړسئ
نن‌ئې ووهه	صبائې‌ووهې	نن‌ئې‌ووهئ	صبائې‌ووهئ
نن‌ودرېږه	صباودرېږې	نن‌ودرېږئ	صباودرېږئ

نوت: درمحاوره گاهی امراستقبالی مانند امرحالی می آید:

ACKU

بیان امر دعائیه

امر دعائیه آن امری را میگویند که در موقع دعا استعمال می شو[د] آن از اسم مفعول و یا صفت مشبه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم م[فعو]ل و یا صفت مشبه فعل معاون (سم، سو، سي، سئی، سی) را می آرند مگر در متک[لم و] غائب لفظ (دی) را ماقبل اسم مفعول می آرند مثلاً لوی دی سم، لوی سي، لودی سو، [لو]ی دی سو، لوی سی، لوی دی سی : وغیره :

گردان امر دعائیه

شخص اول (متکلم)		شخص دوم (مخاطب)		شخص سو[م] (غائب)	
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
زەدی لوی سم	موزدی لوی سو	لوی سي	لوی سی'	لوی دی سی	ا[...]دی سی
زەدی مړسم	موزدی مړەسو	مړسي	مړەسی'	مړدی سی	[...]دی سی
پاك دی سم	پاك دی سو	پاك سي	پاك سی'	پاك دی سی	ا[...]دی سی:

فصل بست و هشتم بیان فعل نهی

فعل نهی آن فعلی را می گویند که منع حکم از و معلوم می شود، فعل نهی از [امر] حاضر استمراری ساخته می شود چنانچه ماقبل امر حاضر علامت نهی (مه) را می آرند مثلاً از در یږه، مه دریږه، از وهه، مه وهه فعل نهی دو صیغه دار د واحد حاض[ر و جمع] حاضر:

گردان فعل نهی

از مصدر لازمی وضعی		از مصدر متع[دی و]ضعی	
مه دریږه	مه دریږی'	مه وهه	[مه و]هی'
مه گرځیږه	مه گرځیږی'	مه بخښه	[مه ب]خښی'
مه بېریږه	مه بېریږی'	مه تره	مه تری'
مه پرسیږه	مه پرسیږی'	مه منه	[م]ه منی'

ACKU

بیـان فعل نهی دعـائیه

فعل نهی دعائیه آن فعلی رامیگویند که‌خواهش منع فعل ازو ظاهر می شود ، نهی دعائیه ازاسم و یا صفت ساخته می شود چنانچه درآخر اسم یاصفت لفظ (مه شې ، مه شې) رامی آرند مثلا ازسترې ، سترې مه‌شې ، سترې مه شې ، ازخوار ، خوار مه‌شې ، خوارمه‌شې ، ازمړ ، مړمه‌شې مړمه‌شې ، ازلوی ، لوی‌مه‌شې ، لوی‌مه شې :-

تمرین ۱۵ ـ سوالات

(۱) امر کدام فعلی را میگویندو برچند قسم است بیان هر یک را بامثالش بنویسید

(۲) امر حاضر ازچه ساخته‌می‌شود بیانش را بامثالش بنویسید ؟

(۳) امرغائب ومتکلم کدام امری رامیگویند وازچه و چطور ساخته‌می شود بیانش را بامثالش بنویسید

(٤) امر استقبالیه کدام امری رامیگویندوچطور ساخته‌می شودمثالش را بنویسید؟

(٥) امر دعائیه کدام امری رامیگویندوچطور ساخته‌می شود مثالش را بیان کنید

(٦) نهی کدام فعلی رامیگویند و برچند قسم است وچطور ساخته‌می شود هر یک را بامثالش بنویسید

(۷) ازمصادر ذیل امر حاضر ، متکلم ، غائب و فعل نهی را بسازید ، زغمل (برداشت کردن) سپارل (سپردن) ، گټل (کمائی کردن) ، زبېښل (فشر دن) څټل (لیسیدن) ترهیدل (رم کردن) شکیدل (کنده‌شدن) ، ښوهیدل (لغزیدن) ، غزیدل (در از کشیدن) بیریدل (ترسیدن) کتل (دیدن) ، خوړل (خوردن) دریدل (ایستاده‌شدن) اوسیدل (سکونت کردن) .

(۸) ازاسما و صفات ذیل امردعائیه‌ونهی‌دعا ئیه‌را بسازید :- لوی ، مړ ، زوړ ځوان ، خوار ، موړ ، جوړ ، وینې ، بیده ، ولاړ ، خوږ ،

(۹) درجملههای ذیل امر **حاضر**، متکلم، غائب، استقبالیه، امر دعائیه، نهی، ونهی دعائیه رامعلوم کنید

(۱) هلته لړی و دریږه (۲) دلته مه راځه (۳) احمد دی هلته ولاړ سی، (٤) احمددی محمودته وهی (٥) موږدیداکاروکو (٦) هلك! لوی مه شي (۷) خوار شي (۸) پلار! ستړی مه شي (۹) مه خواریږي (۱۰) کوردی ودان شه (۱۱) ـباقندهار ته ضرور ولاړشي (۱۲) بلصبا داکار ضرورو کې، (۱۳) داکار ژرو که (۱٤) زمازوی مه وهه (۱٥) داهلك په کوټه کښې واچوه (۱٦) کښینه، دیوی خبری مه کوه، (۱۷) زمازوی صباو وینې او ورته و وائې چه ژر راشی :- (۱۸) دوی دی صباولاړشي، (۱۹) دی دی نه ځی : (۲۰) نه که ځې، ولاړشه، مگر ژر راشه : (۲۱) صبا زما کره راشې :

فصل بیست ونهم : بیان خواص فعل لازمی و متعدی

(۱) درپښتو افعال لازمی وفعل حال ومستقبل متعدی بلحاظ تذکیر وتانیث مفرد وجمع، متکلم، مخاطب وغائب تعلق بهفاعل خودداردیعنی اگر فاعل مذکر یامونث، مفرد یاجمع، متکلم، مخاطب ویاغائب باشدفعل هم به صیغهمذکر یامونث، مفرد یا جمع، متکلم مخاطب ویا غائب می آید مثلاً هغهسړی ولاړ، هغه ښځه ولاړه، هغهسړی ولاړل، هغهښځی ولاړې. زهولاړم، تهولاړې، دیولاړ، داولاړه، هغهسړی خټکی خوری، هغهښځه خټکی خوری، دیخټکی خوری، دا خټکی خوری، موږ خټکی خورو، زه بـه خټکی وخورم و غیره.

(۲) فعلماضی متعدی بلحاظ تذکیر وتانیث، مفرد وجمع، متکلم، مخاطب یاغائب تعلق بـه مفعول خود دارد وبه فاعل خود هیچ تعلق ندارد یعنی اگر مفعول مذکر یا مونث مفرد یاجمع، متکلم، مخاطب یاغائب.

باشد فعل هم به صیغه مذکر یا مونث، مفرد یا جمع، متکلم، مخاطب

ویاغائب می‌آیدمثلاً هغه‌سړی‌دابنځه ووهله، هغه‌سړی دابنځی ووهلې، هغه بنځی داهلك وواهه، هغوبنځو داهلکان ووهل، احمد حلیمه ووهله، حلیمی احمد وواهه، هغه سړی زه ووهلم، هغی بنځی تـه وو هلې، ده‌موږ وو هلو، ماتاسی ووهلاست، دې تـه ووهلې، دوی دا ووهله، دې دی وواهه وغیره.

(۳) اګر فاعل فعل ماضی‌متعدی اسم واحد باشدو حرف‌آخرآن یای‌ملینه ویاهای‌غیرملفوظی‌باشد، یای‌ملینه‌وهای‌غیرملفوظی آن به‌یای معروف بدل می‌شود و در حالت جمع آنرا به‌واومجهول بدل میکند، مثلاً (سړی) در حالت فاعل فعل‌ماضی (سړی) نوشته می‌شود و بحالت جمع (سړو) نوشته‌می‌شودو (ښځه) در حالت فاعل فعل‌ماضی (ښځی) نوشته می شود ودر حالت جمع (ښځو) نوشته می شود مثلاً هغه سړی‌زه ووهلم، هغوسړو تـه وو هلې، هغی ښځی تـه ولیدې، هغو ښځو زه ولیدم وغیره؛

(٤) فعل ماضی متعدی که مفعولش ظاهراً ذکر نشده باشد تصریف آن در تمام صیغه‌ها بصیغه واحدغائب مذکر می‌آیدمثلاً ماولید، موږولید، تاولید تاسی ولید، ده ولـید، دوی ولید، دې ولید.

(٥) ضمائر شخصی منفصل (زه، تـه، دی، دا، هغه، هغوی) فاعل افعال لازمی وفعل حال ومستقبل متعدی می آید مثلاً زه ولاړم، تـه ولاړې دی‌ولاړ، دا ولاړه؛ هغه ولاړ، هغه ولاړله، هغوی‌ولاړل، زه کتاب وایم تـه دا کتاب وائې، دی دا کتاب وائی، دا هغه کتاب وائی، زه بـه دا خټکی وخـورم، تـه بـه دا هندوانـه وخـورې وغیره

(٦) ضمیر شخصی منفصل (ما، تا، ده، دې، هغه، هغو) اکثراً فاعل فعل ماضی متعدی می آمد مثلا ما احمد وواهه، تاحلیمه ووهله، ده‌زه‌ووهلم، دې ته ولیدلې، هغه اسلم‌ولید، هغو محمود وواهه، ما دا خټکی وخوړ، تا کمه هندوانه وخوړله، وغیره

ACKU

(۷) ضمائر شخصی منفصل (موږ ، تاسی ، دوی) فاعل فعل لازمی و متعدی خواه ماضی باشد یا حال و یا مستقبل می آید مثلاً موږ ولاړو ، موږ احمد و لید ، موږ احمد وهو ، تاسی ځئ ، تاسی احمد وینئ ، تاسی اسلم ولید ، دوی به ولاړ سی ، دوی ته ووهلې ، دوی تا وهی ، دوی به تا ووهی ، وغیره :

(۸) ضمیر شخصی منفصل (ما و تا) فقط مفعول صریح فعل حال و مستقبل متعدی می آید ، مثلاً احمد ما وهی ، اسلم تا وهی ، محمود به ما و وهی ، اسلم به تا وهی :

(۹) زه ، ته فقط مفعول صریح ماضی متعدی می آید مثلاً احمد زه و وهلم محمود ته ووهلې ،

(۱۰) دا ، دی ، هغه ، موږ ، تاسی ، دوی مفعول صریح فعل ماضی ، حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً ما دا ولیده ، زه دا وینم ، ما دی ولید زه دی وینم ، ما هغه ولید ، زه هغه وینم ، ما دوی و لیدل ، زه دوی وینم ، ما تاسی و لید است ، زه تاسی وینم ، ده موږ و لیدو ، دوی موږ وینی ، زه به دی ووینم ، ته به موږ و وینې وغیره

« ۱۱ » « چا » اکثر فاعل فعل ماضی متعدی و « څوک » فاعل افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً چا ته ووهلې ، څوک راغی ، څوک ما وینی

« ۱۱ » فعل ماضی متعدی درسه جا به صیغه جمع می آید ،

[- اگر مفعول فعل عام باشد و درجمله ذکر نشده باشد مثلاً ما اوریدلی ، دی چاویلی ، دی ،

ب : - اگر اسم مصدر مفعول فعل آمده باشد مثلاً احمد و هغه هلك ته ښکنځل وکړه ، ما لیکل وده کړی دی ؛ ستالوستل زده دی ؛

ج : اگر کلمات «څو ، څه ، هیڅ ، لنز ، ښه ، بد» مفعول صریح فعل ماضی متعدی آمده باشد مثلاً څودی اخستی‌دی، څه‌دی‌لیدلی دی ، هیڅ‌می لیدلی نه‌دی

هغه‌لنز خوړلی دی ، تاښه کړی دی ؛ تا بد و یلی دی ، درجمله های فوق جمیع افعال به صیغه جمع آمده اند

(۲۱) اگرافعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی‌دو فاعل بطریق‌عطف‌داشته‌باشد فعل آنها بقرار ذیل می‌آید

۱ : ـ اگرهردو فاعل واحد غائب مذکر و یا واحد غائب مونث باشد فعل آنها به صیغه جمع مذکر وجمع مونث می آید مثلاً احمدا ومحمود راغلل ، حلیمه او سلیمه راغلې ، احمد او محمود سلیم وهی ، فاطمه‌اوحلیمه محمود وهی

ب : ـ اگر هردو فاعل یکی مذکر ددیگری مونث باشد تعلق فعل بلحاظ تذکیروتانیث ، مفرد وجمع به فاعلی که نزد یك فعل باشد میباشد مثلاً یوسړی اویوه‌ښځه راغله ، یوه ښځه اویو سړی راغی ، درې سړی اودوې ښځی راغلې څلور ښځی اوپنځه سړی‌راغلل .

ج : ـ اگرهردو فاعل ضمیر شخصی یکی متکلم ودیگری مخاطب‌ویا یکی مخاطب و دیگری غائب باشد تعلق فعل بلحاظ صیغه به‌ضمیر متکلم میشود و فعل به صیغه جمع متکلم میآید ، مثلاً زه او ته مکتب ته ولاړو ، زه اوته به احمد ووهو ، موږ او تاسی به دا کاروکو ، واگر یکی مخاطب و دیگری غائب باشد فعل به صیغه جمع مخاطب می‌آید ، مثلاً ته او دی باغ ته ولاړ است ، ته‌او دی ما وینئ ، ته‌اودی به ما ووهئ ، تاسی اودوی به ماووهئ ؛

واگر هردو ضمیر غائب یکی مذکر ودیگری مونث باشد تعلق فعل به ضمیر مذکر میشود وفعل به صیغه جمع مذکر میآید مثلاً دا اودی ولاړل ، دی اودا راغلل دی اودا تا وینی دغیره (۳) اگر فعل ماضی متعدی دومفعول‌ویاز یاده از دو

مفعول بطریق عطف داشته باشد فعل انها بقرار ذیل میآید :-

ا :-اگر هر دو مفعول واحد مذکر ویا جمع مذکر باشد ویا هر دو مفعول واحد مونث ویا جمع‌مونث باشد فعل آنها به‌صیغه جمع مذکر . وجمع مونث غائب می آید . مثلاً ما احمد او محمود په‌بازار کښ ولیدل ، ما فاطمه اوحلیمه په‌بازار کښ ولیدې ، مادوه هلکان او درې سړی په‌بازار کښ ولیدل مادوې نجونی اویوه ښځه په مکتب کښ ولیدلې

ب :-اگر هردو مفعول یکی مذکر ویکی مونث باشد تعلق فعل به مفعولی‌که نزدیك فعل باشد میشود مثلاً ما احمد او حلیمه ولیدله ، تاحلیمه او احمدولید'ده دوې نجونی او درې هلکان ولیدل ، محمود درې هلکا ن او پنځه نجونی په مکتب کښ ولیدلې

ج :-اگرهردومفعول ضمیرشخصی‌یکی‌متکلم‌ودیگری مخاطب یاغائب باشد تعلق فعل به ضمیر متکلم میشود و فعل به‌صیغه جمع متکلم‌می‌آید'احمدزه‌او ته‌وو هلو محمودزه اودی‌په مکتب‌کې ولیدلو ، واگریکی‌مخاطب ودیگری غائب باشد تعلق فعل به‌ضمیر مخاطب وبه‌صیغه جمع می‌آید مثلا اسلم‌ته او دی‌ولید است ، واگر هردو معفول ضمیر واحد غائب باشد تعلق فعل به‌ضمیریکه نزدیك فعل باشد ، می‌شود مثلاً ما دا اودی ولید ، تادی او دا ولیدله

تمرین ۱٦ سوالات

(۱) اگر فعل لازمی ویاحال ومستقبل متعدی باشد ، ایا تعلق فعل بافاعل ویابامفعولش می باشد مثال هریك را بنویسید

(۲) اگر فعل‌ماضی متعدی‌باشد تعلق‌فعل باکه می‌باشد بافاعل ویا مفعولش بیان آنرا بامثالش بنویسید

(٣) ضمائر شخصی منفصل (ما ، تا ، ده ، دي ، هغه، هغي ، هغو) با کدام فعل بطور فاعل می آید مثال هریك را بنویسید

(٤) ضمائر شخصی منفصل (زه، ته ، دا ، هغه) به حالت فاعلی با کدام فعل می آید مثال هر یك را بنویسید.

(٥) ضمائر شخصی منفصل (ما ، تا) بحالت مفعولی با کدام فعل می آید مثال هر یك را بنویسید ؟

(٦) ضمائر شخصی منفصل (زه، ته) بحالت مفعولی با کدام فعل استعمال می شود مثالش را بنویسد ؟

(٧) ضمائر شخصی (دی، دا، هغه) بحالت مفعولی با کدام فعل می آید مثال هر یك را بنویسید؟

٨) (څوك) او (چا) به حالت فاعلی با کدام فعل می آید مثال هر یك را مفصل بنویسید

(٩) (څوك) به حالت مفعولی با کدام فعل می آید مثالش را بنویسید :

(١٠) آیا (چا) بحالت مفعولی استعمال می شود :

(١١) اگر دواسم هم جنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی یا فعل حال ومستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را نوشته کنید

(١٢) اگردو اسم مختلف الجنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی و فعل حال ومستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

(١٣) اگر دوضمیر شخصی منفصل بطریق عطف فاعل فعل لازمی ، حال ومستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

(١٤) اگر دواسم هم جنس بطریق عطف مفعول ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید بیانش را با مثالش بنویسید

(١٥) اگر دو اسم مختلف الجنس بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید بیانش را بامثالش بنویسید

ACKU

(۱٦) اگر ضمائر شخصی منفصل بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

(۱۷) جمله‌های ذیل را تصحیح کنید و وجهٔ صحت هریك را بنویسید ؟

(۱) ما احمد وینم (۲) تازه ولید «۳» ده ته وواهه «٤» دوی تا و هی «٥» دوی ته وهی

«٥» چاته ولید «٦» چا زه وینم «۷» حلیمه او فاطمه را غلل ،

«۸» احمد او سلیمه راغلي «۹» مایوه ښځه اویو هلك وینم :

«۱۰» زه اودی کورته ولاړ «۱۱» ته اودا مکتب ولاړه :

«۱۲» ما احمد او محمود ولید «۱۳» تا حلیمه او سلیمه کله په مکتب کښ ولیده

«۱٤» ده زه او ته به مکتب کښ ولید است «۱٥» زه ته اودي په باغ کښ ولیدم ، «۱٦» چاتا ولیدي ، «۱۷» څوك ماو لیدم ،

«۱۸» دا اودی چیری ولاړ «۲۰» دی اودا هلته ولاړه ،

«۲۱» ما احمد او محمود ولیدم «۲۲» تا حلیمه او اسلم و لیدل

«۲۳» مؤږ ته ولید است «۲٤» ته راغلی وی :

«۲٥» تا سی زه چیری ولید است «۲٦» دوی زه هلته ولیدل

«۲۷» ته زه وهی «۲۸» ماته وهم :

قسمت ششم بیان حرف تمیز

حرف تمیز آن کلمه را میگویند که معنی فعل ، صفت و یا دیگر حرف تمیز را توضیع میکند ، مثلاً احمد پرون ولاړ «احمد دیروز رفت» ، اسلم پور ته و لاړ «اسلم بالا رفت» ، محمود په ژړا کور ته ولاړ «محمود گریه کنان به خانه رفت» دا هلك ډیر هوښیار دی ، «این بچه خیلی هوشیار است» ، احمد ډیر ژر ژر کورته تی ، «احمد خیلی زود زود به خانه می رفت» در جمله های فوق کلمات

«پرون »، «پورته»، پەژرا ، ژرژر معنی فعل راتوضیح میکندیعنیوقت ،مکان وضعیت وقوع فعل را نشان میدهد ، وکلمه دیر معنی صفت«هوشیار» ودیگر حرف تمیز راتوضیح میکند :

اقسام حرف تمیز

حرف تمیز بر شش قسم است ، ١ ظرف زمان ٢ ظرف مکان ٣ حرف علت ٤ حرف وضعیت ٥ حرف تاکید ٦ حرف مقدار :

فصل اول : ظرف زمان

ظرف زمان آن کلمه وا گویند که وقت وقوع فعل را نشان میدهد ، و آنها بقرار ذیل است ؛

(١) تل (همیشه) داهلك تل ژاړی ؛ (این بچه همیشه گریه میکند)

(٢) بیگا (امشب) مثلاً احمد بیگا راغی (احمد امشب آمد)

(٣) کله (کی) مثلاً ته کلهقندهار تهځی (توکی بهقندهار میروی)

(٤) لمړی (اول) مثلاً دی لمړی راغلی و(اواول آمده بود)

(٥) اوس (اکنون) مثلاً احمد اوس راغی (احمدا کنون آمد)

(٦) پخوا(پیشتر) مثلاً احمد پخوا راغلی و (احمد پیشتر آمده بود)

(٧)بیا (باز) مثلاً احمد بیا راغی(احمد باز آمد)

(٨)پرون (دیروز) مثلاً اسلم پرون ولاړ (اسلم دیروز رفت)

(٩) نن (امروز) مثلاً زهنن کورته ځم (منامروز به خانهمیروم)

(١٠) وختی (بروقت) مثلاً زه وختی راغلم (من بروقت امدم)

(١١) هیڅو (هرگز)مثلا زههیڅوداکارنهکوم (من هرگز این کاررانمیکنم)

(١٢) ترکله پوری (تا بکی) مثلاً تهبه ترکله پوری په قندهار کښې اوسې (تو تابکی درقندهار خواهی ماند) :

(۱۳) لمر خرك (طلوع آفتاب) مثلاً زه لمر خرك دخوب كښينا ستم (من به طلوع افتاب ازخواب بيدار شدم)

(۱٤) هيڅكله (هيچگاه) مثلاً زه به هيڅكله ستا بې امري و نه كم (من هركز نافرمانی شمارا نخواهم كرد)

فصل دوم : ظرف مكان

ظرف مكان آن كلمه ئيست كه جای وقوع فعل را به مانشان ميدهد مثلاً زه پورته ولاړم (من بالا رفتم) درين جمله (پورته) جای وقوع فعل را بمانشان ميدهد وآنها بقرار ذيل است

(۱) دباندی (بيرون) مثلا زه دباندی وتلی وم (من بيرون رفته بودم) :

(۲) پورته (بالا) مثلاً احمد پورته ولاړ «احمد بالا رفت» :

(۳) چيرته (كجا) مثلاً ته چيرته تللی وی ؟(توكجا رفته بودی)

(٤) كښته (پائين) مثلاً احمد كښته ولاړ (احمدپائين رفت)

(٥) باهر «بيرون» مثلاً احمد باهر تللی وا حمد بيرون رفته بود»

«٦» دلته «اينجا» مثلاً دلته راسه «اينجا بيا»

«۷» دننه «درون» مثلاً زه دننه تللی وم «من درون رفته بودم» .

«۸» نژدې «نزديك» مثلاً نژدې راسه «نزديك بيا» :

«۹» لرې «دور» مثلاً لرې مه ځه «دور مرو»

«۱۰» هلته «آنجا» مثلاً دا كتاب هلته كښيږده «اين كتاب را آنجا بگذا

(۱۱) دپاسه «از بالا» مثلاً زه دپاس راغلم «من از بالا آمدم»

«۱۲» هوری «آنجا» مثلاً زه هوری ولاړم «من آنجا رفتم»

«۱۳» ښی خوا «طرف راست» مثلاً ښی خواوګرزه «طرف راست بگرد»

ACKU

«۱٤» کینه خوا «طرف چپ» مثلاً کینه خوا و لاړسه «طرف چپ برو».

«۱۵» شا وخوا «هر طرف» مثلاً شاوخواشوك مه‌پریږده «چهار طرف کسی رامگذار»

«۱٦» دې لورته «باین طرف» مثلاً دې لورته ولاړسه «باین طرف برو»

فصل سوم؛ آدات وضعیت

آدات وضعیت آن کلمات رامیگویند که‌وضعیت وحالت وقوع فعل را نشان میدهد مثلاً داسړی وروورو ځي «این مرد اهسته اهسته میرود» احمد دکوریه پټه ووت «احمد از خانه بطور خفیه بر آمد» در جمله های فوق کلمات «ورو ورو» و«په‌پټه» وضعیت وقوع فعل رانشان میدهد بعض ازآدات وضعیت بقرارذیل است:

«۱» په پټه «بطور خفیه» مثلاً زه‌دکوره په‌پټه‌ولاړم «من ازخانه‌بطورخفیه‌رفتم»

«۲» په‌تلوار «به چابکی» مثلاً زه تریغمان په تلوار ولاړم «من تا پغمان به چابکی رفتم»

«۳» ژر ژر «بز ودی» مثلاً احمد مکتب ته ژر ژر ځي «احمد به مکتب زود زود میرود».

«٤» په ښکاره «علانیه» مثلاً دې هلك هغه سړی ته‌په ښکاره ښکنځل‌وکړه «این بچه آن مرد راعلانیهٔ دشنام داد»:

(۵) په رشتیا (به‌راستی) مثلاً ته‌په رشتیاوطن ته ځي (تو به راستی بوطن می‌روی)

(٦) په‌ناحقه (به ناحق) مثلاً داسړی‌دی په ناحقه‌وواهه (این‌مردرا به ناحق‌زدی)

(۷) په دروغ (به‌دروغ) مثلاً ته له‌ماسره په دروغ چلېږې (تو بامن به دروغ رفتارمیکنی)

(۸) په‌ښه‌شان (بطورخوب) مثلاً احمدله ماسره په ښه‌شان گذاره‌کوی (احمد بامن بطورخوب گذاره میکند)

(۹) په‌قراره (به‌تدریج) مثلاً دا کار به‌په‌قراره وسی (این کار به‌تدریج خواهد شد)

(۱۰) و رو و رو (اهسته اهسته) مثلاً مکتب ته و رو و رو لحه (به مکتب اهسته اهسته برو)

(۱۱) قستن (قصداً) دی قستن دا کار نه کوی (او قصداً این کار را نمیکند)

(۱۲) تارپه تار (پراگنده) مثلاً د دښمن لښکرمی تارپه تار کی (فوج دشمن را پراگنده ساختم)

«۱۳» ناڅاپه «ناگهان» مثلاً زما کره ناڅاپه میلمانه راغلل «به خانهٔ من ناگهان مهمان ها آمدند»

«۱٤» یوازی «تنها» مثلاً زه نن یوازی مکتب ته‌ولاړم، «من امروز تنها به مکتب رفتم»

فصل چهارم : «آدات تاکید»

آدات تاکید ان کلمات را میگویند که برای مبالغه و تاکید فعل، صفت و یا دیگر کلمه تمیز می آید مثلاً داهلك ډیر هوښیاردی «این بچه خیلی هوشیار است» ته ډیرو رو ورو پرلاری ځې «تو بسیار اهسته اهسته براه میروی»، دوی ټوله راغلل «انها همه آمدند» درجملههای فوق «ډیر» کلمه مبالغه است که معنی صفت «هوشیار» ودیگرحرف تمیز «ورو ورو» را توضیح و تاکید میکنهٔ «ټوله» معنی فعل «راغلل» راتوضیح میکند : وآنها بقرار ذیل است :

«۱» ډیر «بسیار» مثلاً داهلك ډیر هوښیاردی «این بچه خیلی هوشیاراست» :

«۲» ټوله «همه» دوی ټوله راغلل «آنها همه آمدند» :

«۳» واړه «همه» مثلاً دوی واړه راغلل «آنها همه آمدند» :

«٤» گرده «همه» مثلاً دوی گرده ولاړل «آنها همه رفتند» :

«۵» خو «یقیناً» مثلاً هغه خوراغلی نه‌دی «او که نیامده است» :

« ٦ » په‌ګډه « یکجا » مثلاً وی‌پدې‌ګه راغلل « آنها یکجا آمدند » :

« ۷ » په سرسره « شخصاً » مثلاً زه په سرسره درغلم « من شخصاً نزدتو آمدم » :

« ۸ » تك « بسیار ، بالکل » برای تاکید تور رنګها‌می‌آیدمثلاً دا قلم تك تور دی « این قلم بالکل سیاه است »

« ۹ » غوڅ ، غوڅه « بالکل » برای تاکید « نیم ، نیمه ، سر » می آید مثلاً سرئې غوڅ لخنی پر بکئ « سرش را بالکل قطع کنید » ، غوڅه نیمه شپه ده « بالکل نیم شب است » :

« ۱۰ » جګ « بالکل » برای تاکید « جوړ » می‌آید مثلاً داسړی جګ جوړ دی « این مرد بالکل تندرست است »

« ۱۱ » تکنده یا تکنی « « بالکل » برای تاکید غرمه » می آید مثلاً تکنده غرمه ده « بالکل نیم روز است » :

« ۱۲ » تم « بالکل » برای تاکید « تور » می‌آید مثلا تورتم دی « بسیار تاریك است » :

« ۱۳ » تپ « بالکل » برای تاکید « ړوند » می‌آید مثلا داهلك تپ‌ړوند دی « این بچه بالکل کوراست »

« ۱٤ » نګوړ ، پوړ ، پاړه « بالکل » برای تاکید سوړ عموماً می‌آید مثلاً دا کانړی سوړنګوړدی « این‌سنګ بالکل سرداست » : دا کانړی‌ساړه‌پاړه دی :

« ۱۵ » کرټ « بالکل » برای تاکید فعل می آید مثلاً زه دا کارکرټ نه کوم « من این کار را بالکل نمیکنم »

« ۱٦ » لغړ « بالکل » برای تاکید « لڅ » می‌آید مثلاً داسری لڅ لغړدی « این‌مرد بالکل برهنه است »

ACKU

«۱۷» خشت «بالکل» برای تاکید «لوند» می‌آید مثلاً دا کالی لوند خشت دی «این کالا بالکل تراست»

«۱۸» پړ «بالکل» برای تاکید «غوړ» می‌آیدمثلاً دا کمیص غوړ پړدی «این قمیص بالکل چرب است» :

«۱۹» ووز «بالکل» براتاکید «کوږ» می‌آید مثلاً دالرگی کوږوو ږدی «این چوب بسیار کج است»

«۲۰» بخ «بالکل» برای‌تاکید «لڅ» می‌آید مثلاً داهلك لڅ بخ دی «این بچه بالکل برهنه است»

«۲۱» یخ «بالکل» برای تاکید «یخ» می‌آیدمثلاً داشی یخ یخ‌دی «این چیز بالکل سرد است»

«۲۲» تزی «بالکل» برای‌تاکید «نوی» می‌آید مثلاً ستا کوټ‌نوی تزی دی «کوټ شما بالکل نواست» :

فصل پنجم: بیان حرف‌علت

حرف علت آن کلمه رامیگویند که‌علت فعل راظاهر میکند مثلاً زه نن مکتب ته‌نه‌ولاړم ځکه‌چه ناجوړوم (من‌امروز به مکتب نرفتم زیرا که نا خوش بودم)

حروف علت درپشتو عموماً قرار ذیل است :

(۱) ځکه‌چه(زیرا که)مثلاً زه‌رانه‌غلم ، ځکه‌چه‌کار می‌در لود(من نیامدم‌زیرا کارداشتم

(۲) ولی‌چه (چرا که) مثلاً احمد نن مکتب ته‌نه ولاړولی چه و رور ئی‌نا جوړ و (احمد امروز به‌مکتب نرفت چرا که‌برادرش ناخوش بود):

(۳)چه (تاکه) مثلاً ځم ، چه‌بخلائی کم (می‌روم تاکه‌اورا راضی بسازم).

(٤)ددی دپاره (برای اینکه) زه‌ددی دپاره راغلم‌چه‌ئی بوزم (من به‌این‌سبب آمدم که‌اورا به‌برم)

(٥) څه‌د پاره « برای‌چه » مثلاً ته‌دڅه دپاره قندهار ته‌ولاړې « توبرای‌چه به‌قندهار رفتی »

« ۷ » کوندی « شاید » مثلاً زه راغلم کوندی‌ته خوشال سې « من آمدم شاید توخوش شوی »

فصل ششم: بیان حرف مقدار.

آدات مقدارآن کلماتیست که‌اندازه‌ویادرجهٔ فعل راظاهر میکند مثلاً داهلك بیحد کوښښ کوی « این‌بچه ازحدزیاد کوشش میکند وآنهابقرارذیل است :-

(۱) بیحده « ازحدزیاد » مثلاً زه بیحده کوښښ کوم‌چه‌دا کارژرخلاص‌شی « من‌ازحد زیاد کوشش میکنم که‌این کار زود خلاص شود » :

« ۲ » بیشان « ازحد زیاد » مثلاً داسړی بیشان ښه کار کوی « این مرد ازحدزیاد خوب کار میکند »

« ۳ » په‌قدر قدر « به‌اندازه » مثلاً په‌قدرقدر کار کوه « کاررا باندازه کن ».

« ٥ » څونه « چه‌قدر » مثلاً ته‌په روځ کښ څونه کار کوې « تو در روز چقدر کار میکنی »

« ٦ » څومره « چه‌قدر » مثلاً تانن‌څومره کاروکی « توامروزچقدر کار کردی ».

« ۷ » خالی « صرف » مثلاً زه خالی دا کار کولای‌شم « من صرف همین کاررا کرده می‌توانم »

« ۸ » دومره « اینقدر » مثلاً دومره ډیر کارمه‌کوه « اینقدر زیادکارمکن ».

« ۹ » هومره « آنقدر مثلاً زه‌ستا په‌کار هو مره خوشال سوم چه‌بیان ئې کولای نه‌سم « من بکار توآنقد خوش شدم که بیانش کرده نمی‌توانم ».

« ۱۰ » ډیر « بسیار » داسړی‌ډیرمال داردی « این‌مرد بسیارمال‌داراست »

« ۱۱ » ډیرځل « بسیاردفعه » مثلاً ډیرځل می‌در ته‌وویل « بسیاردفعه‌بتو گفتم ».

ACKU

«١٢» زیات «زیاد» مثلاً زیات کار مه کوه «کار زیاد مکن».
«١٣» لا «هنوز» مثلاً احمد لا نه‌دی راغلی «احمد هنوز نیامده است»
«١٤» لگو نی «کم» مثلاً زه لگو تی کار لرم «من قدری کار دارم»
«١٥» لبرخه «قدری» مثلاً لبرخه کار لرم «قدری کار دارم»

تمرین ١٧ سوالات

«١» آدات تمیز را تعریف کنیدو بنویسید که بر چند قسم است مثال هر یك را بنویسید؟
«٢» ظرف زمان کدام کلمه رامیگویند تعریفش را با چند مثال آن بنویسید؟
«٣» ظرف مکان را تعریف کنید وچند مثال آنرا بنویسید؟
«٤» آدات وضعیت کدام کلمه‌را میگویند بیانش را باچند مثال آن بنویسید.
«٥» آدات تاکید را تعریف کنید وچندمثال آنرا بنویسید؟
«٦» آدات علت راتعریف کنید وچند مثال آنرا بنویسید.
«٧» آدات مقدار کدام کلمات رامی گویند بیانش را باچندمثال آن بنویسبد.
«٨» آدات ذیل رادر جمله‌ها استعمال کنید: ـ ځکه‌چه، څه‌دپاره، لا، ډیر ځل دو مره، تپ، لغړ، غوټ، ناڅاپه، یوازی، ناربه‌تار، ورو ورو، ژر ژر، چیرته، دبالدی، دلته، وختی، هیڅلکه
(٩) درجمله‌های ذیل آدات تمیز را معلوم کنید وبنویسید که کدام حرف تمیز است ومعنی کدام کلمه راتوضیح میکنند: ـ
(١) داسړی یرون چیری تللی و (٢) زه د احمد سره پور نه‌تللی وم.
(٣) زه بیگا داحمد کره تللی وم (٤) احمد کښته تللی دی:
(٥) داهلك مکتب ته ژرژر ځی (٦) دی نن ناڅاپه زموږ کره راغی:
(٧) دی په‌تلوار سره کورته ولاړ (٨) زه ځم چه ئې پخلا کم:
«٩» داهلك ډیر هوښیار دی «١٠» دی ډیر کار کوی:

« ١١ » داهلك په‌خپلو سبقو کښې ډېر زیاد کاژی « ١٢ » داهلك ډېر ورو ورو مکتب ته ځی (١٣) ته ډېر بیحده کار کوي :

(١٤) دی ډېرښه زغلی (١٥) ته ډېر زیار کاژي:

قسمت هفتم بیان حروف جاره

حرف جر آن کلمه‌ئیست که‌قبل ویا بعداز یك اسم می‌آید و تعلق آنرا با کلمه‌دیگر یعنی فعل ظاهر میکند آن اسم‌را مجرور ویا مفعول بواسطه میگویند ‹ مثلاً احمد کور ته ولاړ «احمدبه‌خانه‌رفت »درین جمله« ته »حرف جراست که‌بعداز « کور » آمده‌است وتعلق آنرا بافعل « ولاړ» ظاهر میکند ‹یعنی رفتن‌احمد بطرف« کور » شده‌است : و کور مفعدل فیه‌است که فعل بواسطه حرف جر « ته» براو واقع شده است : وآنها بقرار ذیل است :-

(١) په کښې « در آن » بصورت ترکیبی آنوقت استعمال می‌شود که مجرورش محذوف باشد : مثلاً په کښې کښېنه «درآن بنشین » : وبه‌صورت تحلیل« په» ما قبل ازمجرورو« کښې » بعدازمجرور می آید مثلاً احمدپه کور کښې نا ست و «احمد درخانه نشته بود » :

« ٢ » کښې « در » معنی ظرفیت را میدهد مثلاً احمد کور کښې ناست و «احمد درخانه نشته بود»

« ٣ » په « به» احمدپه کورننوت «احمد به خانه‌در آمد»

« ٤ »په‌باندی« بربالای »برای استعلامی آیدلیکن« په» عموماً قبل مجرورو « باندی »بعد ازمجرورمی آید مثلاً دا کتاب پرمیز باندی کښیږده «این کتاب را بربالای میز بگذار »

« ٥ » پر« بر » مثلاً دا کتاب پرمیز کښیږده «این کتاب رابرمیز بگذار

(٦) پرې، پې (برآن) برای استعلامی آیدو مجرور آن عموماً محذوف می باشد مثلاً کتاب پرې کښیږده (کتاب را برآن بگذار) یا کتاب پې کښیږده: بعض وقت لفظ «باندی» یا «دپاس» بطور مفسر مابعد آن می‌آید مثلاً پرې باندی کښیږده «بالایش بگذار»

«۷» «له» «از» برای تجاوز وابتدا می آید و آخری حرف مجرور آن عموماً بەزبر خوانده می شود، مثلاً اسلم له کور ووت «اسلم ازخانه بر آمد» بعض اوقات «نه» مابعد مجرور بطور مفسر می آید، مثلاً زه له کوره نه ووتم «من از خانه بر آمدم»

«۸» ترې، تې، تنه «ازو» مثلاً قلم ترې واخله «قلم ازو بگیر» پښتنه تې وکه «پرسان ازو بکن» کتاب تې واخله «کتاب را ازو بگیر»:

درمحاوره قندهار بجای «ترې» لفظ «لخنی» استعمال می‌شود، مثلاً کتاب لخنی واخله،

«۹» لخنی «ازو» مثلاً دا کتاب لخنی واخله «این کتارا ازو بگیر»:

«۱۰» سره «همراه، با» زه احمد سره ولاړم «من همرای احمد رفتم»، گاهی «د» ماقبل مجرور هم می آید مثلاً زه د احمد سره ولاړم من همرای احمد رفتم

گاهی ماقبل «سره» ضمائر «را، در، ور» رامی آرند مثلاً ته را سره ولاړشه «تو با من برو» زه درسره ولاړشم «من با تو بروم» زه ورسره ولاړشم «من با او بروم»

«۱۱» «دپاره، لره، له» برای مابعد مجرور می آید مثلاً مادا کتاب د احمد دپاره راوړ «من این کتاب را برای احمد آوردم» ما دا چاقو تالره راوړ «من این چاقو را برای تو آوردم» ما دا قلم تاله درکړی «من این قلم را برای تو دادم»:

گاهی قبل از « له » ضمائر « را ، در ، ور » بطور مخفف می آرند مثلاً وله ورکه « باوبده »دله‌درکم « بتوبدهم » ، راله‌راکه « بمن بده » ، « را » بطور تخفیف نمی‌آید ؛

(۱۲) ترپوری (تا) برای انتها استعمال می‌شود « تر » ماقبل مجرور « پوری » بعدمجرور می‌آید ، وآخری حرف مجرور به زبر خوانده می شود ، مثلاً زه تر مکتب پوری ولاړم (من تا مکتب رفتم)

گاهی تنها لفظ (تر) راماقبل مجرورمی‌آرند مثلاً زه تربازار تللیؤم (من تابازار رفته‌بودم)

(۱۳) ترلاندی (زیر) (تر) ماقبل‌ازمجرور و(لاندی) بعداز مجرور می‌آید مثلاً داحمد کتاب ترمیز لاندی پروت‌دی (کتاب احمد زیر میزافتاده است) گاهی بجای (تر) لفظ (د) می‌آرند مثلاً داحمد کتاب دمیز لاندی پروت‌دی ، (کتاب احمد زیرمیز افتاده است) گاهی تنها (لاندی) هم‌می آید مثلاً داحمد کتاب میز لاندی دی (کتاب احمد زیرمیزاست) .

(۱٤) پرباندی (بر) (پر) قبل ازمجرورو (باندی) بعدازمجرور می آیدمثلاً داقلم پرمیز باندی کښېږده (این قلم رابرمیز بگذار)، گاهی لفظ(پر) تنهاهم استعمال می‌شود مثلاً دا کتاب پرمیز کښېږده (این کتاب را بر میز بگذار)

(۱۵) ته (به) مثلاً احمد مکتب ته تللیؤ (احمد به مکتب رفته بود)

(۱٦)څخه(نزد) بعدمجرور می‌آیدمثلاً کتاب‌می‌ستاڅخه‌دی(کتابم‌نزدتواست :

(۱۷) د : (از) مثلاً احمد دکور راغی (احمد از خانه آمد) آخری حرف مجرور به‌زبر خوانده‌می‌شود

(۱۸) ، راهیسی(بعد از)برای ابتدای‌زمانه‌می‌آیدوبعداز مجرورمی‌آید مثلاً ما احمد پرون را هیسی‌لیدلی نه دی (من احمد را بعداز دیروز نه دیده‌ام) :

تمرين ۱۸ —سوالات

(۱) حرف جر كدام كلمة راميگويند بامثالش بيان كنيد ؟

(۲) حروف ذيل رادر جملهها استعمال كنيد ومعنى فارسى هريك را بنويسيد
څخه ، ترلاندى، بر باندى، په كښ ، ته، سره، له، پر، دپاره نه، د، تر پورى، راهيسى :-

(۳) درجملههای ذيل حروف جاره را معلوم كنيد ومجرور آنرا نشان بدهيد ؛

(۱) احمد دكور څخه راغى ، (۲) تهمكتب ته تللى وې (۳) دا كتاب مى ستادپاره راوړى دى ، (٤) داهلك زما دوړور پرچوكى ناست و ، (۵) ستاقلم پرميز باندى پروت دى (٦) زه نن داحمد سره تللى وم (۷) داحمد قلم ترميز لاندى دى (۸) ته د پرون راهيسى چيرى وې (۹) زه نن تر يغمان پورى ولاړم (۱۰) زماقلم ترې واخله .

قسمت هشتم ؛ بيان آدات عطف

حرف عطف آن حرفى راميگويند كه فقط دواسم وياده جمله راباهم وصل ميكنند؛ وآن بردوقسم است حرف عطف مساوى (۲) حرف عطف تابع ؛

(۱) حرف عطف مساوى آن حرف عطف راميگويند كه دوجمله مساوى را باهم وصل ميكند مثلاً زه راغلم او احمد ولاړ (من آمدم واحمد رفت) :

(۲) حرف عطف تابع آن حرف عطف راميگويند كه جمله تابع راباجمله اصلى وصل ميكند مثلاً غلامه كوه نه چه گرفتارشې (دزدى مكن مبادا گرفتار شوى) درين جمله ، جمله اصلى (غلامه كوه) وجمله متابع (گرفتارشې) و(نهچه) حرف عطف است كه جمله اصلى ومتابع را باهم وصل ميكند ، در پشتو حروف عاطفه بقرار ذيل است :-

(۱) او (و) مثلاً احمد او محمود مكتب ته ولاړل (احمد ومحمود بهمكتب رفتند) :

(۲) که (اگر) زه به هغه کتاب ووایم که ته اجازت راکې (من آن کتاب را خواهم خواند اگر تو اجازت بدهی) :ـ

(۳) خو (لیکن) احمد مکتب ته راغلی وخو محمود راغلی نه و (احمد به مکتب آمده بود لیکن محمود نیامده بود)

(٤) هم (نیز) مثلاً احمد راغی محمود هم ورسره راغی (احمد آمد و محمود هم همرایش آمد)

(۵) بیا (باز) مثلاً لمړی احمد راغی بیا محمود راغی (اول احمد آمد باز محمود آمد).

(٦) بلکه (بلکه) دا سپی نه دی بلکه لیوه دی (این سگ نیست بلکه گرگ است).

(۷) لاکن (لیکن) مثلاً احمد مکتب ته راغلی ولاکن محمود راغلی نه و (احمد به مکتب آمده بود لیکن محمود نیامده بود) :

(۸) بیله (سوای) مثلاً ټوله هلکان بیله احمد راغلی وه (همه بچها سوای احمد آمده بودند)

(۹) لادلاسه (علاوه از آن) مثلاً احمد څه رانکړه لادلاسه ئې ښکنځل راته وکړه (احمد چیزی نداد علاوه از آن دشنامم داد) :

(۱۰) که څه هم (اگر چه) مثلاً هغه ښه سړی دی که څه هم غریب دی (او مرد خوب است اگر چه غریب است):

(۱۱) لکه چه (مثلیکه) مثلاً هغه هلك دارنگه هوښیار دی لکه چه زه هوښیاریم (آن بچه اینقدر هوشیار است مثلیکه من هستم)

(۱۲) وقتچه (وقتیکه) مثلاً هغه مکتب ته ولاړ وقتچه اته بجې ووهلی شوې (او به مکتب رفت وقتیکه هشت بجه زده شد):

(۱۳) نه (نه) مثلاً نه زه ولاړم نه ته ولاړې (نه من رفتم نه تو رفتی) :

(۱٤) داسی ونه سی چه (مبادا) مثلاً سبق زده کړه داسی ونه سی چه هیر دی شی (سبق را یاد کن این چنین نشود که فراموش شود)

(١٥) سره‌له‌دي (باوجوديكه) مثلاً احمدرانه غی‌سره ددي چه‌ډير مې‌ورته وويل (احمد نيامد باوجود يكه بسيار باو گفتم)

(١٦) كنه (ورنه) مثلاً داكارمه كوه، كنه‌و به دي‌وهم (اين كاررامكن ورنه‌ترا خواهم‌زد).

(١٧) كه‌څه‌هم (اگرچه) مثلاً دی راغی كه‌څه‌هم مانه وويلي (اوآمدا گرچه من نگفته بودم)

(١٨) دواړه (هردو) احمداومحمود دواړه‌راغلل (احمدومحمود هردو آمدند)

فائده :- (١) فرق دربين حرف عطف وضمير موصول اين است، كه حرف عطف فقط‌دواسم ويادوجمله رابا‌هم‌وصل ميكند وموصول له‌ندارد، واسم موصول‌دوجمله اصلی ومتابع‌را باهم‌وصل ميكند وموصول له‌هم دارد؛

(٢) حرف عطف‌منصرف نيست ودرشكل خود تغير نميخورد مثليكه اسم، ضمير، صفت و فعل منصرف است و درشكل خودبسبب تصريف تغير ميخورد؛

(تمرين ١٩ سوالات)

(١) حرف عطف رابيان كنيد وبنويسيد كه‌بلحاظ جمله‌برچند قسم‌است،

(٢) حروف عاطفه ذيل رادرجمله هااستعمال كنيد :- او، ييا،نه، هم، كه،خو بلكه، لاكن، كه‌څه‌هم، لكه‌چه، بيله، كنه، وقتچه، داسې، نه‌چه

(٣) درجمله های‌ذيل حروف عاطفه رانشان بدهيد وبنويسيد كه‌كدام اسماو جمله هارا باهم وصل ميكند

(١) احمد اومحمود ولاړل (٢) احمدبازا رراغی ييا كورته ولاړ (٣) ولاړسه يا كښينه

(٤) نه‌زه‌ځم نه‌ته‌ځې (٥) ته‌ولاړسه، زه‌به‌هم ولاړسم (٦) داسړی نه‌دی بلكه حيوان دی

قسمت نهم :- بیان حرف ندا

حرف ندا آن کلمه ئیست که خیال ناگهانی را ظاهر میکند ودرمحل ندا، تعجب، انبساط، تحسین، افسوس، نفرت و تحذیر وغیره استعمال می‌شود، مثلاً اې هلك! دلته راسه (ای بچه اینجا بیا):

نوت :- حرف ندا در جمله هیچ تعلق صرفی با کلمهٔ دیگر ندارد، و نه معنیٔ اسمی را که با او می‌آید، توضیح ویا زیاده می‌سازد بلکه صرف هیجان واحساسات را ظاهر می‌سازد :-

فصل اول بیان حرف ندا

درپشتو حرف ندا «اې» آ «او» وا می‌باشد مثلاً :-

«١» اې «اې» مثلاً اې هلك! ماته وګوره «ای بچه طرف من ببین»

«٢» آ «ای» مثلاً آزویه! دلته راشه «ای پسر! اینجا بیا»:

«٣» او «ای» مثلاً اوهلك! څه کوی «ای بچه چه میکنی».

(٤) وا (ای) مثلاً واهلك! دلته راشه (ای بچه اینجا بیا):

فصل دوم : اصوات تعجب و انبساط

حرف تعجب وانبساط درپشتو عموماً از ینقرار است : (اخ، ای هی، اوهو، اها، واه، واوا) : مثلاً :-

(١) اخ (آری) مثلاً اخ! ښکلی آس دی (آری! چه اسپ خوب است)

(٢) ای هی (آها) مثلاً ای هی! دا څه رنګه ښه ګل دی (آها این چه طور گل خوش است)

(٣) او هو (واه واه) مثلاً او هو! دا څنګه ښه سړی دی (واه واه این چه مرد خوب است)

(٤) اها (به به) مثلاً آها! څنګه خوږې میوې دی (به به! چه میوه های شیرین است)

(٥) واه : (اری) مثلاً واه! ته څنګه راغلې (اری تو چطور آمدی) :

(٦) وا ، وا ، (واه‌واه) مثلاً واوا! داهلك څنگه‌ښه‌ليکي (واه، واه! اين بچه چطور خوب می نويسد) . ـ

فصل سوم بيان اصوات تحسين

کلمات تحسين درپشتو اين‌است : شابس ، آپرين ، اشکی ، مثلاً ! ـ

(۱) شا بس (آفرين) مثلاً شا بس! ته‌ډير ښه‌سبق‌وائی (آفرين ! تو خوب سبق ميخوانی)

(۲) آپرين (آفرين) مثلاً آپرين ! ته‌ښه‌خط ليکې : (آفرين! تو خوب خط مينويسی) :

(۳) اشکی (شاباس) مثلاً اشکی ! څه ښه کار کوې (شاباس! چه‌کار خوب ميکنی)

فصل چهارم: اصوات نفرين

اصوات نفرين عموماً درپشتو ازين قرار است : اخ ، پټی‌موسه ، اوجاړ سه ، لری ، هسته ، پرته ، بيرته ، ميراث دی سه ، مثلا :ـ

(۱) اخ (واخ ، اوه)مثلا اخ ! داهلك څنگه‌بدرنگه‌دی (اوه! اين بچه‌چطور بدرنگ است)

(۲) پټی موسه (لعنت‌باشد) مثلا پټی موسه ! دادی څه‌وويل (لعنت با شد ! اين‌چه گفتی)

« ۳ »او جاړسه! (ويران شود) ! مثلا او جا ړسه : دا څنگه سرای دی (ويران‌شود . اين چطور سرای است)

« ٤ »لری (دور شو)مثلا لری! بدمی‌درڅخه‌راځی « دور شو! از تو بدم می‌آيد »

(٥)هيسته « پس شو » مثلاً هيسته !مخ‌دی‌تور سه « پس‌شو! رويت‌سياه‌شود » :

« ۷ »بيرته « گم شو » مثلاً بيرته ! ملا دی ما ته سه « گم شو کمرت بشکنند »

« ۸ » ميراث دی سه « ميرانت شود »مثلاً ميراث دی سه ! داڅنگه کالی دی »ميرانت شود ! اين چطور کالااست » :

فصل پنجم :　　اصوات افسوس

اصوات افسوس عموماً درپشتو بقرار ذیل است : وی ، وش،واخ ، آخ، آه، آلا آرمان ، اف، هر گو ره مثلاً :-

« ۱ » وی « افسوس » مثلاً وی ! ورور می مړ سو « افسوس! برادرم مرد » :

« ۲ » وش « افسوس » مثلاً وش ! داسړی څنگه غریب دی « افسوس! این مرد چطور غریب است »

« ۳ »واخ« افسوس »مثلاً واخ! کور می و یرا ن شو(افسوس خانه ام ویران شد)

« ٤ » آخ «افسوس »مثلاً آخ !څهوکم چه څه می دلاسه نه کیږی « افسوس! چه کنم که چیزی از دستم نمی شود » :

« ۷ » آه « حیف » آه، پلانی پهځوانی کښ مړشو »حیف، فلانی درجوانی مرد »

« ۸ »آلا« افسوس »مثلاً آلا،داسړی ډیر غریب دی« افسوس این مرد خیلی غریب است »

« ۹ » آرمان « افسوس» ا ر ما ن ! چه زو ړ یم« افسو س که پیر هستم » :

« ۱۰ »اف« افسوس »مثلاً اف،ننن څنگه گرمی ده« افسوس امروز چطور گرمی است »

« ۱۱ »هر گوره« افسوس »مثلاً هر گوره!چه لاس می نهرسیږی« افسوس که دستم نمی رسد »

فصل ششم:　　حروف تمنا

حروف تمنا درپشتو این است : « کشکی ، که »مثلاً :-

« ۱ » کشکی « کاشکی » مثلا کشکی ! داهلك زماز وی وای « کاشکی! این بچه پسر من می بود »

« ۲ »که « کاشکی » که،احمد وای « کاشکی احمد می بود »،که داسی وای »کاشکی چنین می بو د »:

قسمت دهم: بیان معانی بعض حروف مرکب ومفرد

« ١ »به» به» برای قسم می آید مثلاً به خدای! چه احمد راغلی و » بخدا که احمد آمده بود »

« ٢ » زو « به» برای قسم بعد مقسم به می آید مثلاً خدای زو! چه احمد ناجوړو « بخدا که احمد ناخوش بود»

« ٣ »به شان» مانند» برای تشبیه می آید مثلاً محمود دز مری به شان دی «محمود مانند شیر است »

« ٤ »غوندی» مثل » برای تشبیه می آید مثلاً زه احمد غوندی نه یم »من مثل احمد نیستم» .

« ٥ » لکه » مانند » برای تشبیه می آید مثلا دا ختکی لکه قند خوږ دی «این خربوزه مانند قند شیرین است

« ٦ »داسی» چنین» برای تشبیه می آید مثلاً داسی کار وکه چه خلق شاباس در کی « چنین کار کن که مردم آفرینت بگویند »:

« ٧ » به دول » مانند » برای تشبیه می آید مثلاً دعلم به دول بل ښه کار نهسته «مانند علم دیگر کار خوبی نیست » :

«٨) هسی «این چنین » برای تشبیه مثلاً هسی کار مه کوه چه خلق در باندی وخاندی «این چنین کار مکن که مردم بر تو خنده کنند » :

(٩) ورته (مشابه) برای تشبیه مثلاً احمد خپل ورور ته ورته دی« (احمد مشابه به برادر خود است ۰)

(١٠) هیڅ (هیچ) برای تاکید مثلاً په کور کښی هیڅ نه سته (در خانه‌ام) هیچ نیست) :

(١١) له سره (با لکل) مثلاً زه له سره نه پوهیږم (من با لکل نمیدانم) :

(١٢) هيڅ (هرگز) مثلاً زه هيڅ دا کار نه کوم (من هرگز این کار را نمی کنم):

(١٣) جوړ (شاید) حرف شك مثلاً دا هلك جوړ احمد دی (این بچه شاید احمد باشد)

(١٤) بويه (شاید) حرف شك مثلاً بويه چه راسی (شاید بیاید).

(١٥) خدای خبر (خدامیداند) حرف شك مثلاً خدای خبر چه راسی (خدا میداند که بیاید).

(١٦) خدای زده (بخدا معلوم) حرف شك مثلاً خدای زده چه راسی (بخدا معلوم که بیاید).

(١٧) بنائي (شاید) حرف شك مثلاً بنائي چه وائي خلئی (شاید که بگیرد).

(١٨) گنړه (فرض کنید) حرف شك مثلاً گنړه: وا ئي نه خلی (فرض کنید نگیرد).

(١٩) بیشکه (بی شك) حرف یقین مثلاً بیشکه خدای یو دی (بیشك خدا یکی است)

(٢٠) هو (بلی) حرف ایجاب مثلاً هو زه راغلی وم (بلی من آمده بودم):

« ١٢ » رشتیا « وا قعی » حرف یقین مثلاً رشتیا احمد نا جوړ دی « وا قعی احمد نا جو راست »:

« ٢٢ » یه « نه » بجواب استفهام بصورت نفی می آید مثلاً ته مکتب ته تللی وي؟ « تو به مکتب رفته بودی » بجوابش بصورت نفی گفته می شود « یه »:

« ٢٣ » ښه « خوب » حرف ایجاب بجواب امر یا نهی می آید مثلاً مکتب ته ولاړ سه « به مکتب برو » یا مکتب ته مه ځه « به مکتب مرو » بجوابش میگوید « ښه »

« ٢: » ها « بلی » بجواب ندای آید مثلاً اگر شخص کسی را صدا کند « اي ورور! » ای برادر او بجوبش میگوید « ها »

« ٢٥ » بې « بدون » حرف نفی است که بر اسم داخل می شود مثلاً بې عقل « نادان »

« ۲۶ » نـا » نا حرف نفی است که بر صفت داخل می‌شود مثلاً دا سړی نـا روغ دی « این مرد بیمار است » یعنی تندرست نیست ، دا هلك نـاپوه دی « این بچه فهمیده نیست » .

« ۲۷ » نـه « نه » حرف نفی است کـه بر فعل داخل می شـود مثلاً احـمد نـه ځی « احـمد نمی رود »

« ۲۸ » مه « نه » حرف نفی است که بر امر حاضر داخل می شود مثلاً مه‌ځه » مرو » :

« ۹۲ » خو : ـ این حـرف در پنج موقـع به‌محل خود معنی مختلف می‌دهد .

۱ : ـ بمعنی استدراك می‌آید و رفع توهم که‌از کـلام سابق به سامع می‌آید می‌نمایـد مثلاً ډیر می‌ورته وویل خو را نه غی « بسیار برایش گفتم مگر نیامد » .

ب :ـ برای تنبیه و زجر می‌آید مثلاً خو پری ئې زده سریه « بمان او را ای آدم » :

ج : ـ برای تـاکید می‌آید مثلاً احمد خو راغلی نه‌دی « احمد که‌نیامده است » :

د : ـ برای یقین می آیـد مثلاً دی خو نه ځی « او یقیناً نمی رود » .

ه : ـ بـرای تکیه کـلام می‌آید مثلاً خو احمد راپا څیده « احمد برخواست »

« ۲۷ » د ـ : این حرف بـه چند معنی می آیـد : ـ

۱ : ـ دال‌مفتوحه (د) برا ی علامت اضافت می‌آید مثلاً د احمد کتاب را که (کـتاب احمد را بـده) .

ب : دال‌مکسوره (د) به‌سه‌معنی می‌آید یکی برای امر غائب وامر متکلم مثلاً احمد دراسی (احمد بیاید) زه‌دو لاړ سم (من باید بروم) ، دیگر برای امر دعائیه مثلاً احمد د لوی سی (احمد کـلان شود) .

ح : ـ دا ل مفتوح (د) بمعنی حرف جر می آیـد مثلاً احمد د کور راغی (احمد از خانه آمد)

(۲۸) و : ـ واو به هفت معنی می‌آید : ـ

(۱) برای ضمیر واحد و جمع غائب می‌آید مثلاً ورکه (باو بده) ورکی (با نها بدهید) :

(۲) بمعنی حرف جر مثلاً و ماته‌را که (بمن بده)، وکورته‌ولاړسه (بخانه برو)

(۳) واو تجرید که ما قبل امر استمراری برای ساختن امر مجرد می آید از (گوره) وگوره (به بین) .

(٤) واو الحاق عموماً در اول فعل ماضی و فعل حال و مستقبل التزامی می‌آید مثلاً ما ختګی وخوړ (من خربوزه را خوردم)، زه ډوډی وخورم (من نان بخورم)، زه به ډوډی وخورم (من نان‌راخواهم خورد) .

(٥) واوجمع که بسبب حرف مغیره در آخر اسمای جمع، اسمای جنس ومصادر بصورت علامت‌جمع می‌آرند و همیشه مجهول می‌باشد مثلاً دسړو سره ولاړم (با مردمان رفتم)، دا کار په‌ویلو نه کیږی (این کار بگفتن نمی‌شود) .

(٦) واو متکلم در صیغه جمع متکلم فعل ماضی می آید مثلاً موږ ولاړو (ما رفتیم) موږ ئې ووهلو (ما رازد) :

(۷) واو غیبوبیت در بعضی مواقع درآخر صیغه واحدغائب مذکر فعل ماضی می‌آید مثلاً احمد راغلو (احمد آمد) .

(۲۹) ی : - (یابه چهار معنی می‌آید)

ا : - یای غیبوبیت که درآخر صیغه های واحد غائب و جمع غائب فعل حال ومستقبل می‌آید مثلاً هغه‌ځی (او می‌رود) هغوی‌ځی (آنهامی‌روند)، دی به‌ولاړسی (اوخواهدرفت) دوی به ولاړسی (آنهاخواهند رفت) :

ب : - یای خطابیه که درآخر صیغه‌های مخاطب فعل‌حال ومستقبل می‌آید برای واحد مخاطب یای مجهول وبرای جمع مخاطب یای ثقیله می آرند مثلاً ته ځې (تو می‌روی) ته به‌ولاړسې (توخواهی‌رفت) تاسی‌ځی (شمامی‌روید)

تاسی به‌ولاړسی (شماخواهید رفت).

ج : یای جنسیت که‌درآخر مونثات به‌حالت مفرد وجمع می آید مثلاً سپی (سگ‌ماده) ښځی (زنها)

د : یای جمع مذکراین‌درآخر اسم می‌آید مثلاً سړی «مردها» سپی «سگ‌ها» :

(تمرین ۲۰ ـ الات)

«۱» اصوات کدام کلمه را میگویند آنرا با چند مثالش بیان کنید ؟

«۲» آدات ندارا بنویسید که‌چنداست ومثال هریك‌را بیارید ؟

«۳» آدات تعجب وانبساط رابنویسید که چند است و مثالش بنویسید ؟

«۴» آدات تحسین را بامثالش بنویسید ؟

«۵» آدات نفرین را بنویسید که چند است ومثال هر یك را بیارید ؟

«۶» آدات افسوس را بامثالش بنویسید ؟

«۷» آدات تمنارا بامثالش بنویسید :

«۸» آدات قسم چنداست بامثالش بنویسید :

«۹» آدات تشبیه وشك وایجاب را بامثالش بنویسید :

۱۰ آدات نفی چنداست‌ودر کدام‌محل استعمال می شود هر یك‌را بامثالش بنویسید

«۱۱» آدات‌ذیل رادر جمله‌استعمال کنید : ـ او ، ها ، اشکی ، هسته ، وی ، زو ، داسی

فصل‌دووم : (بیان حروف مغیره)

حروف مغیره آن حروفی رامیگویند که در هئیت کلمات در مواقع مخصوصه بسبب مجاورت آن تغیر معینه پیدا میکند و آنها بقرار ذیل است : ـ

«۱» د : علامت اضافت :

«۲» حروف جاره : له ، د ، تر ، بر ، په ، ته ،

«۳» حروف ندا : ـ اې ، آ ، او ،

عمل حروف مغیره

حروف مغیره درمواقع ذیل عمل معینه خود را میکنند : ـ

« ۱ » هر گاه حروف مغیره با اسمای مصادر ، اسمای اعداد ، اسمای جنس ونیز آن اسمای جمع مذکر ومونث که درآخر آن یای معروف ویا مجهول باشد بیاید ، درآخر آنها واومجهول می آرند مثلاً احمد ئی په بنکنځلو د کور وایست «احمدرا بدشنام دادن ازخانه کشید » ، دا کتاب می په څلورورو پو رانیوه « این کتاب را بهچهار روپیه خریدم » ، داختکی دانګور وپه شان شیرین دی ، «این خربوزها بمانند انګورشیرین است » احمد می په لښتو وواهه «احمد را به خمچه ها زدم » په دې لرګو کښې ماردی « درین چوب هامار است : » په مستو کښې اوبه ډیری دی « درماست آب بسیار است » ددې شید و مزه خرابه ده «مزه این شیرخراب است » نوت : اگردرآخر اسم یای معروف و یامجهول باشد آنرا دروقت آورون واو حذف میکنند :

« ۲ » اگر درآخراسم جمع حرف صحیح باشد وماقبل آن حروف مغیره بیاید درآخر آن نیز واومجهول می آید مثلاً د هلکانو سره می بازی کولې « بابچها بازی میکردم » دمارا نو په غاروکښې لاس مه ننباسه چه و به دې چیچی « درسوراخ های مارها دست درون مکن که شما را خواهد گزید » :

« ۳ » اگر درآخراسم مفرد مذکر یای ملینه و درآخر واحد مونث های مختفی باشد وماقبل آن حروف مغیره بیاید آن اسم بصورت جمع یعنی به یای معروف ومجهول نوشته می شود مثلاً ددې سړی کور لری دی « خانه این مرد دور است » ددې ښځی زوی ناجوړدی « پسر این زن بیمار است » پر دی سړی می زر روپۍ باندی دی (بر این مرد هزار روپیه قرض دارم) پر دې ښځی می پور دی ،

ACKU

« براین زن قرض دارم » :

نوت: اگر حرف آخر اسم مونث های غیر ملفوظی باشد وماقبل حرف آن زور کې داشته باشد آن‌ها به یای معروف نوشته می شود مثلاً (ددې ښځې زوی ناجوړ دی) واگر ماقبل حرف آن فتحه خالص باشد آنوقت های ملفوظ به یای مجهول بدل می‌شود مثلاً ددې خرې څخه بار واخله « ٤ » اگر حرف آخر اسم واحد حرف صحیح باشد وماقبل آن حروف مغیره (د، له، تر پوری) وحرف ندا (اې) بیاید، حرف آخر اسم عموماً به زبر خوانده می شود مثلاً دا کتاب می د هلك څخه واخست « این کتاب را از بچه گرفتم » احمد له کورنه راغی « احمد ازخانه آمد »، زه ترمکتب پوری ولاړم « من تامکتب رفتم » اې هلك: دلته راسه « ای بچه اینجا بیا »:

« ٥ » اگر اسم واحد دوحرفی باشد وحرف آخر آن صحیح باشد وما قبل آن حروف مغیره « پر باندی « په کښ » بیاید، حرف آخر اسم به فتحه خوانده می شود مثلاً هغه هلك پر خره باندی سپوردی « آن بچه برخر سوار است » هغه سړی پرغره باندی ولاړ دی « آن مرد برکوه ایستاده است » په دې غره کښ یوزمری دی « درین کوه یك شیراست » : پردې غله باندی می رویی دی براین دزد رو پیه من است : اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی می باشد مثلاً پر سر باندی می درددی:

نوت : .. درمحاره جدید بعوض زبر عموماً های خفی می آرند :

« ٦ » اگر درآخر اسم مفرد یای معروف باشد وماقبل آن حروف مغیره بیاید یای معروف آن بسبب حرف مغیره به یای ثقیله بدل می شود ، مثلاً از خپلو ی « خویشاوندی » زه ستادخپلوئی څخه بیزاریم « من از خویشاوندی شما بیزار هستم » ازسپا رلی (سوار ی) زما آس د سپا رلی په وقت کښ گډ گډ کیږ ی « اسپ من بوقت سواری لنگ لنگ می شود » :

« ٧ » واو بعض اسما ، که در بین کلمه می آید بسبب حروف مغیره بالف بدل شده

درآخراسم‌های‌غیر ملفوظی می‌آرندمثلاً از بیلتون « جدائی » بیلتانه‌مثلاً زه‌دِبیلتانه یه‌غم اخته‌یم (من به‌غم‌جدائی گرفتارم)واز زنگون« زانو » زنگانه‌مثلاً پر زنگانه می‌درددی (برزانویم‌درداست) » از لرمون « جگر » لرمانه مثلاً پرلرمانه ئې دردی « بـر جگرش در داست » از لمونځ « نماز » لمـانځه مثلاً اوس دلمانځه وقت‌دی « حالاوقت نمازاست »

(۸) حرف ! نداحرف ندا درچندجاعمل خود میکند وآن بقرار ذیل است :

ا :ـ اگرمنادی‌واحد مذکروحرف آخرآن حرف‌صحیح باشدبآوردن‌حرف ندا آخر منادی به‌زبر خوانده می شود مثلاً ای هلك (ای بچه) واگرجمع باشد در آخر منادی واو می‌آرند مثلاً ای هلکانو! (ای بچها) واگرمنادی‌واحد مونث باشد درآخرآن یای معروف می‌آرند مثلاً ای موری (ای مادر آخوری «ای خواهر» :

ب :ـ اگرمنادی جمع‌مذکرویا جمع‌مونث وحرف آخر آن‌یای معروف باشد بآوردن حرف ندا یاراحذف میکند . ودرآخر واورامی‌آرندمثلاً ازسری ' ای‌سرو «ای‌مردان » ازښځی « زنها » آښځو «ای زنها » :

ج :ـ اگر حرف آخر منادی واحد مونث های خفی باشد که‌ماقبل حرف آن زور کی‌داشته‌باشد بآوردن‌حرف نداهای‌خفی آن‌عموماً به‌یای معروف‌بدل می‌شود مثلاً ازښځه‌ای‌ښځی «ای‌زن» واگرماقبل حرف آن زبرداشته‌باشد آنوقت های خفی به‌یای مجهول بدل‌میشودمثلاً ازخره «خرماده» ای‌خرې «ای‌خرماده»

د :ـ اگرحرف آخرمنادی الف باشد بآوردن حرف‌ندا الف بحال خودمی‌ماند مثلاً ازبابا ' اې‌بابا (ای‌بابا)

ه :ـ اگرمنادی جمع‌مذکرباشد وحرف‌آخر آن‌های خفی که‌ماقبل حرف‌آن

ACKU

زور کی داشته باشد . بآوردن حرف ندا های خفی به‌واو بدل می شود مثلاً از خره (خرها) اي خرو (ای خرها)

و :- اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یای معروف یاملینه باشد بآوردن حرف ندا در آخر منادی های خفی می‌آرند مثلاً ازسري ‹اي سريه! « ای مرد » از زوی « پسر » ای زویه « ای پسر » :-

تمرین (۲۱) سوالات

« ۱ » حروف مغیره کدام کلمات رامیگویند تعریفش را بنویسید :

« ۲ » حروف مغیره کدام ، کدام حروف است همه‌را بنویسید

« ۳ » اگرماقبل اسم مصدر ، اسم جنس ، واسم عدد جمع حروف مغیره بیایند درآن چه‌عمل میکنند

« ٤ » اگر درآخر اسم جمع مذکرومونث یای معروف یامجهول باشد حروف مغیره درآن چه‌عمل میکنند

(٥) اگر درآخراسم‌واحدمذکر یای معروف‌ودرآخرواحدمونث های خفی‌باشد حروف مغیره درآن چه عمل میکنند

(٦) اگر دربین یك اسم واومجهول باشد وحرف آخر آن نون باشد حروف مغیره در آن چه عمل میکنند ؟

(۷) اگر منادی واحد مذکر و حرف آخر آن حرف صحیح باشد ، حرف ندا در آن چه عمل میکنند ؟

(۸) اگر منادی جمع مذکر باشد وحرف آخرآن حرف صحیح باشد حرف مغیره در آن چه عمل میکنند ؟

(۹) اگر منادی واحد مونث وحرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ند درآن چه عمل میکنند ؟

(۱۰) اگر منادی جمع مذکر ویا مونث باشد وحرف آخر آن یای معروف باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند

(۱۱) اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یای معروف باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند :

(۱۲) اگر حرف آخر منادی واحد مونث های خفی باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند ؟

(۱۳) اگر حرف آخر منادی الف باشد ، حرف ندا درآن چه عمل میکند ؟

(۱٤) اگر اسم واحد دوحرفی وحرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ندا درآن چه عمل میکند

قسمت یازدهم : بیان تجزیه کلمات

تجزیه و ترکیب کلمات ومعلوم نمودن تعلقات آنها با یك دیگر در قواعد زبان خیلی اهمیت دارد زیرا که ازخواندن قواعد زبان مقصدوغرض هم همین است که متعلم کلمات وموافقت آنهارا بایك دیگر بخوبی دانسته وآنها را تجزیه کرده بتواند واگر متعلم کلمات رابخوبی نشناسدو تجزیه کرده نتواند پس خواندن قواعد زبان باو چندان فائده نخواهد بخشید :

حالا میخواهم کـه درین کتاب اصول و قواعد ترکیب صرفی و تجزیه چند جمله هارا بنویسیم تاکه برای استفاده مبتدیان کارامد ثابت شده ترکیب کلمات رابدانند ، ترکیب یا تجزیه بردو قسماست (۱) ترکیب صرفی

(۲) ترکیب نحوی :

ترکیب صرفی آن است که تجزیه هر کـلمه که در جمله باشد بطور مفصل کرده شود که آیا این چه کـلمه است اسم است یاصفت ، ضمیراست یا فعل ، واحداست یاجمع ، مذکر است یامونث ، فاعل است یامفعول ، مضاف است یامضاف الیه صفت است

یاموصوف ، جاراست یامجرور ، فعل لا زمی است یا متعدی وغیره ونیز تعلقات آنها بایك دیگر ظاهر شود این است ترکیب صرفی چند جمله ها که ذیلاً درج می‌شود وترکیب نحوی آنهادردر کتاب نحو نوشته خواهد شد :ـ

(١) احمدکورته ولاړ:

احمد :ـ اسم خاص ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت فاعلی ـ فاعل فعل(ولاړ)

کور :ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت جری ـ متعلق به‌حرف جر (ته)

ته :ـ حرف جر متعلق به‌مجرور (کور) ،

ولاړ :ـ فعل ماضی مطلق ـ لازمی ـ معروف ـ مثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه واحد غائب مذکر ـ متعلق به‌فاعل خود (احمد) :

(٢) داسړی زما کتاب وائی :

دا :ـ اسم اشاره قریب ـ متعلق به‌مشار الیه (سړی) :

سړی :ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت فاعلی ـ فاعل فعل (وائی) :

زما :ـ ضمیر شخصی منفصل ـ متکلم ـ عددواحد ـ جنس‌مستوی ـ حالت اضافی متعلق به‌مضاف (کتاب)

کتاب :ـ اسم‌عام ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت‌مفعولی ـ مفعول فعل(وائی)

ودائی :ـ فعل حال ـ متعدی ـ معروف مثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه‌واحدغائب متعلق به‌فاعل خود (سړی) ومفعول(کتاب) :

«٣» محمودیوښه کتاب لری:

محمود :ـ اسم‌خاص ـ عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت فاعلی ، فاعل فعل (لری).

یو :ـ صفت عدی ، متعلق به‌معدود خود (کتاب)

ښه :ـ صفت ، متعلق به‌موصوف خود (کتاب)

ACKU

كتاب : ـ اسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت مفعولى ـ مفعول فعل (لرى) :
لرى : ـ فعل حال ـ متعدى ـ معروف ـ مثبت ـ وجه إخبارى ـ صيغه واحد غائب مذكر ـ متعلق بەفاعل خود (محمود) ومفعول خود (كتاب) :

«٤» تەچاو وهلى :

ته : ـ ضمير شخصى منفصل ـ مخاطب ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت مفعولى مفعول فعل (ووهلى) :
چا : ـ ضمير استفهام ـ عدد واحد ـ جنس مستوى ـ حالت فاعلى ـ فاعل فعل (ووهلى) :
ووهلى :ـ فعل ماضى مطلق ـ متعدى ـ معروف ـ مثبت ـ وجه اخبارى ـ صيغه واحد غائب مذكر ـ متعلق بەفاعل خود (چا) ومفعول (ته) :

(٥) محمود پەخپله دا كار وكى :

محمود : ـ اسم خاص ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت فاعلى ، فاعل فعل (وكى) :
پەخپله : ـ ضمير مشترك : متعلق بەفاعل خود (محمود) :
دا : ـ اسم اشاره قريب متعلق بەمشار اليه خود (كار)
كار : ـ اسم عام ـ عدد واحد ، جنس مذكر ـ حالت مفعولى ـ مفعول فعل (وكى) :
وكى : ـ فعل ماضى مطلق ـ متعدى ـ معروف ، مثبت ـ وجه اخبارى ـ صيغه واحد غائب مذكر متعلق بەفاعل خود (محمود) ومفعول خود (كار) :

«٦» هغه هلك ډير توريالى دى

هغه : ـ اسم اشاره بعيد ـ متعلق بەمشار اليه خود (هلك) :
هلك : ـ اسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذكر ـ حالت فاعلى ـ فاعل فعل (دى)
ډير : ـ حرف تاكيد ـ متعلق بەموكد خود (توريالى) :
توريالى : ـ صفت نسبتى ـ متعلق بەموصوف خود (هلك) :

دی : ـ فعل حال ـ لازمی ـ معروف مثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه‌واحدغائب مذکر متعلق به‌فاعل خود (هلك)

(۷) دی امر څرك دخوب کښېناست:

دی:ـضمیر شخصی‌منفصل‌ـغائب، واحدـمذکرـحالت فاعلی‌ـ فاعل فعل (کښېناست)

لمرڅرك : ـ ظرف‌زمان ـ متعلق به‌فعل خود (کښېناست) :

د : ـ حرف جر ـ متعلق به‌مجرور خود (خوب) :

خوب : ـ اسم معنی ـ عدد واحد ـ جنس مذکر ـ حالت جری ـ متعلق به حرف جر خود (د)

کښېناست : ـ فعل‌ماضی مطلق ـ لازمی ـ معروف‌ـمثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه واحد غائب مذکر ـ متعلق به فاعل‌خود (دی) :

(۸) ای هلك :د لته راسه:

اي : ـ حرف ندا ـ متعلق به منادی خود (هلك) :

هلك : ـ اسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذکر ـ حالت‌ندا متعلق به حرف ندا(اي)

دلته : ـ ظرف مکان ـ متعلق به فعل (راسه) :

راسه: ـ فعل‌امر حاضر ـلازم ـمعروف‌ـ مثبت‌ـ وجه‌امری ـ صیغه واحد مخاطب مذکر ـ متلق به‌فاعل خود محذوف (ته) :

(۹) وی !ورورمی مړسو

وی : ـ حرف افسوس : ـ

ورور : ـ اسم‌عام ـ عدد واحد ـ جنس‌مذکر ـ حالت‌فاعلی ـفاعل فعل «سو»

می : ـ ضمیر متصل ـ متکلم ـ عدد واحد ـ جنس مستوی ـ حالت اضافی ـ متعلق به مضاف خود «ورور»

مړ : ـ صفت ـ متعلق به موصوف خود «ورور»

سو : فعل ماضی مطلق ـ لازمی ـ معروف ـ مثبت ـ وجه‌اخباری ـ صیغه‌واحد غائب مذکر ـ متعلق به‌فاعل خود (ورور) : ـ

(۱۰) هریو وائی چه زه‌هوښیار یم:

هریو : ـضمیر مبهم ـ عددواحد ـ جنس‌مذکر ـ حالت‌فاعلی ـ فاعل فعل (وائی)

وائی : ـ فعل حال ـ معتدی ـ معروف ـ مثبت ـ وجه اخباری ، صیغه واحد غائب مذکر ـمتعلق به‌فاعل خود (هریو) ومفعول (چه‌زه هوښیاریم) :

چه : ـ حرف بیان :

زه : ـضمیر شخصی‌منفصل ـعددواحد ـ جنس‌مذکر ـحالت فاعلی فاعل فعل (یم)

هوښیار : صفت ، متعلق به‌موصوف خود (زه) :

یم : ـ فعل حال ـ لازمی ـ معروف مثبت ـ وجه اخباری ـ صیغه واحد متکلم متعلق به‌فاعل خود (زه) :

۱۱ ماستا کتاب‌لیدلی نه‌دی:

ما : ـ ضمیر شخصی منفصل ـ متکلم ـ عددواحد ـ جنس‌مذکر ـ حالت فاعلی فاعل فعل (لیدلی نه‌دی)

ستا : ـ ضمیر شخصی منفصل ـ مخاطب عددواحد ـ جنس مذکر ـ حالت‌اضافی متعلق به متضاف خود (کتاب)

کتاب : ـ اسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذکر ـ حالت مفعولی ـ مفعول فعل (لیدلی نه دی)

لیدلئی نه‌دی : ـ فعل ماضی قریب ـمتعدی ـ منفی ـ وجه اخباری صیغه واحد غائب مذکر متعلق به فاعل خود (ما) و مفعول (کتاب) .

(۱۲) (کتاب دی پر میز باندی دی٬)

کتاب : ـ اسم عام ـ عدد ـ واحد ـ جنس مذکر ـ حالت فاعلی فاعل٬ فعل (دی٬)

دی : ـ ضمیر متصل ـ مخاطب ٬ عدد واحد ـ جنس مذکر ـ حالت اضافی ـ متعلق به مضاف خود (کتاب)

پر : ـ حرف جر ـ متعلق به مجرور خود (میز)

میز : ـ اسم عام ـ عدد واحد ـ جنس مذکر ـ حالت جری ٬ متعلق به حرف جر (پر)

باندی : ـ حرف جر (مفسر) متعلق به مجرور (کتاب)

دی٬ : ـ فعل حال ـ لازمی ـ معروف ـ مثبت ـ وجه اخباری صیغه واحد غائب مذکر ٬ متعلق به فاعل خود (کتاب) :

«تمرین ۲۳ سوالات»

(۱) درجمله های ذیل فاعل ومفعول ٬ مضاف الیه ٬ مجرور ومنادی رامعلوم کنید وتجزیه صرفی هریك رابکنید

(۱) ماپرون احمد داسلم په کور کښ و لید (۲) دي سړی داحمد د ورور زوی وواهه٬

(۳) ته دا کار کولای‌سې ! (٤) ستا پلار چیری تللئی و .

(٥) آزویه! ستا کورچیری دی (٦) داحمد ورورزه پرون په کښ مکتب وو هلم

(۷) تا زما کتاب چاته ور کی «۸» ځو مېلمانه ستا کره راغلی وه ؟

«۲» تجزیه صرفی جمله‌های ذیل را بکنید :ـ

«۱» احمد زه و وهلم «۲» داسلم ور به مکتب کښ سبق وائی :

(۳) زماتور قلم داحمد سره دی (٤) تاد چا کتاب واخست .

(٥) تیره توره دجنگ، په وقت کښې په کار راځی «٦» کوز بار ترمزله نه رسیږی «۷» نن څوك زموږ کره راغلیوه «۸» احمد ډیر ژر ژر پرلا ری ځی. «۹» زویه! نزدې راسه «۱۰» ماداهلك په ډیره خواری لوی کړی دی

قسمت دوازدهم رموز واوقاف در رسم الخط».

علما اندس، بغداد ودمشق درعبارت خود رموز اوقاف را استعمال میکردند. اهل یورپ تقلیه علمای اندس را نموده همان اوقاف را به کمی تغیر در عبارت خود رائج کردند. لیکن تعجب است. که مسلمان ها این چنین چیز ضروری را فراموش کردند ودرکتابت خود نمی نویسند، این اوقاف ورموز برای فهم مطالب خیلی مددمیدهد گویا برای واضح نمودن عبارت این هم یک طریقه ایست که درآن اوقاف ورموز را می نویسندوچون این طریقه خیلی مفید است، ماهم میل داریم که در عبارت پشتوی خود جاری سازیم لهذا ماآنرا قدری بوضاحت می نویسیم؛ رموز اوقات بقرار ذیل است:—

(۱) نقطه (.) (۲) وقف خفیف (،) (۳) نصف وقف (؛) (٤) وقف لازم (:) (٥) وقف مطلق (.) (٦) علامت ندا (!) (۷) علامت استفهام (؟) (۸) اقتابس یاعلامت فارقه (« ») (۹) قوسین یاممیزه ( ) (۱۰) نقط (.)

چون مطلب یاجمله تمام شود درآخر آن نقطه میگذارد مثلا مادا کتاب ووایه، (من این کتاب راخواندم)

(۲» وقف خفیف یاسکته (،) :

وقف خفیف یاسکته (،) یعنی واومعکوس درچندموقع استعمال می شود: —

۱ : — در بین این چنین کلمات یاجلمه ها که از یک ترکیب بوده مسلسل بیان شود مثلا په دنیا کښې بیله زموږ پیغمبر بل داسی سړی نه دی پیداسوی،

چه‌هم پیغمبر وی ، مقنن وی ، هم پادشاه وی ، اوهم فقیروی، عزت اوخوا ری ژوند او مرگ ټول د خدای تعالی په قدرت

ب :- هر گاه چند کلمات یا جمله با هم عطف باشد لیکن حرف عطف محذوف باشد پس در میان آنها وقف خفیف نوشته می شود مثلاً او به، اور، بادا وخاوری څلور عنصر دی:

ج :- در بین چنین جمله‌ها که با هم مربوط نباشد وقف خفیف نوشته‌می‌شود مثلاً تمامه شپه باران اوریده، سهار احمد راغی، زموږ کره ئې شپه‌وکړه ، بادچلیږی، پر آسمان اوریځ ده ، باران اوری،

(۳) نصف وقف یانقطه یاسکته(؛)

نصف وقف یا نقطه یاسکته بآخر جمله های درازی که مانند هم باشند گذاشته میشود مثلاً دافغانستان ملك لوی غرونه لری ؛ داغرونه‌تل په واو روپټ وی .

(٤) وقف لازم یعنی دو نقطه (:).

وقف لازم یعنی‌دو نقطه در آخر جمله های بیان طلب گذاشته میشود مثلا دلقمان ښخه چا پښتنه وکړه : اد ب دی دچا څخه زده کی :وئی ویل : دبې ادبانو څخه :

«٥» وقف مطلق«.»

وقف مطلق در موقع استعمال میشود ، که یك مطلب تمام شود، و دیگر مطلب در دیگر فقره تمام شود مثلا احمد راغي . محمود ولاړ .

«۲» علامات ندا «!»

علامات ندا در آخر کلمات خطاب‌ودر جمله های حیرت و تعجب وغیره‌می‌آیدمثلاً اې‌سړو! کوښښ وکی چه کار ژر خلاص سی . آه ! داځه بد بختی ده .

(۷) علامات استفهام ؟

علامت استفهام دراخر کلمه ها و جمله های که دارای استفهام باشد می آید مثلاً
تا سو څو ورونه‌لری ؟ نوم دی څه‌دی ؟

«۸» اقتباس یاعلامات فارقه « »

علامت فارقه درآن موقع استعمال می‌شود که کلام‌غیر رادر کلام خودبیارد ویادر بین سخن دوآدم ویادراول سخن‌هریکی گذاشته میشود مثلاً احمد وویل «زه کورته ځم» ، چیرته ځې «مکتب ته ځم»

۹ قوسین یاممیزه : ( )

قوسین یاممیزه دردوطرف جمله های معترضه وکلمه‌های غیرمشهور گذاشته مشود مثلاً داسړی (که‌غلط نه‌سم) داحمد ورور دی ، احمد محمودڅخه پښتنه وکړه (ستا نوم څه دی) ، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمائلی‌دی (علم‌زده کې که څه هم په چین کښ دی) .

Acku

حصه دوم نحو

اگرما کلماتیرا که بآن گفتگو میکنم چنین ترتیب و باهم مطابقت بدهیم که مستمع ویاخواننده ازآن مطلب کامل حاصل نماید ، پس این چنین ترتیب و مطابقت کلمات راباصطلاح قواعد زبان نحو میگوید ؛

تعریف : ـ نحو اجزای جمله و ترتیب ومطابقت آنهارا بایك دیگر بما نشان میدهد ؛ از دانستن اجزای این علم انسان ازغلطی درتکلم محفوظ می ماند ، در نحو بحث از کلام واجزای آن می شود ؛

کلام : ـ عبارتی را گویند که کم ازکم از دو کلمه ساخته شده باشد ، مثلاً ښه کتاب (کتاب خوب) ، داحمد ورور (برادر احمد) ، محمود ولاړ (محمور فت) احمد باغ ته ولاړ (احمد به باغ رفت) :

کلام بردو قسم است ، (۱) کلام ناقص (۲) کلام تام :

بیان کلام ناقص

کلام ناقص آن عبارتی رامیگویند که شنونده ازومطلب کامل حاصل کرده نتواند ومنتظر دیگر کلمه باشد مثلاً داحمد قلم (قلم احمد) ازین عبارت شنونده مطلب کامل بدست آورده نمی تواند بلکه بانتظار کلمه دیگری می باشد ، چرا که در دلش شك پیدا می شود که قلم احمد چطور است ،

کلام ناقص درجمله کار فاعل ، مفعول ، مبتدا وخبر رامیدهد ، مثلاً داحمد ورور ولاړ (برادراحمد رفت) ، ماداحمد زوی ولید (من بچهٔ احمدرا دیدم) ، داحمد کتاب ښه دی (کتاب احمد خوب است) ، داحمد قلم ډیر ښه دی (قلم احمد بسیار خوب است) درجمله های فوق (داحمد ورور) فاعل ، (داحمدزوی) مفعول ، (داحمد کتاب) مبتدا و (ډیرښه) خبر واقع شده است : ـ

## فصل اول		اقسام کلام ناقص

کلام ناقص بر دوازده قسم است : (۱) مرکب اضافی (۲) مرکب توصیفی (۳) مرکب امتزاجی (٤) مرکب عددی (٥) جار مجرور (٦) اشاره ومشارالیه (۷) بدل مبدل منه (۸) مستثنی ومستثنی منه (۹) معطوف معطوف علیه «۱۰» حال ذوالحال «۱۱» تمیز ممیز «۱۲» تاکید موکد

بیان مرکب اضافی

مرکب اضافی آن کلام ناقص را گویند که ازدو اسم ساخته شده باشد و نسبت یك اسم بدیگر اسم بطریق اضافت شده باشد ، مثلاً داحمد کتاب «کتاب احمد »:

درپښتو دال مفتوحه «د» علامت اضافت است ، «احمد» مضاف الیه «کتاب» مضاف است: درپښتوا کثرا اول «د» علامت اضافت رامی آرند ، بعداز علامت اضافت «مضاف الیه» و بعد مضاف الیه «مضاف» را می آرند !

مضاف الیه اسمی را گویند که نسبت مضاف بسوی آن شده باشد ، مثلاً درعبارت ذیل «داحمد قلم »احمد مضاف الیه است که نسبت قلم باو شده است و «قلم» مضاف است که نسبت کردد شده است بسوی احمد :

فائده : ــ اگر مضاف الیه ضمیر شخصی متصل اضافی باشد در آنصورت مضاف قبل از مضاف الیه می آید و «د» علامت اضافت را نمی آرند مثلاً کتاب می «کتابم » قلم دی (قلمت) ،

کاغذئې «کاعذش» در فقرات فوق کتاب ، قلم و کاغذ مضاف اند ، «می» ، «دی» و «ئې» مضاف الیه اند این چنین اضافت را اضافت مقلوبی میگویند :

ازاضافت این فائده حاصل می شود که اگر مضاف الیه اسم معرفه باشد مضاف اگر چه نکره باشد معرفه میگردد مثلاً د احمد غلام « غلام احمد » ، چونکه احمد اسم معرفه است وغلام اسم نکره است لیکن غلام بسبب نسبت او به احمد

معرفه‌میگردد یعنی یك خصوصیت خاص پیدا میکند : و اگر مضاف الیه نکره باشد در مضاف یك خصوصیت پیدا می شود مثلاً «پادشاه آس» درین عبارت (پادشاه) و «آس» هر دو نکره اند لیکن بسبب پادشاه آس یك خصوصیت پیدا کرده است ، یعنی آن اسپ که‌خاص مال پادشاه می باشد

اقسام مرکب اضافی

مرکب اضافی بر ۷ قسم‌است : (۱) اضافت تخصیصی (۲) اضافت تملیکی (۳) اضافت توضیحی (٤) اضافت بیانی (٥) اضافت تشبیهی (٦) اضافت ظرفی (۷) اضافت مجازی :—

« بیان اضافت تخصیصی »

اضافت تخصیصی آن‌اضافت‌رامیگویند که‌مضاف بواسطهٔ‌مضاف‌الیه یك خصوصیت پیدامیکند مثلاً «سردار لشکر» (سردار لشکر) یعنی آن سردار یکه‌خاص از لشکر می باشد ،

« بیان اضافت تملیکی »

اضافت تملیکی آن‌اضافت‌رامیگویند که‌ملکیت‌مضاف‌الیه‌را بر مضاف ثابت‌میکند، مثلاً «احمد کتاب (کتاب احمد) «محمود قلم (قلم‌محمود) درین‌عبارت ها (کتاب)و(قلم)مملوك ، (احمد) و (محمود) مالك‌اند یعنی احمد و محمود بر کتاب و قلم‌ملکیت دارد :

« بیان اضافت توضیحی »

اضافت توضیحی آن‌اضافت رامیگویند که‌مضاف‌الیه توضیح مضاف را میکند مثلاً «قندهار ښار » «شهر قندهار» ، از « ښار » معلوم‌نمی‌شود که کدام‌شهراست

لفظ « قندهار » توضیح آنرامیکنند یعنی‌مراد از شهر همان شهر ی است که اسمش قندهار است ؛

« اضافت بیانی »

اضافت بیانی آن‌اضافت رامیگویند که‌یك‌چیز بطرف مادهٔخود مضاف‌شده باشد مثلاً داسپنی سیخ « سیخ‌اهن » ، این‌معلوم نبود که‌سیخ از چه چیزساخته‌شده‌است از « اسپنی »معلوم شد که‌سیخ‌ازاهن ساخته‌شده‌است : دراضافت بیانی‌مضافالیه ومضاف ازیك‌جنس می باشد؛مثلیکه « سیخ »مضافازجنس « اسپنه »مضافالیه‌است :-

(بیان اضافت تشبیهی)

اضافت تشبیهی آن اضافت رامیگویند که یك چیزرا به‌چیزی دیگر در صفتی تشبیه میدهد آن چیزیرا که به‌چیزی دیگری تشبیه داده شده باشد (مشبهه) میگویند وآن‌چیزیرا که‌بآن‌چیزی دیگری تشبیه‌داده‌شده باشد(مشبهه‌به) میگویند:

در اضافت تشبیهی چهارچیز ضروری‌است ، (۱) مشبهه (۲) مشبهه‌به (۳) حرف تشبیهه (٤) وجه تشبیهه : مثلاً داحمد سترگی د نرگس په شان دی (چشم‌های احمدمانند نرگس‌است) د صوفی زړه دایندارې په شان دی؛ (دل‌صوفی مانند آینه‌است) در جمله‌های فوق (سترگی) و (زړه) مشبهه‌اند (نرگس) و (اینداره)مشبهه به است . (په‌شان) حرف‌تشبهیه است ،وجه تشبهیه (سترگی) به (نرگس) ازین جهته است که نرگس عموماً آبدار و شکلش مانند سترگی می‌باشد لهذا شاعران عموماً چشم‌را به نرگس تشبهیه میدهد و وجه تشبهیه (زړه) به (اینداره) ازروی صفائی است چونکه دل صوفی صاف می باشد لهذا شاعران آنرا عموماً به‌آینه تشبهیه میدهد :

فائده :- درپشتو اول (مشبهه)وبعدآن (مشبهه به) می‌آید ، وحرف تشبهیه

بعد از مشبهه به می آید مثلاً دده شونډی دلعل په شان سرې دی (لب ها ی او مانند لعل سرخ است) درین جمله (شونډی) مشبهه (لعل) مشبهه به (په شان) حرف تشبهیه است

(ترکیب نحوی)

د	علامت اضافت		
ده	مضاف‌الیه	مرکب اضافی مشبهه مبتدا]	جمله اسمیه مفرده
شونډی	مضاف		
لعل		مشبهه به	
په‌شان		حرف تشبهیه	
سرې		«وجه‌تشبهیه»	خبر
دی			کلمه ربط

بیان اضافت ظرفی

اضافت ظرفی آن‌اضافت‌رامیگویند که‌مظروف‌بسوی ظرف مضاف شده باشدمثلاً ددریاب او به (آب د ریا) ، درین عبارت (در یاب) ، ظرف مضاف الیه است ، و(او به) مضاف ، مظروف است :

فائده : ـ اگر تعلق مضاف‌الیه ومضاف باهم حقیقی باشد ، آنرا اضافت حقیقی میگویند لیکن بعض اوقات در بین مضاف الیه ومضاف تعلق حقیقی نمی باشد بلکه یك تعلق مجازی می باشدمثلاً دزړه‌سترگی (چشم های دل) درین‌عبارت (سترگی) با(زړه) هیچ‌تعلق حقیقی باهم‌ندارد ، بلکه درینجا تعلق آن یك تعلق‌مجازی میباشد چنانچه‌شاعر به‌خیال‌خود دل‌رایك شخص مقرر کرده است واضافت (سترگی) را باو کرده است این چنین اضافت‌را مجازی یا استعاره میگویند :

اضافت مجازی

اضافت مجازی آن اضافتی رامیگویند که در بین مضاف الیه و مضاف اضافت مجازی باشد مثلاً (دز ړه سترگی) درین عبارت (زړه) مضاف (مستعار له) و (سترگی) مضاف را مستعار میگویند

ترکیب نحوی

د : -		علامت اضافت	
زړه	(مضاف الیه)	مستعار له	مرکب اضافی مجازی
سترگی	(مضاف)	مستعار	

بیان مرکب توصیفی

مرکب توصیفی آن کلام ناقصی رامیگویند که از دو اسم ساخته شده باشد· اسم اول را صفت و ثانی را (موصوف) میگویند :

اسم صفت آن اسمی رامیگویند که تعریف و یا صفت موصوف رابیان میکند :

موصوف آن اسمی رامی گویند که تعریف و یا صفت آن بلحاظ خوبی و بدی باسم صفت شده باشد ، مثلاً هوښیار سړی (مرد هوشیار) :

درپشتو اول صفت بعده موصوف می‌آید و بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرد و جمع صفت تابع موصوف خود میباشد، یعنی اگر موصوف مفرد و یا جمع ، مذکر و یا مونث باشد صفت هم به صیغه مفرد و جمع ، مذکر و مونث می‌آید مثلاً داسړی موړدی (این مرد دولتمند است) داسړی ماړه دی (این مردان دو لتمند اند) دا ښځه مړه ده (این زن دولتمند است)دا ښځې مړې دی «این زن ها دولتمند اند» .

فائده : - صفت گاهی مفرد و گاهی مرکب می آید : -

صفت مرکب بر دو قسم است (۱) صفت مرکب اضافی : - صفت مرکب اضافی آن صفتی

را میگو یند که مرکب اضافی باشد و کار صفت را مید هد ، مثلاً دی دزمانی هوښیار سړی دی٠ (او مرد هوشیار زمانه است) درین جمله (دزمانی هوښیار) مرکب اضافی است وکارصفت رامیدهد و (سړی) موصوف است :

صفت مرکب توصیفی : ـ صفت مرکب توصیفی آن صفتی است که مرکب توصیفی باشد ودرجمله کار صفت رامیدهد مثلاً خوش بوی گل (گل خوش بوی)درین عبارت (خوش بو ی)مرکب توصیفی است و کار صفت رامیدهدو(گل)موصوف است :

گاهی همرا ی یك مو صوف چند صفت می آید مثلاً خو ږ ، پو خ خټکی (خربوزه شیرین وپخته) :

ترکیب نحوی

هوښیار	صفت	مرکب توصیفی
سړی٠	موصوف	

بیان مرکب امتزاجی

مرکب امتزاجی آن مرکبی را میگویند که ازدو اسم ساخته شده باشد واز هردو اسم جداجدا معنی مفید گرفته نمی شود، بلکه هردو حکم یك کلمه را میدهد و برای یك معنی می آید ، مثلاً زه جلال آباد ته تللی٠ وم (من به جلال آباد رفته بودم) درین جمله (جلا ل) علیحده و (آباد) علیحده کلمه می باشد ، وهردو یك جا شده یك معنی می آید

ترکیب نحوی

زه			فاعل	
جلال آباد	(مرکب امتزاجی)	مجرور	متلق فعل	جمله فعلیه مفرده
ته		حرف جر		
تللی وم			فعل	

ACKU

بیان بدل ومبدل منه

بدل ومبدل منه آن کلام ناقص را گویند که از دو اسم ساخته شده باشد و یك اسم بدل دیگر اسم آمده باشد و از هر دو اسم مقصود یك چیز می باشد اسم اول را بدل منه وثانی را بدل میگویند ؛ مثلاً ستاوروور ، احمد ، راغی (برادر شما احمد آمد) درین جمله (ورور) (مبدل منه) و (احمد) بدل واقع شده است ومقصود از (ور ور) و (احمد) یك چیز است یعنی مقصود از (ور ور) همان (احمد) است ومقصود از (احمد) هما (ورور) است بدل بردو قسم است (١) بدل کل (٢) بدل بعض :

بدل کل آن بدلی را میگویند که در آن تمام افراد مبدل منه ذکر شده باشد مثلاً ستا ور ونړه ، احمد ، محمود او اسلم راغلی وه (برادر های شما ، احمد ، محمود واسلم آمده بودند) درین جمله (احمد) ، (محمود) و (اسلم) مبدل منه اند ، و(ور ونړه) بدل می باشد ، بدل بعض آن بدلی رامیگویند که در آن ذکر بعض افراد مبدل منه شده باشد ، مثلاً ستا د ور ونړو څخه احمد راغی (از برادرهای شما احمد آمد) درین (جمله دوروور نړو) مبدل منه و (احمد) بدل است :-

ترکیب نحوی

ستا ورور ، احمدراغی :-

ستا	مضاف الیه	مرکب اضافی	مبدل منه فاعل	جمله فعلیه مفرده:
ورور	مضاف			
احمد			بدل	
راغی			فعل	

بیان مستثنی ومستثنی منه

مستثنی ومستثنی منه آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد وحرف استثنی یك دیگر را از هم جدا کرده باشد ، مراد از استثنی این است که یك چیز

ACKU

از بسیار چیز ها و یا یك آدم از یك جماعت مستثنی شده باشد، اسم اول را مستثنی منه وثانی را مستثنی میگویند،

مستثنی منه آن اسمی را میگویند که از آن اسمی دیگری دریك کار جدا شده باشد ؛

مستثنی آن اسمی را گویند که از یك اسم دریك کاری جدا شده باشد :

در پشتو اکثراً مستثنی منه اول می آید بعد از آن حرف استثنی و بعد حرف استثنی مستثنی می آید، مثلاً توول خلق بیله احمد راغلل (همه مردم بغیر احمد آمدند)، درین جمله (توول خلق) مستثنی منه (بیله) حرف استثنی و (احمد) مستثنی است :

مستثنی بر دو قسم است، (۱) مستثنی متصل (۲) مستثنی منفصل :

مستثنی متصل آن است که در آن مستثنی و مستثنی منه از یك جنس باشد مثلاً توول خلق بیله احمد راغلل درین جمله (توول خلق) مستثنی منه، و (احمد) مستثنی از یك جنس است: —

مستثنی منفصل آن مستثنی رامیگویند که در آن مستثنی منه و مستثنی از یك جنس نباشد مثلاً محمود توولی رو پی بیله آس را کړې (محمود همه روپه را بغیر اسپ داد) درین جمله (توولی روپی) مستثنی منه و (آس) مستثنی از یك جنس نیست : —

ترکیب نحوی

توول خلق بیله احمد راغلل : —

توول	اسم صفت	مرکب توصیفی	مستثنی منه		فاعل	جمله فعلیه مفرده
خلق	موصوف					
بیله			حرف استثنی	کلام ناقص		
احمد			مستثنی			
راغلل					فعل	

بیـان جـار و مجرور

جارومجرور آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه یعنی از اسم و حرف جر ساخته می شود جار در لغت کش کننده رامیگویند ودر حقیقت حرف جر معنی فعل را بطرف اسم (مجرور) کښ میکنه مثلاً احمد کور ته ولاړ (احمد بخانه رفت) درین جمله (ته) حرف جر است که معنی فعل را یعنی (ولاړ) را بسوی مجرور (کور) کښ میکند یعنی حرف جار (ته) به ما نشان میدهد که رفتن احمد بطرف خانه شده است :-

جار مجرور در جمله تعلق با فعل و یا شبه فعل (خبر) دارد و حکم حرف تمیز را میدهد ودر جمله فاعل، مفعول، مبتدا وغیره نمی آیند، مثلیکه دیگر کلام های ناقص می آیند،

گاهی خبر در جمله مقدر می باشد، مثلاً احمد په کور کښ دی (احمد به خانه است). درین جمله خبر (موجود) مقدراست :

ترکیب نحوی

احمد کور ته ولاړ :-

احمد		فاعل		
کور	مجرور			
		متعلق فعل	کلام ناقص	جمله فعلیه مفرده
ته	حروف جار			
ولاړ		فعل		

بیان عدد و معدود

عدد و معدود آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد اسم اول را عدد و ثانی را معدود میگویند :-

اسم عدد آن اسمی را گویند که شمار و یا درجه یک اسم بآن معلوم می شود ؛

معدود آن اسمی را میگویند که شمار و درجه آن باسم دیگر (عدد) معلوم شده باشد ،

ACKU

درپشتو عددما قبل از معدودخودمی آید ، وعدد بلحاظ مفرد و جمع ، تذکیر و تانیث تابع معدودخود می باشد ، اگر معدودواحد یاجمع باشدعددهم مفرد و یا جمع می آیدعدد بر دو قسم است (۱)عدد تعدادی (۲)عدد توصیفی :

عددتعدادی شمار یاتعداد اسم راظاهر میکند ، مثلاً دری کتابونه (سه کتاب)

عددصفتی آن عددرا میگویند که درجه یك اسم راظاهر میکندمثلاً داز ماپنځم کتاب دی (این کتاب پنجم من است)

ترکیب نحوی

داز ما پنځم کتاب دی :ـ

دا			مبتدا	
زما		مضاف الیه		
پنځم	صفتی عددی			
کتاب	معدود	عدد معدود مضاف	مرکب اضافی خبر	جمله اسمیه مفرده
دی			کلمه ربط	

بیان اشاره ومشار الیه

اشاره ومشارالیه آن کلام ناقصی رامیگویند که ازدو کلمه ساخته شده باشد اسم اول رااشاره وثانی را مشار الیه میگویند :ـ

اسم اشاره آن اسمی رامیگویند که بذریعه آن باسم دیگری اشاره می شود :

مشارالیه آن اسمی رامیگویند که بسوی آن اشاره شده باشد :ـ

اسم اشاره بردو قسم است :ـ

اسم اشاره قریب که به چیز نزدیك اشاره میکنند مثلاً داسړی (این مرد) دغه سړی (این مرد) ، دې ښځې (این زن) ، دغې ښځې (این زن) اسم اشاره بعید

ACKU

آن‌اسم اشاره است که به چیزی، دوراشاره میکند مثلاً هغه‌سړی «آن مرد» هغو سړو «آن‌مردها» ، هغې ښځې «آن‌زن» هغو ښځو «آن‌زن‌ها»: بیان‌اسم اشاره در کتاب صرف مفصل امده است ،

ترکیب نحوی

داسړی ثوك دی :-

دا	اسم اشاره	مبتدا	جمله‌اسمیه‌مفرده
سړی	مشار الیه		
ثوك		خبر	
دی		کلمه ربط	

بیان معطوف ومعطوف علیه

معطوف ومعطوف علیه آن کلام ناقصی رامیگویند که از دو اسم ساخته شده باشد وبواسطه حرف عطف هردو باهم دریك حکم شریك شده باشد اسم اول را معطوف علیه واسم ثانی رامعطوف میگویند ، در پښتومعطوف علیه اول بعده‌حرف عطف و بعدحرف‌عطف‌معطوف می‌آیدمعطوف‌علیه‌آن‌اسم‌را گویند که‌عطف‌آن بسوی اسم دیگری شده باشد مثلاً احمد او محمود را غلل درین جمله (احمد) معطوف علیه (او) حرف عطف و (محمود) معطوف‌است :-

ترکیب نحوی

احمد او محمود را غلل :-

احمد	معطوف علیه			
او	حرف‌عطف	کلام ناقص	فاعل	جمله‌فعلیه‌مفرده
محمود	معطوف			
را غلل			فعل	

ACKU

بیان حال و ذوالحال

حال و ذوالحال آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه ساخته شده باشد، یکی را حال ودیگری را ذوالحال میگویند : ذو الحال ما قبل از حال می‌آید !

ذو الحال آن اسمی را گویند که حالت آن باسم دیگری بیان‌شده باشد مثلا احمد په خندا را غی (احمدخنده کنان آمد) درین جمله (احمد) ذوالحالو (په خندا) حال است :

ترکیب نحوی

احمد په خندا را غی :-

احمد	ذوالحال	کلام ناقص	فاعل	جمله فعلیه مفرده
په خندا	حال			
را غی			فعل	

بیان تمیز و ممیز

تمیزو ممیز آن کلام ناقص را میگو یند که از دواسم ساخته شده باشد اسم اول را ممیز وثانی را تمیز میگو یند ، تمیز رفع ابهام را میکند یعنی اگر کدام شکی درممیز باشد آنرا رفع میکند مثلاً لس من اوړه می راانیول (ده من آرد راخریدم) چونکه از (لس من) معلوم نمیشود که ده من چه چیزاست پس لفظ (اوړه) تمیز آنرا میکند وچیزی شکی که در آن بود آنرادور کرد، یعنی مرادازده من (اوړه) است . نه چیزی دیگری :

ACKU

ترکیب نحوی

لس	اسم عدد	ممیز		
من	معدود		مفعول	
او ده		تمیز		جمله فعلیه مفرد
می			فاعل	
را نیول			فعل	

بیان تاکید مؤکد

تاکید وموکد آن کلام ناقصی رامیگویند که از دو کلمه ساخته شده باشد یکی را تاکید و دیگری راموکد میگویند، موکد ماقبل از تاکید می آید :

تاکید آن کلمه تابع رامیگویند، که تاکید متبوع (موکد) خودرا میکند مثلاً احمد په خپل راغی «احمدخودش آمد»: درین جمله (احمد) موکد و «په خپل» تاکیداست ؛

نوت : ـ الفاظ تاکیددر پشتو« په خپل، په سرسره ، په ځان سره » می آید :

ترکیب نحوی

احمد په سرسره راغی : ـ

احمد	موکد	کلام ناقص	فاعل	جمله فعلیه مفرده
په سرسره	تاکید			
راغی			فعل	

تمرین اول

درجمله های ذیل مرکبات اضافی رامعلوم کنید که کدام مرکب اضافی است :

«۱» دا سړی د مسجد امام دی   این مرد امام مسجد است :

(۲) دا د احمد کتاب دی،   این کتاب احمد است

ACKU

«٣» دلرگو میز ډېر ټینګ وی　　میزچوبی بسیار مضبوط می باشد :
(٤) احمد د زمری په شان زړه ور دی　　احمد مثل شیر دلاور است
(٥) د دی څا او به ډېری یخی دی　　آب اینچاه بسیار سرد است
(٦) د اسړی د زړه سترګی نه لری　　این مرد چشم دل ندارد
(٧) زما چاقو ډېر تیره دی　　چاقو من خلی تیز است :
(٨) دا سړی د کلی مشر دی　　این مرد، کلان قریه اسث :
(٩) د دریاب او به تل خړی وی　　آب دریا همیشه خاک آلود می باشد ،
(١٠) داسپینی کټ ډېر مضبوط وی　　چهارپائی آهنی بسیار مضبوط می باشد :
(١١) داحمد پلار ډېر بخیل دی　　پدر احمد خیلی بخیل است :
(١٢) دقندهار انګور ډېر خوازه وی　　انگور قندهار خیلی شیرین می باشد :
(١٣) د ده مخ دلمر په شان ځلیږی　　روی او مانند آفتاب می درخشد :

تمرین دوم

درجمله های ذیل کلام ناقص رامعلوم کنید که چه قسم کلام است :

(١) زما ورور ډېر هوښیار دی　　برادر من خیلی هوشیار است :
(٢) زما سور قلم راکه　　قلم سرخ مرا بده :
(٣) جلال آباد ګرم ښار دی　　جلال آباد شهر گرم است :
(٤) زما ورور احمد په مکتب کښ سبق وائی　　برادر من احمد در مکتب سبق می خواند
(٥) ټول سړی بیله احمد راغلل　　همه مردمان سوای احمد آمدند :
(٦) احمد بازار ته ولاړ　　احمد به بازار رفت :
(٧) نن ما دری هلکان په مکتب کښ ولیدل　　من امروز سه بچه را در مکتب دیدم :
(٨) دا هلک زما زوی دی　　این بچه پسر من است :
(٩) احمد او محمود په مکتب کښ سبق وائی　　احمد و محمود در مکتب سبق میخوانند

(۱۰) احمد په ژړا کور ته ولاړ   احمد گریه کنان به‌خانه رفت :

(۱۱) ما نن لس من وریجې راینولې دی   من امروز ده من برنج را خریدم

(۱۲) احمد په‌خپل دا کار وکی.   احمد خودش این کار را کرد :

(۱۳) محمود، داسلم‌زوی ډیر هوښیاردی   محمود، پسراسلم خیلی هوشیار است :

(تمرین سوم)

(۱) نحورا تعریف کنید وبنویسید که درآن ازچه بحث می‌شود

(۲) کلام را تعریف کنید و بنویسید که برچند قسم است :

(۳) کلام ناقص برچند قسم‌است هریك را بامثالش بنویسید

(٤) مرکب اضافی برچند قسم‌است هریك را بامثالش بنویسید :

فصل دوم : «بیان کلام تام یاجمله»

کلام تام آن مرکبی رامیگویند که کم از کم ازدو کلمه ساخته شده باشد ومستمع ازشنیدن آن استفاده تام حاصل کرده بتواند، وآنرا جمله هم میگویند مثلاً احمد مکتب ته ولاړ (احمدبه مکتب‌رفت) :

(اجزای جمله)

اجزای جمله‌پنج‌است : (۱) فاعل (۲) فعل (۳) مفعول (٤) متعلقات فعل، (۵) متمم فعل :ـ فاعل و فعل اجزای اهم و ضروری جمله است : فاعل آن کلمه ئیست که نسبت فعل باو می شود، فاعل‌یا اسم ویا قائمقام اسم «ضمیر» می باشد وگاهی اسم مصدر هم بطور فاعل می آید مثلاً احمد ولاړ «احمدرفت»، زه راغلم «من‌آمدم»، لوستل او لیکل دانسان دپاره ضروردی «خواندن و نوشتن برای انسان ضروری‌است» درجمله اول (احمد) اسم‌است و فاعل فعل (ولاړ) آمده است، ودرجمله دوم «زه» ضمیر متکلم‌است وفاعل فعل

«را غلم» آمده، و در جمله سوم (لوستل او لیکل) مصدراست و فاعل فعل (دی) است :

فاعل گاهی مفرد یعنی یك کلمه و گاهی مرکب یعنی یك کلام ناقص می آید مثلاً محمود ئحی (محمود می رود) ، داحمد زوی راغی (پسر احمد آمد) در جمله اول (محمود) که یك کلمه واحداست فاعل فعل (ئحی) آمده است ، ودر جمله دوم (داحمد زوی) که یك کلام ناقص است ، فاعل فعل (راغی) آمده است :

فعل آن جز وجمله است که نسبت آن بسوی فاعل شده باشد یعنی چیزی را در خصوص فاعل بیان میکند واین در جمله جز واهم وضروری است که بدون آن جمله هرگز ساخته نمی شود ، گاهی نسبت فعل فقط بسوی فاعل می شود و باسم دیگری تعدی نمیکند این چنین فعل را فعل لازمی میگویند مثلاً اسلم راغی (اسلم آمد) وگاهی نسبت فعل بسوی فاعل ومفعول هردو می شود ، یعنی فعل از فاعل صادر شده براسم دیگر ختم می شود ، این چنین فعل را فعل متعدی میگویند مثلاً احمد کتاب وائی (احمد کتاب میخواند) ، درین جمله (وائی) فعل متعدی است که فاعل ومفعول هردو دارد (احمد) فاعل و (کتاب) مفعول او آمده است :

مفعول : گاهی فعل با فاعل خود می آید لیکن معنی آن پوره به فهم نمی آید وجمله ناتمام می ماند ، پس کلمهٔ که معنی فعل راپوره میکند آنرا مفعول فعل میگویند ، یعنی آن کلمهٔ که اثر فعل براو واقع شده باشد واین چنین فعل را فعل متعدی میگویند مثلاً اگر گفته شود (احمد لولی) احمد میخواند ، معنی این چنین جمله به فهم خوب نمی آید ، شك پیدا می شود که احمد چه میخواند ، واگر نوشته شود که احمد کتاب لولی (احمد کتاب را میخواند) ، حالا از آوردن لفظ (کتاب) معنی فعل پوره به فهم می آید ، پس کلمه کتاب مفعول فعل (لولی) است که معنی اورا پوره به فهم می آرد :

مفعول هم مانند فاعل گـاهی مفرد وگاهی مرکب می آید مثلاً احمد قلم را نیوه (احمد قلم‌راخرید) ٬ احمدیوسور قلم‌رانیوه (احمد یك قلم‌سرخ‌راخرید) درجمله اول (قلم) که‌یك کلمه‌است‌مفعول فعل (رانیوه) آمده است٬ ودر جمله ثانی (یوسور قلم) کلام ناقص است ٬ مفعول فعل (رانیوه) آمده است :-

(٤) متعلقات فعل٬ اگر ما بخواهیم که معنی فعل را بطور خوب توضیح نمائیم یعنی جای٬ وقت٬علت‌وطریق وقوع فعل‌راظاهر نمائیم ٬پس آن کلمهٔ که‌معنی فعل را بدین‌طریق واضح نماید متعلقات ویاتوضیحات فعل میگویند ٬

ظرف‌زمان ٬ ظرف‌مکان٬حروف‌تمیز وجار ومجرور متعلقات فعل می آیند٬ گاهی متعلقات فعل‌یك کلمه مفرد می آید مثل ظرف‌زمان ٬ مکان وغیره وگاهی کلام مرکب می‌آیدمثل جارومجرور ٬ مثلاً زه‌پورته‌ولاړم (من بالا رفتم) ٬ محمود پرون راغی (محمود دیروز آمد) احمدسبق ژروائی (احمدسبق رازود میخواند) ٬اسلم کورته ولاړ (اسلم به‌خانه‌رفت) درجمله‌های فوق (پورته) ٬(پرون) ٬(ژر) (کورته)متعلقات فعل‌اند که‌معنی آنرا توضیح‌میکنند٬ (پورته)جای‌وقوع فعل و (پرون) وقت‌وقوع فعل‌راظاهر میکند (ژر) طریق ووقوع فعل‌را بیان‌میکند ٬ و(کورته) که کلام ناقص است نیز جای وقوع فعل را ظاهر میکند ٬

متمم فعل: بعضی‌افعال‌لازمی ومتعدی باوجود بودن فاعل ومفعول آنها بازهم معنی آنها ناتمام می باشد ٬ ومطلب آن‌خوب به فهم نمی آید ٬پس لفظیکه درچنین محل معنی فعل را باتمام‌میرساند متمم فعل میگویند مثلاً دي‌دودی زه‌ناجوړ کړم (این نان مراناخوش ساخت) اگرنوشته‌شود ٬ دي‌دودی کړم (این نان‌مرا کرد. درین جمله معنی جمله‌خوب به فهم‌نمی‌آید ٬ پس لفظیکه معنی فعل‌را باتمام‌میرساند (ناجوړ) است لهذا کلمه ناجوړ (متمم فعل است) :

ACKU

فصل سوم : (اقسام جملهٔ)

جمله بر سه قسم است ،(۱) جمله مفرده (۲) جمله مخلوطه (۳) جمله مرکبه :

فصل چهارم جمله مفرده

جمله مفرده آن جملهٔ را میگویند که در آن فقط یك فعل باشد مثلاً (احمد ولاړ) احمد رفت ، درین جمله فقط یك فعل است یعنی (ولاړ) :

جمله مفرده بر دو قسم است (۱) جمله اسمیه (۲) جمله فعلیه :

جمله اسمیه آن جمله را میگویند که در آن مسند ومسندالیه هر دو اسم باشد واسناد آن به کلمه ربط شده باشد مسندوا فعل وخبر و مسندالیه را مبتداو فاعل هم میگویند متبدا در شروع جمله می‌آید وخبر بعد آن و کلمه را بطه بعد خبر می آید ، مبتدا یا نکره ویا معرفه می باشد وخبر عموماً نکره می باشد ، مثلاً احمد هوښیار دی (احمد هوشیار است) علم پټه خزانه ده (علم خزانه پوشیده است) در جمله های فوق (احمد) و (علم) مبتد است و (هوښیار) و (پټه خزانه) خبر است و (دی ، ده) کلمات رابطه است که مبتداو خبررا باهم ربطه میدهد ! ـ

ترکیب نحوی

علم پټه خزانه ده : ـ

علم			مبتدا	
پټه	صفت	کلام ناقص	خبر	
خزانه	موصوف			جمله مفرده اسمیه .
ده			کلمه ربطه	

فصل پنجم : بیان جمله فعلیه

جمله فعلیه آن جمله را میگویند که مسند آن فعل و مسندالیه آن اسم باشد مثلاً اسلم

ولاړ « اسلم رفت » : درین جمله مسند الیه یعنی احمد فاعل است، که اسم است ومسندآن « ولاړ » است که فعل است ،

جمله فعلیه بردو قسم است جمله فعلیه خبریه ، وجمله فعلیه انشائیه ،

جمله فعلیه خبریه آن جمله ئیست که متعلق فاعل چیزی خبری داده می شود یعنی که فعل آن فعل ماضی ، حال ومستقبل باشد مثلاً احمد ولاړ « احمد رفت » ، احمد محمود وهی « احمد محمود را می زند » محمود به ولاړ سی « محمود خواهد رفت »

این هر سه جمله خبریه است که متعلق « احمد » و « محمود » خبر میدهد ،

جمله انشائیه آن جمله را میگویند که از آن حکم ، نفی یا خواهش ظاهر شود یعنی که از فعل آن معنی حکم ، نهی وخواهش ظاهر شود مثلاً ولاړ سه « برو » ، مه ځه « مرو » ولاړ سم « بروم » : —

ترکیب نحوی

(۱) احمد ولاړ : —

احمد	فاعل	جمله فعلیه خبریه
ولاړ	فعل	

(۲) زه ولاړ سم

زه	فاعل	جمله فعلیه انشائیه
ولاړ سم	فعل	

تمرین

جمله های ذیل رامعلوم کنید که چه قسم جمله است : —

(۱) احمد ډیر هوښیار دی، (۲) محمود زمازوی دی،

« ۳ » اسلم برون تاجر و « ٤ » ماحمود په باغ کښې ولید

« ٥ » مابرون احمد ووا هه « ٦ » زه نن قند هار ته ځم :

(۷)موزبه صبا قندهارته ولاړسو (۸) دا کتاب‌مه‌وایه :
(۹) دا کاروکه (۱۰) زه‌مکتب ته ولاړ سم :
(۱۱)زه داخبکی‌وخورم (۱۲) داسړی‌بنه‌دی

تمیرین

درجمله های ذیل فاعل ،مفعول ، مبتدا و خبر رامعوم کنید : ـ
(۱) مااسلم په‌بازارکښ ولید (۲) داسړی زما پلاردی :
(۳)زه‌ده‌پښتو کتاب وایم (٤)داد پښتو کتاب دی :
(٥) احمد ماهره روح وهی (٦)ستا کتاب‌چیری‌پروت‌دی.
(۷ »زما کتاب‌پرمیز پروت دی(۸) احمدخط‌لیکی :
« ۹ » محمود خپل سبق وائی « ۱۰ » زه دا کتاب نه‌وایم .
« ۱۱ » ستا کم قلم خوښ‌دی « ۱۲ »مادی‌ولید :
« ۱۳ » ته‌څه وائی « ١٤ » زه هیڅ نه‌وایم :

فصل ششم : بیان جمله مخلوطه

جمله مخلوطه آن جمله مرکبه را میگویند که علاوه‌ازفعل اصلی دوویاز یاده ازدوفعل داشته باشد یعنی که مشتمل برجمله اصلیه وجمله‌متابع‌باشد :

جمله متابع آن‌را میگویند که جزوجمله اصلیه باشدوبدون جمله‌اصلیه معنی خردراظاهر کرده‌نتواندمثلاً هغه هلك ، چه‌پرون دلته‌راغلی‌و ،داحمدوروردی « بچهٔ که‌دیروزاینجا آمده‌بود ،برادر احمد است » درین جمله‌جمله‌اصلیه(هغه‌هلك دا حمد ورور دی)»وجمله متابع «چه‌پرون‌دلته‌راغلی و »است :ـ

جمله‌متابع برسه‌قسم‌است« ۱ »جمله‌بیانیه« ۲ »جمله موصوله« ۳ »جمله‌ظرفیه :

جمله بیانیه

جمله‌بیانیه‌آن جمله‌متابع رامیگویندکه‌خبر جمله اصلیه‌واقع‌شده‌باشدوبدون جمله

اصله معنی خودرا ظاهر کرده نمی تواند' مثلاً ما احمدو لیدچه مکتب ته‌تی " من احمدرا دیدم که بمکتب می رفت » درین جمله (ما احمدو لید » جمله اصلیه است و " چه مکتب ته‌تی » جمله متابع بیانیه است که جزو جمله اصلیه آمده است : .

(ترکیب نحوی)

ما احمدو لید ' چه مکتب ته‌تی : -

ما	فاعل						
احمد	مفعول		جمله فعیله مفرده			مبتدا	جمله رسمیه مخلوطه
ولید	فعل						
چه				حرف بیان			
دی	(مقدر)			مبین			
کور	مجرور						
ته	حرف جار	متعلق فعل	جمله فعلیه مفرده	بیان	جمله بیانیه	خبر	
نی			فعل با فاعل				

بیان جمله موصوله

جمله موصوله و یا جمله صفیته آن جمله متابع را میگویند که صفت مبتدا فاعل و یا مفعول جمله اصلیه واقع شده باشد ' و بدون جمله اصلیه معنی خودرا پوره ظاهر کرده نتواند مثلاً هغه هلك ' چه په مکتب کی سبق وائی ' زما ورور دی (آن بچه که به مکتب درس میخواند برادر من است) ما محمود ' چه ستاورور دی په بازار کښ ولید (من محمود را که برادر شما است ' در بازار دیدم) دا هلك ' چه د احمد زوی دی ' تل و هکانو ته بنکنځل کوی ' (این بچه ' که پسر احمد است همیشه به بچها دشنام میدهد) درین جمله های فوق جمله های متابع موصوله (چه ستاورور دی) ' (چه په مکتب کی سبق وائی) ' (چه د احمد زوی دی)

ACKU

صفت فاعل ، مفعول ، مبتدای جمله اصلیه آمده است ، وکار صفت را مید هد :-

ترکیب نحوی

مامحمود ، چه ستاورور دی ، په بازار کښې ولید :

ما			فاعل
محمود	اسم موصول		
چه	حرف صله		
دی	(مقدر) مبتدا		
ستا	مضاف الیه		
ورور	مضاف	خبر جمله اسیمه سله جمله موصوله مفعول	جمله مفعوله
دی	کلمه ربط		
په ، کې	حرف جر		متعلقات فعل
بازار	مجرور	کلام ناقص	
ولید			فعل

(بیان جمله ظرفیه)

جمله ظرفیه آن جمله متابع رامیگویند که توضیح جملهٔ اصلیه را میکند ، یعنی جای وقت ، وعلت وقوع فعل را ظاهر میکند ، مثلاً هرچیری چه ، ته ځې ، زه هم ځم (هرجا که تومیروی من هم میروم) :

ترکیب نحوی

هرچیری چه ته ځې زه هم ځم . .

هرچیری چه	(اسم مکان) ظرف		
ته	فاعل	جمله فعلیه مفرده مظروف جمله متابع (ظرفیه)	متعلقات فعل — جمله مظروفه
ځې	فعل		
زه			فاعل
هم	(حرف تاکید)		متعلقات فعل
ځم			فعل

تمرین

درجمله‌های ذیل جمله اصلیه وجمله متابع رامعلوم کنید ونیز معلوم کنید که جمله متابع چه قسم جمله آمده

(۱) هغه هلك ، چه پرون دلته راغلی و ، زما ورور دی .

(۲) پرون‌ما احمدولید ، چه پغمان ته تی .

(۳) هغه سړی ، چه پرون تاسی په بازار کښ ولید ، دمکتب مدیر دی .

(٤) ما پرون بوآس . چه ډېر ګړندی‌دی ، په پنځو سوو روپو راینوه .

(٥) داحمد کور ، چه په شور بازار کښ دی ، د مکتب څخه ډېر لری دی .

(٦) چیر ته چه احمد ځی ، ته هم ولاړ سه :

(۷) هغه کتاب ، چه تا پرون ماته را کی ، داحمد دی .

(۸) احمد ، چه پرون زموږ کره راغلی و ، ناجوړ دی .

(۹) زما کور ، چه په شور بازار کی دی ، ډېر لری دی ؛ :

فصل هفتم. بیان جمله مرکبه

جمله مرکبه آن‌جمله رامیگویند کهازدو جمله ویازیاده ازدوجمله مستقله ساخته شده باشد و به‌واسطه یك‌حرف بایك دیگر محض‌یك‌تعلق ادنی داشته باشدکه بنام همان‌حرف نامیده‌می‌شود ، مثلاً احمد راغی‌او محمودولاړ (احمد آمدومحمود رفت) درین جمله مرکبه (احمدراغی) و(محمودولاړ) دو جمله‌مستقله‌است که بواسطه‌حرف عطف باهمهم یك تعلق ادنی دارد ،

اقسام جمله مرکبه

جمله‌مرکبه برپنج‌قسم است : - (۱) جمله‌شرطیه (۲) جمله‌ندائیه (۳) جمله‌معطوفه (٤) جمله قسمیه (٥) جمله معلله :

جمله شرطیه

جمله شرطیه آن جمله مرکبه رامیگویند که ازدو جمله مستقله ساخته شده باشد وبواسطه حرف شرط بایك دیگر تعلق داشته باشد جمله اول را (شرط) وجمله ثانی را جزامیگویند ماقبل (شرط) حرف شرط وماقبل (جزا) حرف جزا می‌آرند مثلاً که علم زده کې، نو به عزت حاصل کې (اگرعلم بیاموزی پس عزت حاصل خواهی کرد) درجمله فوق (که) حرف شرط (علم زده کې) جمله فعلیه (شرط) (نو) حرف جزا و (به عزت حاصل کې) جمله فعلیه جزا می شود حرف شرط وشرط حرف جزاوجزا همه باهم یك جا شده جمله (شرطیه) می شود درپشتو که، چه، هرڅه چه وغیره حرف شرط است.

چه وائی نو ولاړ سه :-

چه		حرف شرط	جمله مرکبه شرطیه
وائی	فعل با فاعل	شرط	
نو		حرف جزا	
ولاړ سه	فعل با فاعل	جزا	

بیان جملهٔ ندائیه

جمله ندائیه آن جمله مرکبه را میگویند که از دوجمله ساخته شده باشد وبواسطه حرف ندا باهم مربوط شده باشد جمله اول را (ندا) وجملهٔ ثانی را (جواب ندا) میگویند، حرف ندا دراول می‌آید، درپشتو (ای، آ، او) عموماً حرف ندا می باشد مثلاً ای کریم! پرما کرم وکه: (ای کریم! برمن کرم کن):

ترکیب نحوی

ای	حرف ندا	قائمقام جمله	ندا
کریم	منادی		
پر	حرف جر	متعلق فعل	
ما	مجرور		
کرم	مفعول	جمله فعلیه مفرده	جواب ندا
وکه	فعل با فعل		

جمله مرکبه ندائیه

فائده : ـ گاهی حرف ندا در جمله پوشیده می باشد مثلاً هلك ! دلته راسه یعنی ای هلك ! دلته راسه (ای بچه ! اینجا بیا) :

بیان جمله معطوفه

جمله معطوفه آن جمله مرکبه را میگویند که ازدو جمله مستقله ساخته شده باشد وبواسطه حرف عطف باهم وصل شده باشد، جمله اول را (معطوف علیه) وجمله ثانی را (معطوف) میگویند ودربین هردو حرف عطف می آید مثلاً ما ډوډی وخوړله اومکتب ته ولاړم (من نان خوردم وبه مکتب رفتم، دربن جمله (ماډوډی وخوړله) جمله(معطوف علیه)(او) حرف عطف و (مکتب ته ولاړم) جمله (معطوف می باشد ، وبواسطه حرف عطف باهم یکجا شده جمله(معطوفه مرکبه) می شو د درپشتو (او) ، (چه) ، (بیا) (هم) وغیره حرف عطف است :

گاهی عطف یك کلمه بر کلمه دیگر می شود مثلاً (احمد او محمود راغلل) احمد و محمود آمدند و گاهی عطف یك جمله بر جمله دیگر می شود مثلاً دی راغی او داولاړه(آن مرد آمد و آن زن رفت) :

ACKU

ترکیب نحوی

احمد راغی او محمود ولاړ :

احمد	فاعل	جمله فعلیه	معطوف علیه	جمله مرکبه معطوفه
راغی	فعل			
او			حرف‌عطف	
محمود	فاعل	جمله فعلیه	معطوف	
ولاړ	فعل			

بیان جمله قسمیه

جمله قسمیه آن جمله مرکبه رامیگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد ودرآن حرف قسم‌آمده باشد، جمله اول را(قسم)وجمله ثانی‌را (جواب قسم) میگویند مثلاً خدای ږو ! درواغ نه وایم (قسم بخدا که دروغ نمی‌گویم) : درین جمله (خدای) مقسم به و(ږو)حرف‌قسم، هردومقسم به وحرف قسم‌قائمقام جمله شده (قسم) می شود ، (درواغ نه‌وایم) جمله فعلیه (جواب قسم) می شود وهردو جمله یکجا شده جمله قسمیه می شود :-

فائده :- درپشتو (په) و(ږو) حرف قسم‌است ، (په) ماقبل (مقسم‌به) و (ږو) مابعد (مقسم‌به) می‌آید :

ترکیب نحوی

خدای ږو، درواغ نه وایم :-

خدای	مقسم‌به	قائمقام جمله شده	قسم	جمله قسمیه مرکبه
ږو	حرف‌قسم			
درواغ	اسم‌مفعول	جمله فعیله	جواب قسم	
نه وایم	فعل با فاعل			

بیان جمله معلله

جمله معلله آن جمله مرکبه رامیگویندکه ازدو جمله مستقله ساخته شده باشد و بو اسطه حرف علت باهم وصل شده باشد ، جمله که قبل ازحرف علتآمده باشد (معلول) وجمله که بعداز حرف علتآمده باشد (علت) میگویند ، وحرف تعلیل در بین (معلول) و (علت) می آید مثلاً زه نن مکتب ته تلای نه سم ، لحکه چه نا جوړیم (من امروز به مکتب رفته نمی‌توانم زیرا که ناخوش هستم) ، درین جمله (زه مکتب ته تلای نه سم) معلول ، (لحکه چه) حرف علتو(ناجوړیم) علت است وهر دو جمله بوا سطه حرف علت یك جاشده جمله معلله مرکبه می‌شود ؛

فائده : ـ در پشتو (لحکه چه) ، (چه) ، (ولی‌چه) وغیره حروف تعلیل است ، مثلاً (لحم‌چه پخلا ئې کم) می‌روم که اوراراضی کنم ، (زه کورته نه لحم ولی چه ناجوړیم) من بخانه نمی‌روم زیرا که ناخوش هستم ، (زه نن اداري ته نه‌ولا ړم ، لحکه چه کارمی درلود) من امروز باداره نرفتم چرا که کارداشتم : ـ

ترکیب نحوی

زه نن مکتب ته تلای نه سم ، لحکه چه ناجوړیم : ـ

زه		فاعل		
نن	(ظرف زمان)	متعلق فعل		
مکتب	مجرور	متعلق فعل	جمله فعیل مفرده	معلول
ته	حرف جر			
لحکه چه				حرف تعلیل
زه	(مقدر)	مبتدا		
ناجوړ		خبر	جمله اسمیه مفرده	علت
یم		کلمه ربطه		

ACKU

فصل هشتم :　　ترتیب اجزای جمله در جمله

در پشتو ترتیب اجزای جمله در جمله بدین طریق می‌آید : ـ

(۱) فاعل ! ـ فاعل در جمله عموماً از همه اجزای جملهٔ اول می‌آید مثلاً ؛ احمد راغی (احمد آمد) محمود احمد وواهه (محمود احمد را زد) در جمله‌های فوق (احمد) و (محمود) فاعل اند که در شروع جمله‌ها آمده‌اند ، و اگر فاعل ضمیر متصل باشد بعد از مفعول خود می‌آید ، مثلاً احمد می وو اهه (احمد را زدم) درین جمله (می) ضمیر متصل است و فاعل فعل (وواهه) است و بعد از مفعول خود (احمد) آمده است .

(۲) مفعول : مفعول بعد از فاعل می‌آید مثلاً ما احمد ولید (من احمد را دیدم) درین جمله (احمد) مفعول است و بعد فاعل خود (ما) آمده است ، و اگر فعل متعدی بدو مفعول باشد ، درین صورت اول مفعول اول و بعده مفعول ثانی می‌آید مثلاً ما احمد معلم ومانه (من احمد را معلم دانستم) درین جمله (احمد) و (معلم) مفعول فعل (ومانه) است ، (احمد) را مفعول اول و (معلم) را مفعول ثانی میگویند «۳» متعلقات فعل : اگر فعل لازم می باشد متعلقات فعل بعد فاعل می‌آید مثلاً زه باغ ته ولاړم «من بباغ رفتم» ، درین جمله «باغ ته» متعلقات فعل است و بعد فاعل خود «زه» آمده است ، و اگر فعل متعدی باشد متعلقات فعل بعد مفعول خود می‌آید مثلاً ما احمد په باغ کښ ولید «من احمد را در باغ دیدم» : درین جمله «په باغ کښ» متعلقات فعل است که بعد مفعول خود «احمد» آمده است ،

«۴» متمم فعل ! بعضی افعال می باشد که متعدی بدو مفعول می باشد یکی را مفعول اول یا مفعول صریح میگویند ودیگری را مفعول ثانی یا متمم فعل میگویند مثلاً ما احمد بخیل وګاڼه «من احمد را بخیل پنداشتم» ، درین جمله «احمد» مفعول

ACKU

اول است و (بخیل) مفعول ثانی است که معنی فعل « وگانړه راباتمام میرساند »
(٥) فعل : ـ از همه آخر فعل می‌آید مثلاً احمدزه پرون په بازار کښې ولیدم « احمد دیروز مرا در بازار دید » درین جمله (ولیدم) فعل است که از همه اجزا آخر آمده است ، گاهی ظرف زمان قبل همه می‌آید مثلاً پرون ما احمد ولید (دیروز من احمد رادیدم) :

فصل نهم : تمرین

(۱) جملهٔ مرکبه را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است .
۲ جملهٔ شرطیه کدام جمله‌را میگویند بیانش را بامثالش بنویسید .
« ۳ » جملهٔ ندائیه را بامثالش بیان کنید ،
« ٤ » جملهٔ معطوفه کدام جمله رامیگویند بامثالش بیان کنید ،
« ٥ » جملهٔ قسمیه رآبامثالش بیان کنید ،
« ٦ » جملهٔ معلله را بامثالش بیان کنید ،
« ۷ » درجمله‌های ذیل جملهٔ شرطیه، ندائیه، معطوفه، قسمیه و معلله را معلوم کنید
« ۱ » که‌ته‌دا کاروکې نوزه‌به‌ئې هم وکم « اگر تو این کار را بکنی من هم خواهم کرد »
« ۲ » په‌خدای چه، مادا کار نه‌دی کړی « قسم به خدا، که‌من این کار رانکرده‌م »
« ۳ » اې ورور ! وچاته بښکنځل مه کوه « ای برادر ، به‌کسی دشنام‌مده »
« ٤ » زه‌دا کار نه کوم، ځکه‌چه گران‌دی « من این کار را نمیکنم‌چرا که مشکل‌است »
« ۸ » ترکیب نحوی جمله های ذیل را بکنید : ـ
« ۱ » داهلك دچا زوی دی « این بچه پسر کیست »
« ۲ » احمد په‌بازار کښې ولاړ و « احمد در بازار ایستاده بود :
« ۳ » هغه هلك چه پرون تا ولید ، زما زوی دی : بچه را که تو دیروز دیدی پسر من است .

«٤» تەزما سره بازار ته ځې : تو بامن بازار میروی ؟

«٥» هرچیرې چه ته ځې زه هم ځم : هر جائیکه شما می روید من هم می روم

«٦» اې هلك! دېر مه ژاړه : ای بچه ! بسیار گریه مکن ؟

«٧» ورور! دلته راسه : برادر ! اینجا بیا

«٨» خدای زو! ما دا کار کړی نه دی : قسم بخدا که من این کار را نکرده ئم

«٩» راځه چه مکتب ته ولاړ سو : بیا ئید به مکتب برویم

«١٠» د احمد کور ډیر لری دی : خانهٔ احمد بسیار دور است

«١١» دا هلك زما دورور زوی دی : این بچه پسر برادر من است

ACKU

(جدول بعضی مصادر وضعی لازمی باقاعده)

مصدر	معنی	مصدر	معنی
غړېدل	شگفتن	پوهېدل	فهمیدن
کړېدل	تلفظ کردن	لوېدل	افتادن
نړېدل	لمبیدن	درېدل	ایستاده شدن
اوسېدل	سکوت کردن	څرېدل	چریدن
شلېدل	کنده شدن	رسېدل	رسیدن
بېرېدل	ترسیدن	خوځېدل	حرکت کردن
بږېدل	ترش شدن	بهېدل	جاری شدن
بغېدل	بغ بغ کردن	پړسېدل	آماس کردن
بنړېدل	بنگ بنگ کردن	پرزېدل	افتادن
برېدل	پریدن	پاڅېدل	برخیستن
څڅېدل	چکیدن	چغېدل	چغ چغ کردن :
جنگېدل	جنگ کردن	چنړېدل	بیخته شدن
چلېدل	چلیدن	ځلېدل	درخشیدن
رپېدل	باهزازامدن، پرزدن	ډارېدل	ترسیدن
پسېدل	پس پس کردن .	رژېدل	ریختن برگ وغیره
پشېدل	فش فش کردن	رغېدل	دوخته شدن، مستغنی شدن
ترهېدل	رم کردن	زنگېدل	گاز خوردن
تلمېدل		ژغېدل	اواز کردن:
تکېدل	میده میده شدن	سپخېدل	درزوا شدن
توخېدل	سرفه کردن	سپمېدل	صرفه شدن درخرج

ACKU

مصدر	معنی	مصدر	معنی
ترپدل	بسته‌شدن	سولېدل	سائیده شدن :
شاړېدل	شاریده شدن	وېیدل	بیهوده گفتن
شرمېدل	شرمنده شدن	ڼامېدل	رقصیدن
شکېدل	کنده شدن	ترنخیدل	لاغر شدن
ښوهیدل	لغزیدن	ترنګیدل	صدا کردن‌ساز
غپېدل	غوغو کردن	تخیدل	غلغلك‌شدن
غزېدل	دراز کشیدن	زورېدل	غمگین شدن
غلېدل	فریب کردن	زهیدل	گم‌شدن
لمبېدل	غسل کردن	شړهېدل	کنده شدن
لنګېدل	زائیدن	غرېدل	تند گفتن
مسېدل	تبسم کردن	غمېدل	بارخواطر شدن
ښلېدل	چسپیدن	غوړېدل	شگفتن
شنېدل	آبی شدن		
خوژ ېدل	افگار شدن :	ګاږېدل	سخت‌شدن
وهېدل	(بهیوده گتن)	غوزېدل	
زغمېدل	بر داشت کردن	سهېدل	

(مصادر و ضعی متعدی باقاعده)

سغېدل	سغ سغ کردن	الییل	یلمه کردن
سوړېدل	بینی‌افشاندن	بایلل	باختن
شرپېدل	شرب‌شرب کردن	بازل	باختن
شوږېدل	شاریدن	بخښل	بخشیدن

مصدر	معنی	مصدر	معنی
بنائېدل	سزاوار شدن	پیېل	بر شته در کشیدن
غو بلېدل	پامال شدن	پالل	حمایت و پرورش کردن
تړل	بستن	زغمل	برداشت کردن
تلل	تول کردن	ساتل	نگهداشتن
جار باسل	برگرداندن	سپارل	سپردن
منل	قبول کرن	سهل	برداشت کردن
مښل	مالیدن	شپېلل	فشردن
څټل	لیسیدن	شړل	راندن
خرېل	تراشیدن	گټل	کمائی کردن
ځنډل	تکان دادن	گالل	تاوان کشیدن
داړل	گزیدن	لیږل	فرستادن
رېبل	درو کردن	لیکل	نوشتن
زبېښل	چوشیدن	تراشل	تراشیدن
ترټل	سرزنش کردن	بلیږدل	قنداق کردن
رټل	سرزنش کردن	چیخل	چکه کردن
پیړل	رفو کردن	چنړل	بختین
اخیړل	کاگل کردن	جویل	خائیدن
مینځل	شستن	پېچل	تاب دادن
تکل	تف کردن	وېشل	قسمت کردن
چیچل	گزیدن	رېشل	ریسیدن
گنړل	گمان کردن	گزل	خراشیدن
څښل	نوشیدن	ژغورل	نگهداشتن

ACKU

مصدر	معنی	مصدر	معنی
غندل	ناپسند کردن	سپیځل	صاف کردن
نغاړل	پیچیدن	شمیرل	شمار کردن
ریبل	درو کردن	سنځل	برون انداختن
نږل	عطسه کردن	اوډل	چیدن
ستایل	تعریف کردن	پوښل	پوشیدن
ورپشل	بافیدن	تپل	تکر کردن-مالیدن
انګیرل	پنداشتن	تبل	تکر کردن
ازبیل	تحریك کردن	تنډل	ترتیب دادن
زدویل	سائیدن	بلودل	مس کردن
آزمایل	ازمودن	بیزل	رفو کردن
ځمل	چشمك زدن	پرورل	پرورش کردن
سکنډل	چندی گرفتن	پلټل	تجسس کردن
سکویل	کوریه کردن	بیایل	چرانیدن
پیرل	خریدن	درومل	روانه شدن
تنبل	خلانیدن	اچول	انداختن
لیږل	کوچ کردن	درول	ایستاده کردن
لیږل	فرستادن		
راوړل	آوردن		
ولل	شستن		
سپړل	خراب کردن		
لوشل	دوشیدن		

مصدر	معنی	مصدر	معنی
بښندل	بخشیدن		
کرل	کاشتن		
ښکل	کشیدن		

جدول مصادر ترکیبی لازمی

مصدر	معنی	مصدر	معنی
اوبیدل	شیرآب شدن	بلېدل	در گرفتن
اتالېدل	ناآرام شدن	بیلېدل	جدا شدن
وچېدل	خشک شدن	پاتکېدل	ماندن در جای
اوزدېدل	دراز شدن	پاسیدل	بالا شدن
اوچتېدل	بالا شدن	پاکېدل	پاک شدن
الیشیدل	بدل شدن	پټېدل	پنهان شدن
ایساریدل	توقف کردن	پخېدل	پخته شدن
بختېدل	مشغول شدن	پڅېدل	کند شدن
بدلیدل	بدل شدن	پیښېدل	واقع شدن
بیدېدل	خواب شدن	پرېکېدل	بریده شدن
پړېدل	ملامت شدن	تولیدل	جمع شدن
پوهېدل	فهمیدن	تکاوېدل	جای گرفتن
پوری کېدل	بند شدن دروازه	جارېدل	قربان شدن
پنډېدل	کلفت شدن	جوړېدل	تندرست شدن
تاویدل	تاب شدن	چاپیدل	طبع شدن

ACKU

مصدر	معنی	مصدر	معنی
تربخېدل	تلخ شدن	ځیرېدل	پاره شدن
تشېدل	خالی شدن	ځایېدل	جای شدل
تودېدل	گرم شدن	خبرېدل	خبر شدن
تورېدل	سیاه شدن	خپرېدل	منتشر شدن
توییدل	ریختن	خړېدل	تیره شدن
تولیدل	وزن شدن	خوږېدل	افگار شدن
خرابېدل	خراب شدن	ډکېدل	پر شدن
خړوبېدل	گل شدن	ډېرېدل	زیاد شدن
خوښېدل	خوش شدن-پسند شدن	ډیلېدل	معطل شدن
خوشالېدل	خرسند شدن	رونړېدل	روشن شدن
خرڅېدل	خرچ شدن	رغېدل	بی پروا شدن
خپلېدل	دوست شدن	ړندېدل	کور شدن
داغېدل	داغ شدن	ړنګېدل	ویران شدن
درنېدل	سنگین شدن	زده کېدل	یاد شدن
دمېدل	دم شدن	زرغونېدل	سبز شدن
ډوبېدل	غرق شدن	زړېدل	کهنه شدن
ډډېدل	پرباد شدن	زوړندېدل	اویزان شدن
زهرېدل	رنجیده شدن	ښنبالیدل	آراسته شدن
زیاتېدل	زیاده شدن	ښخېدل	دفن شدن
ژوبلېدل	افگار شدن	ښکارېدل	ظاهر شدن
سپرېدل	سوار شدن	غټېدل	کلان شدن

ACKU

مصدر	معنی	مصدر	معنی
سپنېدل	شگفتن	غځېدل	بریده شدن
سپینېدل	سفید شدن	غوبلېدل	پامال شدن
سمېدل	راست شدن	غړپېدل	نوشیده شدن
سرېدل	سردشدن	غوړېدل	جرب شدن، شگفته شدن
سغېدل	اوازازبینی کشیدن	کوزېدل	پائین شدن
سنتېدل	سنت شدن	گډېدل	آمیخته شدن
سنتېدل	سنت شدن	گرمیدل	گرم شدن
لوټېدل	تاراج شدن	نمیدل	نیم شدن
لڅېدل	برهنه شدن	ودېدل	عروس شدن
لږېدل	کم شدن	ورکېدل	گم شدن
لغړېدل	لول خوردن	ورستېدل	گنده شدن
لنډېدل	کوتاه شدن	ویښېدل	بیدار شدن
لوړېدل	بلند شدن	ویلېدل	گداخته شدن
لوېدل	کلان شدن	هېرېدل	فراموش شدن
ماتېدل	شکستن	هسکېدل	بلند شدن
مړاوېدل	پژمرده شدن	هوښیارېدل	هوشیاشدن
مړېدل	سیر شدن	یادېدل	یاد شدن
نرمېدل	نرم شدن	یخېدل	خنک شدن

جدول مصادر ترکیبی متعدی

اقالول	ناآرام کردن	اوبول	آب دادن
وچول	خشک کردن	بېلول	جدا کردن

مصدر	معنی	مصدر	معنی
اوچتول	بلند کردن	پاتکول	واگذاشتن
اوزدول	دراز کردن	پاسول	بالا کردن
الیشول	بدل کردن	پاکول	پاك کردن
ایسارول	توقف کنانیدن	پټول	پنهان کردن
بختول	مشغول کردن	پخول	پخته کردن
بدلول	بدل کردن	پڅول	کند کردن
بیدول	خوابانیدن	پریکول	بریدن
بلول	در دادن	پړول	ملامت کردن
پوهول	فهمانیدن	خړوبول	گل کردن
پوریکول	بند کردن	خوښول	خوش کردن
پندول	کلفت کردن	خوشالول	خوشال کردن ـ خرسند کردن
تاوول	تاب دادن	خرڅول	خرج کردن ـ فروختن
تریخول	تلخ کردن	خپلول	دوست ساختن
چاپول	طبع کردن	داغول	داغ کردن
خبرول	خبر دادن	درنول	سنگین کردن
خپرول	گسترانیدن	دمول	دم کردن
خړول	تیره کردن	ډوبول	غرق کردن
خوږول	افگار کردن	تشول	خالی کردن
خرابول	خراب کردن	تودول	گرم کردن
څیرول	پاره کردن	ډکول	پر کردن
زهیرول	رنجانیدن	سونړول	بینی فشاردن
زیاتول	زیاد کردن	ښخول	دفن کردن

مصدر	معنی	مصدر	معنی
ژوبلول	افگار کردن	ښکارول	ظاهر کردن
سپرول	سوار کردن	غټول	کلان کردن
سپنول	شگفتاندن	غوڅول	بریدن
سمول	راست کردن	غوبلول	پایمال کردن
سپینول	سفید کردن	غړپول	جرعه‌جرعه نوشیدن
سړول	سرد کردن	غوړول	چرب کردن
سغول	به‌بینی کشیدن	کوزول	پائین کردن
سنتول	سنت کردن	گډول	آمیختن
څیرول	پاره کردن	ړندول	کور کردن
ځایول	جای دادن	ډیرول	زیاد کردن
تورول	سیاه کردن	ډیلول	معطل کردن
تویول	ریختاندن	رونړول	روشن کردن
تولول	وزن کردن	رغول	دوختن
ټولول	جمع کردن	ړنگول	ویران کردن
ټالول	معطل کردن	رنگول	رنگدادن
جارول	قربان کردن	زده کول	یاد گرفتن
جوړول	آباد کردن تندرست کردن	زرغونول	سبز کردن
ډډول	برباد کردن	زړه ول	کهنه کردن
گډول	لنگ کردن	مړاوول	پژمرده کردن
گرمول	گرم کردن	مړول	سیر کنانیدن
لوټول	تاراج کردن	نرمول	نرم کردن

ACKU

مصدر	معنی	مصدر	معنی
لڅول	برهنه کردن	ینمول	نیم کردن
لږول	کم کردن	ودول	عروس کردن
لغړول	برهنه کردن	ورکول	گم کردن
لندول	تر کردن	ورستول	گنده کردن
لنډول	کوتا کردن	ویښول	بیدار کردن
لوړول	بلند کردن	ویلول	گدا ختن
لویول	کلان کردن	هیرول	فراموش کردن
ماتول	شکستاندن	هسکول	بلند کردن
هوښیارول	دا نا کنانیدن		
یادول	یاد کردن		
یخول	سرد کردن		

ACKU

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۲	تعین	تعیین
٦	۸	نوز	نور
۱۱	۱	حاص	خاص
۱۳	۹	جوانی	جوان
۱۸	۱۷	بستن	بر ستن
۱۹	۱۲	پشتون	پښتون
۱۹	۱۲	پشتنه	پښتنه
۲۲	٦	صحیح	صحیح
۲۵	٦	بنجه	بنځه
۲۵	٦	بنجی	بنځی
۲٦	۱٦	خذ ف	حذ ف
۲۷	۲۰	فصل	فعل
۲۸	۳	بد	ید
۳۷	۳	و جمع	و برای جمع
۳۹	۲	جمع مذکر آن	جمع مذکر و مونث
٤۹	۱۸	بنگیو ی	بنگیړی
٤۹	۱۸	بنگر ی زال	بنگړ ی وال
۵۰	۳	بشد	باشد
٦۵	۱۷	استعمال	استعمال

ACKU

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٥	٥	چیر ی	چیزی
٦٥	١١	هیخ څو ك	هیڅوك
٦٦	٧	بنو یسد	بنو یسید
٦٦	١١	چه	څه
٦٧	١٣	م	بم
٦٩	٩	مغنی	معنی
٧١	١١	الیستل	الیستل
٧٢	٤	کشل	کښل
٨١	٢٠	آرو ند	آورند
٨٣	١	ماضیه	ماضی
٨٤	٤	شوی‌ای	شوی‌و ای
٨٧	١٥	معان	معاون
٩١	١٠	التزامی	التزامی
٩٢	١	ﻟﺮدان	گرد ان
٩٣	٤	دوی‌وو هلی‌ښه	دوی‌وو هلی‌شی
٩٩	٨	لذوم	لزوم
١٠٢	١٠	د ی	د ا
١٠٥	٤	ز	زه
١٠٨	١١	شمان	شما
١٢١	٣	خوبی‌ما	خو به بی
١٢٣	٩	می شد	می‌شدند

ACKU

ACKU

ACKU

ACKU

THE LIBRARY OF CONGRESS
ACKU

THE LIBRARY OF CONGRESS
ACKU

PK 6723
.A9
Copy 1

FT MEADE